

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
عَلَى ١٤٧

لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ

الْحَيُّ الْقَيُّومُ

صَلَّى عَلَيْكَ عَلَى آتَمِ
رِيقَةٍ لِقَوْلِي بِكَ عِلْمِي وَشَاوِحِي
وَنِيَّتِي وَنِيَّتِي وَنِيَّتِي وَنِيَّتِي
وَنِيَّتِي وَنِيَّتِي وَنِيَّتِي وَنِيَّتِي
وَنِيَّتِي وَنِيَّتِي وَنِيَّتِي وَنِيَّتِي

تقدیم به:

کریمه اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام

حضرت فاطمة المعصومة

دختر باب الحوائج موسی بن جعفر علیه السلام

خانی که حوزه علمیه قم به برکت وجود

آن حضرت تأسیس و جهانی شد.



مؤلف و مدرس قرائت و تجوید علی حبیبی

لغتنامه اصطلاحات قرائت و تجوید قرآن کریم



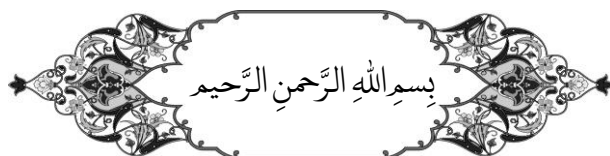
ابتداء بسملة حال مُرْتَجِل
تَصْدِيق حَذْف رَوْم سَكْت
فاصل ركوعات صِلَة فَتْح
رِسْمُ الْمُصْحَف نَبْرَة نَقْل

شناسنامه

فہرست مطالب

۷	دیباچہ
۹	«قسمت الف»
۲۹	«قسمت باء»
۳۱	«قسمت تاء»
۴۷	«قسمت ثاء»
۴۹	«قسمت جیم»
۵۳	«قسمت حاء»
۶۳	«قسمت خاء»
۶۵	«قسمت دال»
۶۷	«قسمت ذال»
۶۹	«قسمت راء»
۷۵	«قسمت زاء»
۷۷	«قسمت سین»
۸۱	«قسمت شین»
۸۵	«قسمت صاد»
۸۹	«قسمت ضاد»
۹۱	«قسمت طاء»
۹۳	«قسمت ظاء»
۹۵	«قسمت عین»

۹۷.....	«قسمت غین»
۹۹.....	«قسمت فاء»
۱۰۱.....	«قسمت قاف»
۱۰۳.....	«قسمت کاف»
۱۰۵.....	«قسمت لام»
۱۰۹.....	«قسمت میم»
۱۲۵.....	«قسمت نون»
۱۳۷.....	«قسمت هاء»
۱۲۷.....	«قسمت واو»
۱۴۰.....	«قسمت یاء»
۱۴۱.....	فهرست منابع



وِیَاچہ

﴿فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ﴾^۱

قرآن کریم، کتاب آسمانی و معجزه جاوید پیامبر گرامی اسلام حضرت محمد بن عبدالله ﷺ است که از طرف خداوند متعال برای هدایت انسان‌ها، نازل گشته است؛ همه مسلمانان وظیفه دارند با این کتاب مقدس آشنا شوند.

قرآن کریم، قانون اساس و کتاب زندگی مسلمانان است، از این رو بر هر مکلفی واجب است که به مقدار لازم برای تعلیم و تربیت، و آگاهی بر اصول و فروع اسلام به تلاوت قرآن پردازد.

قبل از شروع به تلاوت قرآن کریم، بسیار به جاست که قاریان قرآن با اصول و قواعد صحیح خوانی قرآن آشنا شوند؛ علمای قرائت از صدر اسلام تاکنون، برای قرائت صحیح، کتاب‌های ارزشمندی را به رشته تحریر درآورده‌اند و در این کتاب‌ها از اصطلاحاتی استفاده شده که معنای آنها با معنای لغویشان تفاوت دارند.

بیش از چهل سال است که خداوند متعال به بنده توفیق آموزش قرآن کریم را مرحمت فرموده و کتاب‌هایی در زمینه روخوانی، تجوید، روش‌های حفظ، آداب و احکام تلاوت و آشنایی با ترجمه و مفاهیم قرآن کریم به رشته تحریر درآورم. اخیراً احساس کردم که جای کتابی که برگزیده اصطلاحات علم قرائت و تجوید به زبان فارسی باشد، خالی است، از این رو وظیفه خود دانستم که

۱. مزمل / ۲۰، (پس آنچه برای شما آسان و امکان پذیر است از قرآن بخوانید).

لغتنامه‌ای در رابطه با این اصطلاحات بنویسم تا ان شاء الله همانند سایر نوشته‌هایم مورد استفاده عموم قرار گیرد و در این لحظات آخر عمر (که از شصت سال گذشته است)، توشه‌ای برای آخرتم باشد، به گفته سعدی:

برگ عیشی، به گور خویش فرست کسی نیارد ز پس، توپیش فرست

معرفی کتاب

لغتنامه اصطلاحات قرائت و تجوید قرآن کریم، لغتنامه‌ای است درباره اصطلاحاتی که علمای قرائت و تجوید در کتاب‌های خود آورده‌اند. اصطلاحات هر علمی، کلیدهای فهم آن علم به شمار می‌رود و به منزله اسکلت و استخوان‌بندی آن است.

علمای قرائت و تجوید از دیرباز در تشریح اصطلاحات قرائت و تجوید، سعی و تلاش فراوانی نموده‌اند و راه را برای آیندگان همراه ساخته و کتاب‌های بسیاری به رشته تحریر درآورده‌اند؛ در این کتاب‌ها از واژه‌هایی استفاده گردیده است که معنای اصطلاحی آنها در علم قرائت و تجوید با معنای لغوی آنها تفاوت دارند و معنای بعضی از این واژه‌ها بر دانشجویان این رشته، مبهم و نامفهوم است؛ این امر بنده را بر آن داشت تا نوشته‌ای را در این زمینه، جمع‌آوری و در اختیار علاقه‌مندان قرار دهم.

اصطلاحات این لغتنامه به ترتیب الفبایی تنظیم شده است. معنای لغوی این اصطلاحات از کتاب‌های فرهنگ لغات و تعاریف اصطلاحی آنها از مجموع کتاب‌های قرائت و تجوید قرآن کریم گرفته شده است. باتوجه به اینکه این لغتنامه برای اولین بار است که به زبان فارسی تدوین می‌گردد، یقیناً از سهو و خطا مصون نیست، امید است خوانندگان صاحب نظر با ارسال پیشنهاد و انتقاد خود، مؤلف را یاری کنند.

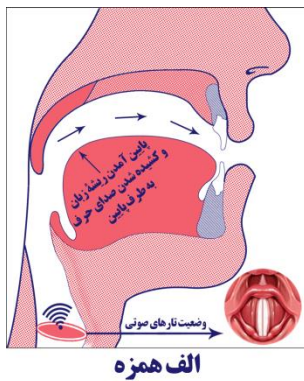
مِنْ اللَّهِ التَّوْفِيقُ

قم شیخ علی حبیبی

«قسمت الف»

۱- الف

حرف الف «ا»، اولین حرف از الفبای زبان عرب است.
حرف الف «ا»، در زبان عرب بر «دو قسم» است: «الف یابسه و الف لینه».^۱
«الف یابسه»: الفی است حرکت پذیر که در ابتدا، وسط و آخر کلمه می آید و به آن «الف همزه» نیز می گویند؛ مانند: أَحْمَد، إِمَام، أَخَذَ، سَأَلَ، بَدَأَ.
«الف همزه» از «حروف حَلَقی» است و مخرج آن: «انتهای حلق و در محلّ حنجره و تارهای صوتی است».



«هنگام تلفظ الف همزه»: انتها و ریشهٔ زبان پایین آمده (استِفَال)، و سطح زبان از کام بالا جدا می باشد (انْفِتَاح)، تارهای صوتی به یکدیگر متصل و هوای بازدم حبس می گردد، با جدا شدن تارهای صوتی به صورت مرتعش (جَهر) از یکدیگر، هوای بازدم با حالت انفجاری (شِدَّت) به طرف کام پایین کشیده شده و به صورت نازک و کم حجم (تَرْقیق) و با صدای قوی و رسا (نَبْره) تولید می گردد، از این رو حرف «الف همزه»، دارای صفات: «جَهر، شِدَّت، اِسْتِفَال، اِنْفِتَاح، نَبْره و تَرْقیق» است.

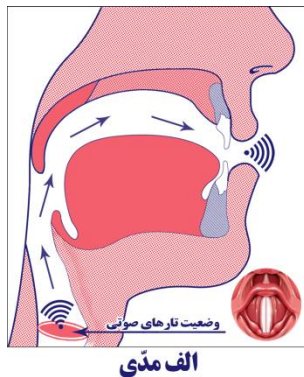
در الفبای عرب، برای حرف همزه در ابتدای کلمات (در تمامی حالات، مفتوح، مکسور و مضموم) از شکل «الف» استفاده می شده است و در وسط و آخر کلمه با توجه به قاعدهٔ «تَخْفِیف همزه» از اشکال الف، واو و یاء (ا، و، ی) استفاده

۱. مبادی العربیة، ج ۴، ص ۵.

می کردند تا قابلیت گویش های مختلف را داشته باشد؛ اواخر قرن دوم بود که آقای خلیل بن احمد فراهیدی (متوفای ۱۷۰هـ)، از شکل رأس العین «ء» برای تشخیص حرف همزه استفاده کرد و از آن به بعد این شکل «ء» برای حرف همزه شناخته شد.^۱

«الف لینه»: «الفی است حرکت ناپذیر که بعد از حرف مفتوح می آید و باعث دو برابر مدّ و کشش صدای فتحه می شود»؛ مانند: تَابَ، عَابَأُ.

«الف لینه»، از «حروف جوفیه» است و مخرج آن: «فضای خالی حلق و دهان است».



«الف مدی»: از ارتعاش تارهای صوتی همراه با باز شدن دهان و پایین آمدن سطح زبان و امتداد صوت در تمامی فضای حلق و دهان، به صورت نرم و آسان تولید می گردد؛ از این رو «الف مدی»، دارای صفات: «جهر، رخوت، استفال، انفتاح و مدولین» است. و از نظر درشتی و نازکی (تفخیم و ترقیق) تابع حرف قبل از خود می باشد.

آیه

«آیه»، در لغت به معنای: «نشانه و علامت» است.

و در اصطلاح قرائت: «فرازهایی از سوره های قرآن است که با نشانه های خاصی از یکدیگر تفکیک شده و به آیه معروف گردیده است»، مانند:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ * الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ

۱. قواعد املائی عربی، ص ۸۳-۷۲؛ به نقل از مجله فرهنگستان زبان عربی در قاهره، ج ۲، ص ۵۵-۴۷.

(در کتاب های ادبیات عرب، برای اثبات شکل الف «ا»، برای حرف «همزه» آورده اند که: در نگارش اولیه عرب، برای حرکات و حروف مدی، شکلی وجود نداشت، ابتدا از شکل «یاء» و «واو» برای یاء و واو مدی استفاده گردید و سپس از شکل «الف» برای (صدای کشیده فتحه)، «الف مدی» استفاده شد، در این زمان بود که الف دو مصداق پیدا کرد: الفی که همزه خوانده می شود (در ابتدا، وسط و آخر کلمه می آید) و الفی که مصوت کشیده فتحه (الف مدی) است و تنها بعد از حرف مفتوح قرار می گیرد.

«آیه»، در قرآن در معانی مختلفی به کار رفته است، از جمله: «معجزه، نشانه و علامت، دلیل و نشانه خداشناسی یا معاد، بناهای مرتفع و عالی».

لازم به توضیح است که اشتغال هر سوره بر تعدادی آیه، یک امر توقیفی است و کم و زیاد بودن آیه‌های هر سوره با دستور خاص پیامبر اکرم ﷺ انجام گرفته و همچنان بدون دخل و تصرف باقی است و در این امر، سری نهفته است که مربوط به اعجاز قرآن و تناسب آیات می‌باشد.^۱

تعیین فواصل آیات (یعنی اینکه هر آیه تا کجا ادامه دارد)، امری اجتهادی نیست، بلکه امری است توقیفی که با دستور و نظر پیامبر اکرم ﷺ بوده و از آن بزرگوار منقول است. این گونه نیست که با تمام شدن مطلب، آیه پایان یابد، چه بسا در وسط مطلب و در اثناء آن، آیه تمام می‌شود و با آنکه مطلب هنوز ناتمام است و در آیه بعد تمام می‌شود، پس کوتاهی و بلندی هر آیه به مطالب مندرج در آن بستگی ندارد و صرفاً امر توقیفی است.^۲

ابتداء

«ابتداء»، در لغت به معنای: «شروع کردن، آغاز کردن» است.

و در اصطلاح قرائت: «به دو معنا آمده است»:

۱ - «آغاز و شروع کردن قرائت قرآن کریم»، براساس دستور خداوند در قرآن کریم، باید با «استعاذه» باشد: ﴿فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ﴾.^۳

شروع قرآن کریم باید از ابتدای سوره و یا آیه‌ای باشد که از نظر لفظ و معنا کامل، مستقل و موافق منظور اصلی قرآن کریم باشد.

۲ - «شروع دوباره قرائت قرآن بعد از وقف کردن»، و این همانی است که علمای وقف و ابتداء، در نام‌گذاری «علم وقف و ابتداء» به کار می‌برند.

به ابتدای بعد از وقف، «ائتناف» هم گفته شده است.

۱. آموزش علوم قرآن، ص ۵۴.

۲. همان، ص ۵۹.

۳. نحل / ۹۸، «پس هنگامی که قرآن را می‌خوانی، به خداوند پناه ببر از شر شیطان رانده شده».

«ائتناف»، در لغت به معنای: «از نوع شروع کردن و شروع دوباره» است. و قاری قرآن، بعد از وقف، بار دیگر شروع به خواندن می‌کند. علمای وقف و ابتدا برای «ابتدای بعد از وقف»، تقسیم‌بندی‌هایی همانند تقسیم‌بندی محلّ وقف انجام داده‌اند.^۱

أَبْجَد

«أَبْجَد»: «اولین کلمه از کلماتی است که حروف و الفبای زبان عرب، در آن به طور خاصی گرد آمده است»، و آن کلمات عبارتند از: «أَبْجَد، هَوَز، حُطٰی، کَلِمَن، سَعْفَص، قُرْشَت، ثَخَذ، ضَطْغ».

«أَبْجَدِيَّة»: «اسم است برای الفاظی که الفبای عربی در آن به حساب جُمَّل گرد آمده باشد» و به مناسبت اولین کلمه آن، یعنی «أَبْجَد» به آن «أَبْجَدِيَّة» گفته‌اند. «حساب جُمَّل»، «حسابی است که براساس حروف ابجد به صورت مختصر بیان شده باشد».^۲

حساب أبجد را در اشعار برای ساختن ماده تاریخ به کار می‌برند. حروف این کلمات در حساب جُمَّل به ترتیب زیر است:

۱=ا	۲=ب	۳=ج	۴=د	۵=ه	۶=و	۷=ز
۸=ح	۹=ط	۱۰=ی	۲۰=ک	۳۰=ل	۴۰=م	۵۰=ن
۶۰=س	۷۰=ع	۸۰=ف	۹۰=ص	۱۰۰=ق	۲۰۰=ر	۳۰۰=ش
۴۰۰=ت	۵۰۰=ث	۶۰۰=خ	۷۰۰=ذ	۸۰۰=ض	۹۰۰=ظ	۱۰۰۰=غ

برای نمونه: کلمه «علی» برابر است با «۱۱۰».

$$۷۰+۳۰+۱۰=۱۱۰$$

$$ع=۷۰، ل=۳۰، ی=۱۰$$

إبدال = تحویل

«إبدال»، در لغت به معنای: «تبدیل کردن، چیزی را به جای چیز دیگر قرار دادن» است.

۱. سُرّالبيان فی علوم القرآن، ص ۲۶۲.

۲. فرهنگ فارسی عمید، ج ۱، ص ۶۹؛ ترجمه المنجد، ج ۱، ص ۱.

و در اصطلاح قرائت، به دو معنا آمده است:

۱- «ابدال همزه»: که به آن «همزه مُبَدَّلَه» نیز می‌گویند، «تبدیل همزه به حروف مدّی از جنس حرکت قبل از آن است»؛ مانند:

أَمَّنَ = عَمَّنَ إِيْمَان = إِيْمَان أُوْثِمِنَ = أُوتُمِنَ^۱

به «ابدال همزه»، «تحویل همزه» نیز گفته شده است.

«تحویل»، در لغت به معنای: «جابه‌جا کردن و برگردانیدن» است.

و «تحویل همزه»، یعنی: «برگردانیدن همزه است به الف، واو و یاء».

۲- «وقف ابدال»، و آن: «وقفی است که در آن، حرفی به حرفی دیگر تبدیل می‌شود»، و شامل موارد ذیل می‌باشد:

الف: «ابدال تاء گرد به هاء ساکن»؛ مانند: رَحْمَةٌ = رَحْمَةٌ، حَيَاةٌ = حَيَاةٌ؛

ب: «ابدال تنوین فتحه به الف»؛ مانند: كِتَابًا = كِتَابًا، مَاءٌ = مَاءٌ، هُدًى = هُدًى؛

به استثنای کلماتی که به تاء گرد ختم می‌شوند که حکم آن گذشت.^۲

اثبات (وقف اثبات)

«اثبات»، در لغت به معنای: «برقرار کردن و پا برجا نمودن» است.

و در اصطلاح قرائت: «اضافه نمودن حرف یایی است که در کتابت قرآن نوشته نشده ولی حرکت کسره آخر کلمه، دلالت بر ثبوت تقدیری آن دارد»؛ مانند:

کلمه ﴿وَإِخْشَوْنَ﴾ که در آیه ۱۵۰ سوره بقره، با حرف «یاء» نوشته شده ﴿فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ﴾ ولی در آیه ۳ سوره مائده، بدون حرف «یاء» آمده است: ﴿فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ﴾ از این رو بعضی از قراء هنگام وقف، به «اثبات حرف یاء محذوفه» قرائت کرده‌اند.

و یا مانند کلمات ﴿هَادٍ﴾ و ﴿وَاقٍ﴾ که در اصل «هَادِيٌّ» و «وَاقِيٌّ» بوده و حرف یاء به سبب اعلال حذف شده و بنا به قرائت ابن کثیر در هنگام وقف، «هَادِيٌّ» و «وَاقِيٌّ» خوانده می‌شود.

۱. مبادئ العربية، ج ۴، ص ۴۱.

۲. النشر، ج ۲، ص ۱۲۰.

اختلاس

«اختلاس»، در لغت به معنای: «ربودن به عجله و شتاب» و ضد اشباع است. و در اصطلاح قرائت: «ربودن و استعجال در حرکت است هنگام تلفظ، به قسمی که نه متحرک و نه ساکن گفته شود»؛ به این معنی که ربودن ثلث حرکت ضمه و کسره و باقی گذاردن دو ثلث دیگر را در حال وصل، اختلاس گویند و در این حال، آن کلمه با صوت خَفِی ادا می‌شود، و در اختلاف قراءات به کار می‌رود.^۱

به «اختلاس»، «اختطاف» و «اخفای حرکت» نیز گفته می‌شود.

«اختطاف»، در لغت به معنای: «ربودن به سرعت» و مترادف با اختلاس است. و با حذف یک سوم حرکت، در واقع حرکت را به صورت مخفی ادا کرده‌ایم (توضیح بیشتر آن در اخفاء حرکت خواهد آمد).

إخفاء

«إخفاء»؛ در لغت به معنای: «پوشاندن و مخفی کردن» است. و در اصطلاح قرائت: «به دو معنا آمده است»:

۱ - «إخفاء حرکت»: «مخفی ادا کردن حرکت است هنگام تلفظ» و آن حذف یک سوم صدای حرکت است و آوردن دوسوم باقی مانده، و مترادف با اختلاس می‌باشد.^۲

«إخفاء حرکت»، در جایی است که زمینه ادغام کبیر وجود دارد؛ مانند:

شَهْرُ رَمَضَانَ، وَالرُّعْبُ بِمَا، وَالْعَفْوُ وَأُمْرُ

در این صورت اگر حرف مدغم را ساکن کنیم تا زمینه ادغام فراهم شود، اجتماع ساکنین پیش خواهد آمد و تلفظ آن مشکل خواهد بود، در چنین مواردی به فرمایش ابن الجزری اکثر محققین متأخر، به إخفاء حرکت (که مترادف با اختلاس است یعنی با دوسوم حرکت) خوانده‌اند.^۳

۱. سرالبیان فی علوم القرآن، ص ۲۱۱.

۲. النشر، ج ۲، ص ۱۲۶ و ج ۱، ص ۲۹۹.

۳. النشر، ج ۱، ص ۲۹۹.

۲ - «اخفاء حرف»: «آدای میم و نون ساکن است در حالتی بین اظهار و ادغام، همراه با غُنه، به نحوی که حرف بعدی مشدّد تلفظ نشود».^۱

«اخفاء میم ساکن»: «هنگامی که میم ساکن به حرف باء برسد، اخفاء می شود» و با غُنه همراه است.

هنگام اخفای میم ساکن، لب ها به مخرج حرف باء که قسمت درونی و تری لب ها است، نزدیک شده و صدای غُنه میم، به اندازه دو حرکت از فضای بینی خارج می شود و سپس حرف باء، ادا می گردد؛ مانند: اَمْ بِهِ، فَاحْكُم بَيْنَنَا.

«اخفاء نون ساکن (و تنوین)»: «هنگامی که نون ساکن به حروف مابقی (پانزده حرف) برسد اخفاء می شود» و با غُنه همراه است.

هنگام اخفای نون ساکن، زبان به طرف مخرج حرف بعدی کشیده شده و صدای غُنه نون، به اندازه دو حرکت از فضای بینی خارج می شود و سپس حرف مابقی به سهولت و آسانی تلفظ می گردد، مانند:

مِنْ ذَهَبٍ، خَالِدًا فِيهَا، يَنْشُرُ خَيْرٌ تَوَابًا.

إخلاص در قرائت

«إخلاص»، در لغت به معنای: «پاک و خالص کردن، دوستی پاک و بی ریا داشتن» است.

«إخلاص در قرائت»، آن است که: «هدف و انگیزه قاری قرآن، تنها رضای پروردگار و رسیدن به کمال و قرب و نزدیکی به سوی خداوند باشد».

هدف قاری، تنها باید یاد خدا باشد و با استمداد از عنایت الهی به قرائت قرآن کریم بپردازد، حقایق آن را درک و به احکامش عمل کند، چرا که فضیلت تلاوت قرآن، در زیاد خواندن آن نیست، بلکه در خوب خواندن و تدبّر و اندیشه در آیاتش است.

امام صادق علیه السلام حاملان قرآن را به سه دسته تقسیم فرموده اند:

۱. گروهی قرآن را تلاوت می کنند و آن را وسیله امرار معاش و تقرّب به ملوک و تفاخر به مردم قرار داده اند.

۲. عده‌ای دیگر فقط حروف آن را فرا گرفته و حدودش را ضایع ساخته‌اند؛ خداوند امثال اینها را زیاد نکند.

۳. عده‌ای دیگر با دستورات شفابخش آن، بیماری‌های فکری و قلبی خود را درمان می‌کنند، به سبب این گروه است که خداوند بلا و گرفتاری‌ها را برطرف و برکاتش را نازل می‌کند. و به خدا قسم این گروه بسیار کمیاب هستند.^۱

ادغام = تشدید

«ادغام»، در لغت (مترادف کلمه «ادخال» است) به معنای: «فرو بردن چیزی در چیز دیگر» است.

و در اصطلاح قرائت: «فرو بردن حرف ساکن است در حرف بعدی به شکلی که حرف اول تلفظ نشود و به جای آن حرف بعدی به صورت مشدّد ادا گردد»؛ مانند:

مَدَد = مَدَّ مَسَّ سَ = مَسَّ اِلَّا لَا = اِلَّا

به عبارت دیگر، «ادغام»: «تلفظ دو حرف ساکن و متحرک است از یک مخرج، بدون مکث و فاصله»؛^۲ زیرا این «فرو بردن» که در تعریف ادغام آمده است، فرو بردن مجازی است نه حقیقی.

لازم به یادآوری است که حرف اول را «مُدْعَم»، یعنی ادغام شده؛ حرف دوم را «مُدْعَمُ فیه»، یعنی ادغام شده در آن؛ و به این کار «ادغام»، یعنی: فرو بردن حرفی در حرف دیگر می‌گویند.

نکته: ادغام تغییری در ذات حروف به وجود نمی‌آورد، از این رو در تلفظ حروفی که دارای صفت رخوت هستند باید دقت کرد تا صدای حرف قطع نگردد، به ویژه اگر صفت استطاله نیز داشته باشد. آسیبی که بیشتر قاریان مرتکب آن می‌شوند؛ مانند: «وَلَا الضَّالِّينَ»؛ برای پرهیز از آن باید صدای حرف ضاد ساکن «در هنگام ادغام» در مخرج آن جریان پیدا کند؛ شبیه: «سین مشدّد»؛ مَسَّ.

۱. وسائل الشیعة، ج ۴، ص ۸۳۶، ح ۳.

۲. شرح شافیه ابن حاجب؛ ج ۳، ص ۱۶۰؛ النشر، ج ۱، ص ۲۷۴؛ مبادئ العربیة، ج ۴، ص ۳۳؛ صرف ساده، ص ۱۰.

برای ادغام تقسیم‌بندی‌های مختلفی انجام گرفته است، از جمله:

۱ - ادغام صغیر و کبیر

«ادغام صغیر»: «حرف مُدْغَم ساکن و مُدْغَم فیه متحرک است»؛ مانند:

ثُمَّ مَ = ثُمَّ قُلْ لَهُمْ = قُلْ لَهُمْ

«ادغام کبیر»: «حرف مُدْغَم متحرک، نخست ساکن شده و سپس ادغام می‌شود»؛

مانند: مَدَدَ = مَدَدَ مَدَّ قَالَ لَهُمْ = قَالَ لَهُمْ = قَالَ لَهُمْ

۲ - ادغام تام و ناقص

«ادغام تام»: «حرف مُدْغَم کاملاً از بین رفته و اثری از آن باقی نمی‌ماند»؛ مانند:

قَالَتْ طَائِفَةٌ = قَالَتْ طَائِفَةٌ

«ادغام ناقص»: «حرف مُدْغَم کاملاً از بین نمی‌رود، بلکه صفتی از صفات آن،

باقی می‌ماند» (حالتی بین اظهار و ادغام)؛ مانند:

بَسَطَتْ = بَسَطَتْ (هم اظهار و هم ادغام)

با حفظ صفت اطباق طاء، قلقله طاء ساکن حذف و در حرف تاء، ادغام

می‌شود.

۳ - ادغام باغته و بدون غته

حرف «نون ساکن و تنوین» وقتی که به شش حرف «یَرمَلون» برسد، «ادغام»

می‌شود، یعنی نون ساکن تبدیل به حرف بعدی شده و در آن ادغام می‌شود، و این

ادغام در دو حرف «ل، ر» بدون غته و در چهار حرف «ی، م، و، ن» با غته همراه است.

۴ - ادغام مُتَمَآثِلِین، مُتَجَانِسِین و مُتَقَارِبِین

«ادغام متماثلین»: «ادغام دو حرفی است که در مخرج و صفات مثل یکدیگرند»؛

مانند: ثُمَّ مَ = ثُمَّ قُلْ لَهُمْ = قُلْ لَهُمْ

«ادغام متجانسین»: «ادغام دو حرفی است که در مخرج مشترک ولی در صفات

متفاوت باشند»؛ مانند: اِذْ ظَلَمُوا = اِظْلَمُوا عَبَدْتُكُمْ = عَبَّيْتُكُمْ

«ادغام متقاربین»: «ادغام دو حرفی است که در مخرج و یا صفات، نزدیک

یکدیگر باشند»؛ مانند: قُلْ رَبِّ = قُرَّبَ مَنْ مَعِيَ = مَمَّعِيَ

۵ - وقف ادغام

«وقف ادغام»: «ادغام واو و یاء ساکنی است که قبل از حرف همزه آخر کلمه قرار می‌گیرد».

بعضی از قراء، در هنگام وقف بر کلمه‌ای که به حرف «همزه» ختم شده و قبل از همزه، حرف «واو و یاء ساکن» باشد، مانند: «سَوَّءَ، شَيَّءَ، بَرِيءَ، قُرْءَ»، نخست حرف «همزه» را تبدیل به «واو و یاء» نموده، سپس آنها را در یکدیگر ادغام می‌کنند و به صورت حرف مشدد می‌خوانند؛ «سَوَّوْءَ، شَيَّوْءَ، بَرِيوْءَ، قُرْوْءَ».

اذلاق و اصمات

«اذلاق»، در لغت به معنای: «تیز بودن، روان بودن» است.

و در اصطلاح قرائت: «آسان و روان ادا شدن حرف است».

«حروف دارای صفت اذلاق» را «مُذَلِّقَه» می‌گویند. شش حرف دارای این صفت هستند و در عبارت: «فَرَمَنْ لُبٍّ»^۱ جمع شده است.

«اصمات»، در لغت به معنای: «ساکت بودن» است.

و در اصطلاح قرائت: «سخت و سنگین ادا شدن حرف است».

«حروف دارای صفت اصمات» را «مُصَمِّتَه» می‌گویند. بیست و دو حرف باقیمانده دارای این صفت هستند.

این دو صفت «اذلاق و اصمات»، نقشی در تلفظ صحیح حروف ندارند، و تنها کاربرد آن، تشخیص عربی بودن کلمات است، از این رو در بعضی از کتاب‌های تجوید نیامده است.

گفته می‌شود در زبان عرب، کلمه‌ای یافت نمی‌شود که از سه حرف بیشتر و همه حروف آن، «مُصَمِّتَه» باشند؛ مانند: عَسَجَدَ (به معنای طلا) و زَهْرَقَه (به معنای خنده زیاد)، چرا که تلفظ چنین کلماتی برای دستگاه تکلم سخت و سنگین است و حتماً باید یکی از حروف «مُذَلِّقَه» باشند تا از سنگینی ناشی از تعدد حروف مُصَمِّتَه کاسته گردد و کلمه، آسان و روان تلفظ گردد.

۱. از عقل فرار کرد.

استطاله

«استطاله»، در لغت به معنای: «امتداد و کشیده شدن» است.
و در اصطلاح قرائت: «کشیده شدن صدای حرف ضاد است از ابتدای کناره زبان تا مخرج لام»^۱.

«استطاله»، مخصوص حرف «ضاد» است و به آن «حرف مُستطاله» می‌گویند.
«صفت استطاله»، بر اثر برخورد تدریجی کناره زبان با دندان‌های آسیا و جریان صوت از میان آنها به وجود می‌آید و باعث می‌گردد تا زمان تلفظ حرف «ضاد» بیشتر از سایر حروف باشد؛ اضافه بر آن باعث نرم‌تر شدن حرف «ضاد» نسبت به «طاء» می‌شود.

استعاذه

«استعاذه»، در لغت به معنای: «پناه خواستن، پناه بردن» است.
و در اصطلاح قرائت: «گفتن أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ است».
ابتدا و شروع قرآن کریم، براساس دستور خداوند در قرآن کریم، باید با «استعاذه» باشد «فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»^۲.
از این رو گفته شده که «استعاذه، شعار قرائت قرآن کریم است»، و بهتر است با «جهر» و صدای بلند خوانده شود تا شنوندگان، ساکت شده و به آیات الهی، توجه پیدا کنند.^۳

شیخ طوسی، مفسر بزرگ شیعه می‌فرماید: کَلَيْتُهُ قُرْآنَ اتِّفَاقِ دَارِنْدِ بَرِگَفْتِن «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» قبل از گفتن «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»^۴.

۱. الرعايه في تجويد القراءة، ص ۲۴۱؛ التحديد في الالتقان والتجويد، ص ۱۰۸؛ شرح شافية ابن حاجب؛ ج ۳، ص ۱۷۳.

۲. نحل ۹۸، (پس هنگامی که قرآن را می‌خوانی، به خداوند پناه ببر از شر شیطان رانده شده).

۳. سرالبیان فی علوم القرآن، ص ۲۶۲.

۴. التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۲۲.

اِسْتِعْلَاءُ وِاسْتِفَال

«اِسْتِعْلَاءُ»، در لغت به معنای: «میل به بلندی و بالا آمدن» است.
و در اصطلاح قرائت: «بالا آمدن انتها و ریشه زبان است به طرف کام بالا در هنگام تلفظ حرف».^۱

«حروف دارای صفت اِسْتِعْلَاءُ» را «مُسْتَعْلِیه» می گویند. هفت حرف دارای این صفت هستند و در عبارت «خُصَّ ضَغْطُ قَط»^۲ جمع شده است.
«اِسْتِفَال»، در لغت به معنای: «میل به پستی و پایین آمدن» است.
و در اصطلاح قرائت: «پایین آمدن انتها و ریشه زبان است به طرف کام پایین در هنگام تلفظ حرف».

«حروف دارای صفت اِسْتِفَال» را «مُسْتَفِلَه» می گویند. بیست و یک حرف باقیمانده دارای این صفت هستند و در عبارت «ثَبَّتَ عِزَّ مَنْ يُجَوِّدُ حَرْفَهُ إِذَا سَلَّ شَكَا»^۳ جمع شده است.

اِسْتِعْلَاءُ وِاِسْتِفَال از صفات ذاتی و مُمَيَّزَه است.
بعضی از حروف هم مخرج، تنها با شناخت و رعایت این دو صفت از همدیگر تمیز داده می شوند، مانند «صاد و سین»، «طاء و تاء» و «ظاء و ذال».

اِسْكَان

«اِسْكَان»، در لغت به معنای: «ساکن کردن» است.
و در اصطلاح قرائت: «ساکن کردن حرف متحرک است در هنگام وقف کردن».
در زبان عرب، وقف بر متحرک جایز نیست، از این رو در هنگام وقف کردن بر کلماتی که آخر آنها متحرک است، تغییراتی انجام می دهند که یکی از موارد آنها، حذف حرکت و ساکن کردن حرف آخر کلمه می باشد و به این حالت «وقف اِسْكَان» می گویند.

۱. التحذید فی الاتقان و التجوید، ص ۱۸.

۲. در فصل گرما، به خانه کوچک و تنگ قانع باش.

۳. نگهدار عزت و بزرگواری کسی که حرفش را نیکو ادا می کند، هنگامی که از بی دندانی شکایت می کند.

اگر آخر کلمه (به استثنای کلماتی که به تایی گرد ختم می‌شوند) متحرک «کَ» و یا دارای تنوین کسره و ضمه «کُ» باشد، هنگام وقف، ساکن می‌گردد.

اَسْلَى

«اَسَل»، در لغت به معنای: «هر چیز باریک و تیز» است و «اَسَلَه»، به معنای: «سر زبان» است.

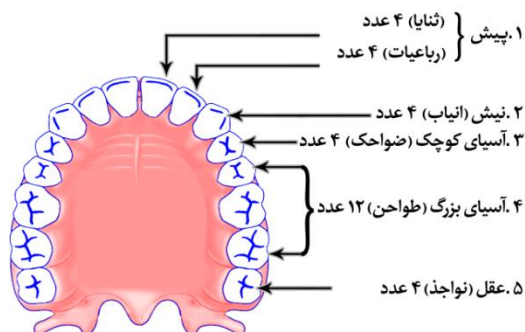
و در اصطلاح قرائت: «به سه حرف زاء، سین و صاد، حروف اَسْلَى گفته می‌شود» که محل تولید این سه حرف در دستگاه تکلم است.^۱

اَسْنَان

«اَسْنَان»، (جمع سِن) در لغت به معنای: «دندان» است.

و در اصطلاح قرائت: «دندان‌هایی است در تلفظ حروف نقش اساسی دارند».

«دندان‌ها» در مجموع سی و دو عدد هستند،^۲ در هر فک آدمی، دارای شانزده دندان و شامل دندان‌های «ثنايا، رباعیات، اَنیاب و اَضراس» است که در نمودار ذیل آمده است.



اِشْبَاع

«اِشْبَاع»، در لغت به معنای: «سیر کردن» است.

و در اصطلاح قرائت: «سیر ادا کردن حرکت است و تبدیل آن به حرفی از جنس همان حرکت می‌باشد».

۱. النشر، ج ۱، ص ۲۰۱.

۲. بعضی از مردم به خاطر کوچکی فک، چهار دندان عقل را ندارند، از این رو نزد آنها تعداد دندان‌ها، بیست و هشت عدد می‌باشد و بعضی دیگر، تنها دو تایی از آنها را دارند، و تعداد دندان‌هایشان، سی عدد است.

اشباع حرکت هاء ضمیر

«هاء ضمیر»: «هاء متحرکی است که در آخر کلمه می آید و جانشین اسم می شود و ما را از تکرار آن بی نیاز می کند» (و بر مفرد مذکر غایب دلالت می کند).
 «هاء ضمیر»، همیشه مضموم یا مکسور است و گاهی با «اشباع» و گاهی (بلا اشباع) خوانده می شود.
 اگر دو طرف هاء ضمیر، متحرک باشد، حرکت هاء ضمیر اشباع می شود؛ مانند:
 عَبْدَهُ = عَبْدَهُو عَبْدِهِ = عَبْدِهِی.

اشمَام

«اشمَام»، در لغت به معنای: «بوییدن، بویانیدن» است.
 و در اصطلاح قرائت: «اشاره کردن به حرکت ضمه محذوفه است به وسیله جمع نمودن لب ها، بدون اینکه صدای ضمه شنیده شود» به طوری که اگر شنونده ای به لب های او نگاه کند، حرکت ضمه را تشخیص دهد.^۱
 اشمَام بر دو قسم است:

۱ - «اشمَام در حالت وصلی»، در روایت حفص از عاصم، در کلمه ﴿لَا تَأْمَنَّا﴾^۲ می باشد که در اصل، «لَا تَأْمَنَّا» بوده است و حرف «لَا» در این کلمه «نافیه» است نه ناهیه، در اینجا «ادغام کبیر» صورت گرفته، نخست نون اول ساکن و سپس در نون دوم ادغام شده است؛ از این رو برای اینکه با فعل نهی اشتباه نشود، اشاره به ضمه محذوفه به صورت اشمَام لازم است؛ برای این منظور، هنگام تلفظ نون مشدد، یک لحظه لب ها را به صورت ادای ضمه جمع می کنیم.
 «اشمَام»، در مورد «خلط حرکت به حرکت» نیز به کار رفته است؛ مانند: «قِيلَ» در قرائتی که آن را به اشمَام خوانده اند؛^۳ که حرکت حرف اول را ترکیبی از ضمه و کسره آورده اند و جزء ضمه مقدم بر کسره می باشد، در این صورت جزء ضمه از کسره، کمتر است.

۱. النشر، ج ۲، ص ۱۲۱؛ شرح شافیه ابن حابط، ج ۲، ص ۳۸۱.

۲. همان، ج ۱، ص ۳۰۳ و ۳۰۴؛ تفسیر مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۱۳؛ یوسف / ۱۱.

۳. النشر، ج ۲، ص ۲۰۸.

بعضی از قراء از آن تعبیر به روم کرده‌اند، چرا که نخست یک سوم حرکت ضمه و سپس دو سوم حرکت کسره آورده می‌شود، در این صورت در واقع اراده می‌کند حرکت ضمه را ولی تنها یک سوم ضمه را می‌آورد و سپس به حرکت کسره منتقل می‌شود. و بعضی از آن تعبیر به اِماله کرده‌اند، زیرا که نه ضمه خالص است و نه کسره خالص، همانند اِماله، که نه فتحه خالص است و نه کسره خالص. «اشمام»، در مورد «خلط حرفی به حرف» نیز به کار رفته است؛ مانند کلمه «الصِّراط» که بین صاد و زای تلفظ کرده‌اند.

۲- «اشمام در حالت وقف»، «وقف اشمام» وقف بر کلماتی است که حرف آخر آنها، مضموم و یا دارای تنوین ضمه باشد؛ مانند: «وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» که در هنگام وقف، حرف آخر کلمه، طبق قاعده، ساکن می‌شود «وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ»، ولی بعد از ساکن تلفظ کردن حرف آخر، بلافاصله لب‌ها را به صورت ضمه (بدون اینکه صدای آن شنیده شود) درمی‌آید تا نشانگر مضموم بودن حرف ساکن باشد. «وقف اشمام»، مورد قبول همه قراء نیست و تنها عده کمی از آنها بدان عمل کرده‌اند، آن هم در جایی که شنونده‌ای حاضر و در حال دیدن و شنیدن قرائت قرآن کریم باشد؛ از این رو اگر قاری به تنهایی مشغول تلاوت باشد، «وقت اشمام» کاربردی ندارد.^۱

أضراس

«أضراس»، جمع «ضرس»، در لغت به معنای: «سخت و ناهموار، دندان‌دار بودن» است.

و عبارت از: «دندان‌های آسیا است که ناهموار بوده و در مجموع بیست عدد هستند» و بر سه قسم است: ضواحک (آسیای کوچک)، طواحن (آسیای بزرگ)، و نواخذ (دندان عقل).

به دندان‌های اضراس، «مأخذ» نیز می‌گویند، یعنی: «دندان‌های آخر دهان». در مقابل به دندان ثنایا، رباعیات و انیاب، «مقادیم» گفته می‌شود، یعنی: «دندان‌های جلوی دهان».

۱. احکام قراءة القرآن الکريم، ص ۲۳۶.

إطباق و إنفتاح

«إطباق»، در لغت به معنای: «منطبق شدن و روی هم قرار گرفتن دو سطح» است. و در اصطلاح قرائت: «روی هم قرار گرفتن سطح زبان با سقف دهان است در هنگام تلفظ حرف».

«حروف دارای صفت إطباق» را «مُطَبِّقَه» می‌گویند و چهار حرف «ص، ض، ط، ظ» دارای این صفت هستند.

«إنفتاح»، (صد اطباق) در لغت به معنای: «افتراق و جدا بودن» است. و در اصطلاح قرائت: «جدا بودن سطح زبان از سقف دهان است در هنگام تلفظ حرف».

«حرف دارای صفت إنفتاح» را «مُنْفَتِحَه» می‌گویند و بیست و چهار حرف باقیمانده (به جز حروف مُطَبِّقَه)، دارای این صفت هستند.

صفت اطباق، باعث می‌شود تا صدای حرف، بین سطوح زبان و کام بالا محصور شده و درشتی آن بیشتر از سایر حروف مُستعلیه باشد.

إظهار

«إظهار»، در لغت به معنای: «آشکار نمودن» است.

و در اصطلاح قرائت: «تلفظ حرف است از مخرج خودش به صورت واضح و آشکار».

«حرف نون ساکن و تنوین» وقتی که به حروف حَلَقِی «ء، ه، ع، ح، غ، خ» برسند به صورت آشکار خوانده می‌شود که به این حالت «إظهار نون ساکن» می‌گویند و همچنین «حرف میم ساکن» نزد بیست و شش حرف (به استثنای باء و میم) به صورت آشکار خوانده می‌شود که به این حالت «إظهار میم ساکن» می‌گویند.

إعجام

«إعجام»، به معنای: «نقطه گذاشتن بر حروف؛ با نقطه گذاشتن یا اعراب گذاشتن بر نوشته‌ای رفع ابهام از آن کردن» است.

حروف و الفبای عرب صدر اسلام، فاقد نقطه و نشانه‌هایی بود که امروزه برای تشخیص حروف متشابه و یا اعراب کلمات از آنها استفاده می‌گردد، از این رو بیشتر حروف از نظر شکلی یکسان بودند؛ مانند: ب، ت، ث، ج، ح، خ و...

نخستین بار آقای ابوالاسود دؤلی از نقطه‌های قرمز رنگ برای تشخیص اعراب کلمات استفاده کرد که به «نقطه اعراب»، مشهور گردید و سپس توسط دو تن از شاگردانش به نام‌های نصر بن عاصم و یحیی بن یعمرو، از نقطه‌های مشکی رنگ برای تشخیص حروف متشابه، استفاده گردید که به «نقطه‌های اِعجام»، مشهور گردید.^۱ از آن به بعد بود که به حروف نقطه‌دار، «حروف مُعْجَمة» می‌گفتند یعنی حروفی که با نقطه‌گذاری رفع ابهام شده در مقابل به حروفی که فاقد نقطه بودند، «حروف مُهْمَلَة» می‌گفتند، یعنی رها شده و نقطه‌گذاری نشده.

بعضی به جای عبارت «حروف مُعْجَمة و مُهْمَلَة» از عبارت «حروف مَنْقُوطَة و غیر مَنْقُوطَة» استفاده می‌کردند، یعنی حروف نقطه‌دار و حروف بدون نقطه.

اِقْرَاء

«اِقْرَاء»، در لغت به معنای: «وادار کردن به خواندن» است. و در اصطلاح قرائت: «قاری قرآن را به خواندن دعوت کردن و دعوت کننده به استماع قرائت بپردازد تا لغزش و اشتباه او را برطرف کند».^۲ از این رو «مُقَرِّی»، (کسی که قرائت قرآن را آموزش می‌دهد) باید استاد و ماهر در قرائت باشد تا بتواند لغزش قرائت قاری قرآن را گوشزد کند.

اِقْلَاب «قلب به میم»

«اِقْلَاب»، در لغت به معنای: «دگرگون کردن و تبدیل کردن» است. و در اصطلاح قرائت: «تبدیل کردن نون ساکن و تنوین است به حرف میم ساکن». «هرگاه نون ساکن و تنوین به حرف باء برسد، قلب به میم می‌گردد». و با توجه به این نکته که «میم ساکن در نزد باء، اخفاء می‌شود و با غُنه همراه است». «هنگام اخفای میم»، «لب‌ها به مخرج باء نزدیک شده و صدای غُنه میم به اندازه دو حرکت از فضای بینی خارج می‌شوند» و سپس حرف باء، ادا می‌گردد؛ مانند: مِنْ بَعْدِ، بَصِيرٌ بِمَا، جَزَاءُ بِمَا

۱. معرفت، تاریخ قرآن؛ ص ۱۱۴؛ زنجانی، تاریخ قرآن، ص ۹۸.

۲. مجمع البیان، ج ۵، ص ۴۷۴.

نکته: اصطلاح «اقلاب» را بعضی از علمای تجوید، صحیح نمی دانند، بلکه اصطلاح صحیح، «قلب به میم» است، چرا که افعال مصدر باب أَفْعَلَ، يُفْعِلُ، اِفعال است و «أَقْلَبَ» گفته نمی شود، پس «اقلاب» نیز گفته نمی شود.^۱

الحاق

«الحاق»، در لغت به معنای: «اضافه نمودن و پیوند دادن» است. و در اصطلاح قرائت: «اضافه نمودن حرفی است به آخر کلمه در هنگام وقف»؛ «الحاق»: برای حفظ حرکتِ حرف آخر کلمه و یا حفظ توازن در آخر آیات است. اصل در وقف، «اسکان» است، ولی در مواردی برای رعایت این اصل، که وقف به حرکت صورت نگیرد، و از طرفی نیاز است به حرکت آخر کلمه در هنگام وقف تا با کلمه دیگر مشتبه نشود، الفی را به آخر کلمه اضافه می کنند تا ضمن حفظ حرکت فتحه حرف آخر کلمه، وقف به حرکت هم انجام نگیرد، مانند: «أَنَا»، که در اصل «أَنْ» بوده، در این هنگام باید «أَنْ» خوانده شود که احتمال اشتباه شدن آن به «أَنْ» ناصبه است، در این صورت در هنگام وقف با الف «أَنَا» خوانده می شود. در مواردی هم این «الحاق»، «برای حفظ توازن در آیات است»، مانند کلمه «قَوَارِيرَ» که غیر منصرف است و تنوین قبول نمی کند، آیات قبل و بعد از این آیه با تنوین فتحه «اِ» ختم شده که در هنگام وقف، تبدیل به الف مدی «اِ» می شود، برای حفظ توازن، الفی بعد از «قَوَارِيرَ» اضافه کرده اند تا در هنگام وقف، مانند آیات قبل به صورت الف مدی «اِ» خوانده شود.

از جمله موارد الحاق، الحاق «الف» در آخر هفت کلمه در قرآن کریم است.

أَنَا، لَكِنَّا، الظُّنُونَا، الرَّسُولَا، السَّبِيلَا، سَلَا، قَوَارِيرَا

از جمله موارد الحاق، «الحاق هاء سكت» در آخر هفت کلمه در قرآن کریم است.

اِقْتَدِهْ، لَمْ يَتَسَنَّهْ، كِتَابِيَهْ، حِسَابِيَهْ، مَالِيَهْ، سُلْطَانِيَهْ، مَا هِيَهْ

۱. احکام قراءۃ القرآن الکریم، ص ۱۷۹.

إمالة

«إمالة»، در لغت به معنای: «متمايل نمودن» است.
و در اصطلاح قرائت: «متمايل شدن صدای فتحه به کسره و الف به یاء می باشد».
و آن هنگامی است که الف، منقلب از یاء، و یا اینکه بعد از حرف الف، حرف مکسوری آمده باشد.^۱

«إمالة» را به دو قسم «صُغری» و «کُبْری» تقسیم نموده اند.
«إمالة صُغری»: «متمايل شدن مقدار کمی از صدای فتحه به کسره است» و به آن، «تَقْلِيل، تَلطیف و بینابین» نیز گفته می شود.
«إمالة کُبْری»: «متمايل شدن مقدار زیادی از صدای فتحه به کسره است» و به آن «إمالة تامة» نیز گفته می شود.^۲

«إمالة صغری»، از اختصاصات قرائت حمزه و کسائی کوفی است و به روایت حفص از عاصم، تنها در کلمه «مَجْرِيهَا» نقل شده است که صدای فتحه راء به سمت کسره متمایل شده و الف بعد از آن به سمت یاء میل پیدا می کند و در این صورت، حرف راء، تَرْقیق می گردد و باید دقت نمود که فتحه و الف، کاملاً تبدیل به کسره و یاء مدّی نشود.

إمالة هاء تأنيث

«هاء تأنيث»، «هاء آخری است که در هنگام وصلی به صورت تاي گرد در آخر اسم نوشته می شود»، مانند: «نِعْمَةٌ، رَحْمَةٌ»، و در هنگام وقف تبدیل به هاء ساکن می گردد، «نِعْمَةٌ، رَحْمَةٌ».
بعضی از عرب ها، فتحه قبل از هاء را متمایل به صدای کسره نموده اند (شبيه صدای فارسی، در کلمات خانه، اداره).^۳

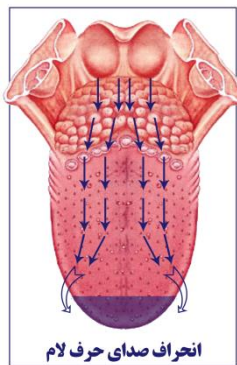
۱. شرح شافیه ابن حاجب، ج ۳، ص ۷؛ النشر، ج ۲، ص ۳۰.

۲. احکام قراءۃ القرآن الکریم، ص ۴۷.

۳. النشر، ج ۲، ص ۸۲.

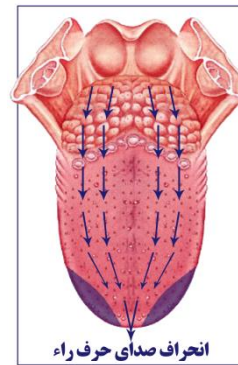
انحراف

«انحراف»، در لغت به معنای: «متمایل شدن به سوی دیگری» است.
و در اصطلاح قرائت: «متمایل شدن صدای حرف است به سوی مخرج حرف دیگر».



انحراف صدای حرف لام

«هنگام تلفظ حرف لام»، راه خروج صدا از راه مستقیم بسته می شود و صدای لام به طرف مخرج حرف «ضاد»، منحرف شده و از آنجا خارج می شود، و همچنین هنگام تلفظ حرف «راء»، صدای حرف، به باریکه



انحراف صدای حرف راء

سرزبان، هدایت شده و باعث قطع و وصل سریع سرزبان گردیده و از آنجا خارج می شود، از این رو گفته اند: دو حرف «لام و راء» دارای «صفت انحراف» می باشند و به این دو حرف، «مَنحَرِفَه» می گویند.

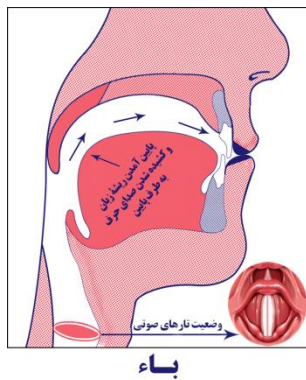
أنیاب

«أنیاب»، جمع «ناب»، (در اصل «نیب» بوده و یای آن، قلب به الف شده). در لغت به معنای: «نیش و هر چیز نوک تیز» است.
و عبارت از: «چهار دندانی است که دارای تاج تیز و یک ریشه هستند و در کنار دندان های پیش (ثنایا و رباعیات) قرار دارد؛ دو تا در بالا و دو تا در پایین و در فارسی به آن «دندان نیش» گفته می شود.

قسمت باء

ب = باء

حرف باء «ب»، دومین حرف از الفبای زبان عرب است.
 «حرف باء»: از «حروف شَفَوِی» و مخرج آن: «قسمت درونی لب‌ها است که به هم متصل و جدا می‌شود».



«هنگام تلفظ حرف باء»: انتها و ریشه زبان پایین آمده (اِسْتِفَال) و سطح زبان از کام بالا جدا می‌باشد (اِنْفِتَاح)، هوای بازدم با ارتعاش تارهای صوتی (جَهر) به طرف کام پایین کشیده شده و به صورت نازک و کم حجم (تَرْقِیق)، پشت مخرج آن، (قسمت درونی لب‌ها که به هم متصل شده) حبس و با جدا شدن لب‌ها از یکدیگر (قَلَقْلَه) با حالت انفجاری (شِدَّت) تولید می‌گردد؛ از این رو «حرف باء»، دارای صفات: «جَهر، شِدَّت، اِسْتِفَال، اِنْفِتَاح، قَلَقْلَه و تَرْقِیق» است؛ مانند: اَبْتَرُ، فَاَنْصَبُ.

«حرف باء» را «باء مُعْجَمَه»، «باء مَنقُوطَه» و «باء مُوَحَّدَه تَحْتانی» نیز می‌گویند، یعنی دارای یک نقطه زیرین است، در مقابل حرف نون که دارای یک نقطه فوقانی است و در مقابل دو حرف تاء و ثاء که دارای دو و سه نقطه می‌باشند.^۱

بُحَّه

«بُحَّه»، در لغت به معنای: «گرفتگی صدا» است.
 و در اصطلاح قرائت: «گرفتگی صدا در هنگام تلفظ حاء است» که بر اثر فشردگی

۱. دانشنامه جهان اسلام، ج ۱، ص ۱.

و سایش هوای بازدم در مخرج آن، ایجاد می‌گردد، و در صورت عدم رعایت این صفت حرف «حاء» شبیه حرف «هاء» خواهد شد.

بِسْمَلَه

«بِسْمَلَه»، گفتن یا نوشتن ﴿بِسْمِ اللَّهِ﴾ یا ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ است. این مصدر به روش نَحْت (تراشیدن) از عبارت «بِسْمِ اللَّهِ» ساخته شده، یعنی از کنار هم نهادن پاره‌ای از حروف یک عبارت ساخته شده‌اند.^۱

علمای علم قرائت، جملگی ذکر «بِسْمِ اللَّهِ» را آغاز قرائت هربخشی از قرآن، لازم می‌دانند و هیچ یک از آنان، آغاز قرائت را بدون «بِسْمَلَه» جایز نمی‌شمارند.^۲

در این باره، قول دیگری است که گفته‌اند: اگر شروع قرائت با آیاتی باشد که در رابطه با شیطان و دوزخ و اوصاف منافقان و کفار است، به قرینه سوره براءت، ترک «بِسْمِ اللَّهِ» بهتر است و گفتن «استعاذه» کفایت می‌کند، ولی اگر شروع قرائت با آیاتی باشد که در رابطه با خداوند و بهشت و مؤمنین است به قرینه سایر سوره‌ها، گفتن «بِسْمِ اللَّهِ» بعد از «استعاذه» بهتر است.^۳

بَین بَین

«بَین»، در لغت به معنای: «وسط و میان» است.

و در اصطلاح قرائت: «تلفظ همزه است بین همزه و حرف هم جنس با حرکتی است که همزه دارد».

معادل «قاعده تسهیل» و آن جایی است که برای سهولت تلفظ همزه، آن را بینابین همزه و الف؛ مانند: رَأْس؛ و یا بینابین همزه و واو؛ مانند: مُؤْمِن؛ و یا بینابین همزه و یاء؛ مانند: مَلَائِكَه، تلفظ می‌کنند.

۱. دانشنامه جهان اسلام، ج ۳، ص ۴۲۶.

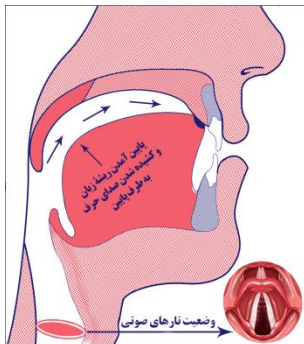
۲. النشر، ج ۱، ص ۲۶۳.

۳. سرالبیان فی علوم القرآن، ص ۲۶۷.

«قسمت تاء»

ت = تاء

حرف تاء «ت»، سومین حرف از الفبای زبان است.
 «حرف تاء»، از «حروفِ نطعی» و مخرج آن: «بخش جلویی سطح زبان بالثّه، دندان‌های ثنایا و ابتدای برآمدگی کام بالا است».



تاء

«هنگام تلفظ حرف تاء»: انتها و ریشهٔ زبان پایین آمده (استِفَال) و سطح زبان از کام بالا جدا می‌باشد (انْفِتَاح)، هوای بازدم بدون ارتعاش تارهای صوتی (هَمَس) به طرف کام پایین کشیده شده و به صورت نازک و کم حجم (تَرْقیق) پشت مخرج آن (بخش جلویی سطح زبان که بالثّه دندان‌های ثنایا و ابتدای برآمدگی کام بالا چسبیده است) حبس و با

جدا شدن بخش جلویی سطح زبان از قسمت برآمدگی کام بالا با حالت انفجاری (شِدّت) تولید می‌گردد؛ از این رو «حرف تاء»، دارای صفات: «هَمَس شِدّت، استِفَال، انْفِتَاح و تَرْقیق» است.

لازم به توضیح است که صفت هَمَس تاء باعث می‌گردد تا صدای حرف در حالت سکون پس از حبس ابتدایی (شِدّت) بلافاصله جریان پیدا کند و این حالت حرف تاء را از قلقله بی‌نیاز می‌سازد؛ مانند: اَثَرًا، سَمِعْتُ.

«حرف تاء» را «تاء مُعْجَمه» و «تاء مَنقُوطه» و «تاء مُثَنّاة فوقانی» نیز می‌گویند، یعنی دو نقطه‌ای که روی آن قرار دارد در مقابل حرف یاء که دو نقطه و زیر حرف قرار دارد (یاء مُثَنّاة تحتانی).

«حرف تاء، در زبان عرب برد و قسم است»:

۱- «تای کشیده (مبسوطه)»: «تایی است که جزء اصلی کلمه می باشد و در صیغه های فعلی حذف نمی گردد»، و در هنگام وصلی و وقفی به صورت تاء خوانده می شود؛ مانند:

الْمَوْتُ = مَاتَ، يَمُوتُ النَّبَاتُ = نَبَتَ، يَنْبُتُ

۲- «تای گرد (مربوطه)»: «تایی است که جزء اصلی کلمه نمی باشد و در صیغه های فعلی حذف می گردد»، و در هنگام وصلی به صورت تاء و در هنگام وقفی به صورت «هاء» خوانده می شود؛ مانند:

التَّيْبِيَّةُ = رَبِّي، يُرَبِّي، تَرْبِيَّةُ الْمَدْرَسَةُ = دَرَسَ، يَدْرُسُ، مَدْرَسَةُ

تثقیل

«تثقیل»، (ضد تخفیف) در لغت به معنای «سنگین کردن» است.

«ثَقُلَ الْحَرْفُ»، یعنی «حرف را مشدد کرد».

تلفظ حرف مشدد، سنگین (ثقیل) است از این رو به حرف مشدد، «حرف مُثَقَّل» گفته می شود، یعنی حرفی که سنگین ادا می گردد، در مقابل حرف ساکن که تلفظ آن سبک (خفیف) و آسان است، به آن «حرف مُخَفَّف» گفته می شود، یعنی حرفی که سبک و آسان تلفظ می گردد.

تجوید

«تجوید»، در لغت به معنای: «تحسین، زیبا سازی، نیکو و سالم و بی عیب گردانیدن» است.

و در اصطلاح قرائت: «تلفظ هر حرفی است از مخرج آن، با در نظر گرفتن و رعایت حق حرف از صفات ذاتی و مُمَيَّزَه و مُسْتَحَقَّ حرف از صفات عارضی و مُحَسِّنَه». ابن الجزری می گوید: «برای برخورداری از بهترین تجوید قرآن، هیچ راهی بهتر از ریاضت زبان و تکرار لفظ از دهان کسی که آن را نیکو بیان می کند، نمی دانم».^۲

۱. گفت و گو (روش نوین در آموزش مکالمه عربی)، ص ۲۷؛ قواعد املای عربی؛ ص ۱۶۱.

۲. النشر، ج ۱، ص ۳۱۳؛ الاتقان فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۳۲۵.

به طور کلی، «تجوید» را می‌توان به دو بخش «نظری و عملی» تقسیم کرد: «تجوید نظری»: «مجموعه قواعد و ضوابطی است که برای صحیح خواندن حروف و کلمات قرآن کریم، وضع گردیده است». «تجوید عملی»: «فن و هنر تلاوت قرآن کریم است براساس تلفظ صحیح حروف و اصوات با لهجه فصیح عربی»؛ این بخش مبتنی بر آدا و استماع است. «موضوع علم تجوید»: «تلفظ صحیح کلمات و آیات قرآن کریم است، از نظر مخارج، صفات ذاتی و عارضی حروف».

تحریک

«تحریک»، در لغت به معنای: «حرکت دادن، به حرکت درآوردن» است. و در اصطلاح قرائت: «آوردن حرکات سه گانه (فتحه، کسره و ضمه) بدون کم و زیادتی است». در مقابل «رَوم» که «آوردن یک سوم حرکت است» و «اختلاس» که «آوردن دوم سوم حرکت است».

تحقیق

«تحقیق»، در لغت به معنای: «به حقیقت چیزی رسیدن و به جا آوردن حق چیزی بدون کم و زیادتی» است. و در اصطلاح قرائت: «به دو معنی آمده است»: ۱. «تحقیق همزه»: «تلفظ همزه است به صورت خالص که قواعد تخفیف در آن راه نداشته باشد».

اصل در تلفظ همزه، تحقیق است که مانند سایر حروف باید از مخرجش ادا گردد. «تحقیق همزه»، برای دستگاه تکلم سنگین است؛ چرا که باید از انتهای حلق و با تیره ادا گردد، در این صورت صدای بلند تهوع مانندی به تلفظ کننده دست می‌دهد. از این روی بعضی از اقوام عرب به ویژه اکثر اهل حجاز (برای پرهیز از این حالت) همزه را به صورت تخفیف ادا می‌کردند.^۱

۱. شرح شافیه ابن حاجب، ج ۳، ص ۲۶-۲۵.

به «تحقیق همزه»، «همزه مُحَقَّقَه» نیز می‌گویند.

۲. «قرائت تحقیق» و آن: «خواندن قرآن است به صورت آهسته و آرام، با رعایت کامل قواعد ترتیل، بدون کم و زیادتی».

در این روش باید دقت شود که میان اجزای کلمه، فاصله ایجاد نشود و یا حرکت تبدیل به حروف مدّی نگردد؛ از این روش برای آموزش قرآن، تمرین و ممارستِ زبان و ادای کامل قواعد تجوید، استفاده می‌شود. روش تحقیق: روشی است برای یادگیری تلفظ صحیح قرائت قرآن کریم با رعایت اصل ترتیل.^۱

در این روش هر جزئی از قرآن، حدود دو ساعت وقت می‌برد.

تحمید

«تحمید»، گفتن یا نوشتن «الْحَمْدُ لِلَّهِ» یا «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ».

مصدر منحوت (تراشیده شده) آن «حَمَدَ» است.

«الْحَمْدُ لِلَّهِ» در پنج سوره حمد، انعام، کهف، سَبَأ و فاطر، عبارت آغازین سوره، پس از بَسْمَلَه است، از این رو این سوره‌ها را «سُور حَمْد یا حامدات» نامیده‌اند. «تَحْمِيد»، از اذکاری است که مسلمانان آن را مدام بر زبان جاری می‌کنند، زیرا بنابر احادیث، گفتن «الْحَمْدُ لِلَّهِ» به جا آوردن شکر نعمت‌های بزرگ و کوچک خداوند است، و هیچ چیز نزد خداوند دوست داشتنی‌تر از گفتن «الْحَمْدُ لِلَّهِ» نیست.^۲

تخفیف

«تَخْفِيف»، در لغت به معنای «سبک کردن، کاستن» است.

و در اصطلاح قرائت: «مختصر ساختن کلمه است با کم کردن یکی از حروف و یا حذف تشدید برای سهولت تلفظ».

«تَخْفِيف الحرف»: حرف را مشدّد ادا نکردن، ساکن تلفظ کردن حرف است.

۱. النشر، ج ۱، ص ۲۰۵.

۲. دانشنامه جهان اسلام، ج ۶، ص ۶۸۳.

«نون تأکید خفیفه»: تلفظ نون تأکید به صورت ساکن است؛ مانند: یَضْرِبَنَّ.
تلفظ حرف ساکن، سبک (خفیف) است، از این رو به حرف ساکن «حرف مُخَفَّف»، گفته می‌شود، یعنی حرفی که سبک و خفیف ادا می‌گردد. در مقابل
«نون تأکید ثقیله»: تلفظ نون تأکید به صورت مشدّد است؛ مانند: یَضْرِبَنَّ.
«تَخفیف همزه»: «سبک تلفظ کردن حرف همزه است».

«حرف همزه»، دارای صفت بُرُوشِدّت می‌باشد، و این برای دستگاه تکلم سنگین است، به ویژه اگر همزه ساکن باشد؛ مانند: اَلْأَمْنُ، اَلْإِثْمَانُ، اَلْأُتْمَانُ.
بعضی از اقوام عرب، برای کاستن از این سنگین، آن را سبک‌تر تلفظ می‌کنند که به این حالت «تَخفیف همزه» می‌گویند.

«تَخفیف همزه»، باتوجه به حرکت حرف همزه یا حرف قبل از آن، تلفظ به یکی از چهار صورت: «إبدال، تسهیل (بَینَ بَینَ)، حَذَف و نَقْل و حَذَف» انجام می‌گیرد.^۱

تَخْمِیس و تَعْشِیر

«تَخْمِیس»، به معنای: «پنج‌تایی کردن» است.

«تَعْشِیر»، به معنای: «ده‌تایی کردن» است.

در کتاب‌های تفسیر قرآن آمده است که روش پیامبر گرامی اسلام ﷺ برای این بود که قرائت قرآن و عمل به مضامین آن را همزمان به صحابه آموزش می‌دادند.^۲
در روایات متعددی نقل شده که روش پیامبر ﷺ این گونه بود که ده آیه به صحابه می‌آموخت و آنان از این ده آیه فراتر نمی‌رفتند و به ده آیه دیگر نمی‌پرداختند مگر آن گاه که راه و رسم و عمل به آن ده آیه نخست را از آن حضرت فرا می‌گرفتند. و او قرآن کریم و عمل به مضامین آن را با هم به آنان آموزش می‌داد.^۳
و این روش سُنّتی شد برای فراگیری قرآن که تابعین نیز برای آموزش قرآن از این

۱. شرح شافیه ابن حاجب، ج ۳، ص ۲۵-۲۶.

۲. بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۱۰۶؛ تفسیر البیان، ص ۳۸؛ به نقل از تفسیر قرطبی، ج ۱، ص ۳۹.

۳. بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۱۰۶؛ تفسیر البیان، ص ۳۸؛ به نقل از تفسیر قرطبی، ج ۱، ص ۳۹.

روش استفاده می کردند و باتوجه به افراد فراگیرنده و طولانی یا کوتاه بودن آیات، لازم بود که این آیات به قطعات کوچک تر که پنج آیه باشد نیز اجرا کنند، از این رو آیات قرآنی را «تخمیس و تعشیر» کردند تا محدوده پنج آیه و ده آیه مشخص باشد تا پایان سوره.

ابو عمرو دانی در کتاب المقنع آورده است که نصرین عاصم لیثی اولین کسی بود که به تخمیس و تعشیر آیات پرداخته است.^۱

در روایتی امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ»، نکاتی را می فرماید، از جمله: «وَمَا هُوَ وَاللَّهُ بِحَفِظِ آيَاتِهِ وَ سَرْدِ حُرُوفِهِ وَ تِلَاوَةِ سُورِهِ وَ دَرَسِ أَعْشَارِهِ وَ أَخْمَاسِهِ، حَفِظُوا حُرُوفَهُ وَ أَضَاعُوا حُدُودَهُ وَ إِنَّمَا هُوَ تَدْبِيرُ آيَاتِهِ...» و نیست آن... (حق تلاوت) به خدا قسم، (تنها) حفظ آیاتش و چینش حروفش و تلاوت سوره هایش و یادگیری ده آیه، ده آیه آن و پنج آیه، پنج آیه آن؛ آنان حروف قرآن را حفظ و حدودش را تباه کردند، و همانا «حق تلاوت» همان تدبیر در آیات قرآن است.^۲

و آن نشان می دهد که در زمان امام صادق علیه السلام (که متوفای سال ۱۴۸ هجری است)، «تخمیس و تعشیر آیات» متداول و معمول بوده است.

لازم به ذکر است که قرآن های صدر اسلام، فاقد نشانه مشخص برای پایان آیه ها بوده است و این شماره گذاری ها، به مرور زمان انجام گرفته است.

در حاشیه بعضی از قرآن هایی که در عصر حاضر چاپ شده در حاشیه قرآن، در مقابل پنج آیه اول، کلمه «خمس» و ده آیه اول، کلمه «عشر» نوشته اند و همچنین پنج آیه بعدی را «خمس» و ده آیه بعدی را «عشر» و تا پایان سوره، تکرار شده است، که اشاره به همین مطلب می باشد.

و با توجه به اختلاف در شمارش آیات بعضی از سوره ها نزد علمای قرائت بصره و کوفه، در صورت اختلاف رمز «خَب»؛ حرف اول خمس و حرف اول بصری را به

۱. المقنع فی معرفة مصاحف اهل الامصار، ص ۱۳۵.

۲. میزان الحکمة، ج ۸، ص ۸۴.

عنوان پنج آیه نزد بصری‌ها و رمز «خَک»، حرف اول خمس و حروف اول کوفی را به عنوان پنج آیه نزد کوفی‌ها آورده و همچنین رمز «عَب» و «عَک» برای ده آیه.^۱

تَدْوِیر

«تَدْوِیر»، در لغت به معنای: «گرد کردن و دوره نمودن» است.

و در اصطلاح قرائت: «خواندن (معمولی) قرآن است در حالتی بین تحقیق و حَدر».^۲

و این همان روشی که امروزه برای دوره کردن قرآن از این روش استفاده می‌کنند چرا که از روش شمرده خوانی «تحقیق» برای آموزش و یادگیری قرآن استفاده می‌گردد و از روش تندخوانی «حَدر» برای حفظ و مرور آیات، باقی می‌ماند روش معمولی که «تَدْوِیر» است که هر جزئی از قرآن حدود یک ساعت وقت می‌برد و امروزه به روش «ترتیل» مشهور گردید، شاید علت آن، تناسب بیشتر این نوع قرائت با معنای اصطلاحی ترتیل است که توجه به معنای آیات نیز در آن شرط شده است.

تَرَاوِیْح

«تَرَاوِیْح»، در لغت جمع «ترویحه»، به معنای: «استراحت دادن و راحت گذاردن» است.

و در اصطلاح (نزد فقهای اهل سنت): «به نمازهای مُسْتَحَبِّی خاصی که در شب‌های ماه رمضان به جماعت برپا می‌شود» اطلاق شده است.

وجه تسمیه این نمازها به تراویح آن بوده که امام جماعت پس از هر دو نماز مستحبی که به صورت دو رکعتی برگزار می‌شده، به مردم فرصت استراحت می‌داده است.^۳

در احادیثی از امامان شیعه علیهم‌السلام برپا داشتن نمازهای مستحبی در شب‌های

۱. سرالبیان فی علوم القرآن، ص ۲۵۹ و ۲۵۰.

۲. النشر، ج ۱، ص ۲۰۷.

۳. دانشنامه جهان اسلام، ج ۶، ص ۸۱۹.

ماه رمضان مورد تأکید قرار گرفته اما از اقامه آن به جماعت شدیداً نهی شده و نماز تراویح نوعی بدعت به شماره آمده است.^۱

نکته قابل توجه درباره تراویح گفته خلیفه دوم. عمر است که بر بدعت بودن تراویح تصریح شده است (بخاری ج ۳، ص ۵۸)، برخی از دانشمندان اهل سنت در توجیه این سخن، بدعت را دو نوع حَسَنه و سَیِّئه تقسیم کرده اند و بدعت تراویح را از نوع حسنه شمرده اند، اما از دیدگاه دانشمندان شیعی و برخی دانشمندان اهل سنت، هرگونه بدعتی نادرست است.

ترتیل

بر اساس آیه شریفه «وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِیْلًا»^۲، قرائت قرآن باید به صورت «ترتیل» باشد.

«ترتیل»، در لغت به معنای: «تنظیم و ترتیب موزون» است.

و در اصطلاح قرائت: «خواندن قرآن است به صورت منظم و شمرده که حروف و کلمات صحیح ادا شوند، همراه با تدبیر در معنای آیات».

گویاترین تفسیر از ترتیل، در فرمایش مولای متقیان حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام در عبارتی کوتاه آمده است «الَّتَرْتِیلُ حَفْظُ الْوُقُوفِ وَ بَيَانُ الْحُرُوفِ»^۳؛ «ترتیل رعایت (و انتخاب محل مناسب برای) وقف ها و آشکار و صحیح تلفظ کردن حروف است».

جامعیت فرمایش حضرت علی علیه السلام باعث گردید تا برای تَحَقُّقِ فرمایش آن حضرت «علم تجوید» برای «بیان الحروف» و «علم وقف و ابتدا» برای «حفظ الوقوف»، تأسیس گردد.

علمای قرائت، مباحث ترتیل را به دو قسمت واجب و مستحب تقسیم کرده اند که جزئیات آن در مبحث تجوید و وقف و ابتدا آماده است.

۱. همان، ص ۸۲۰، ص ۸۲۱.

۲. مَزْمَل / ۴، (و قرآن را با دَقّت و تأمّل بخوان).

۳. تفسیر صافی، ج ۱، ص ۴۵؛ مجلسی بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۳۲۳، «وَأَدَاءُ الْحُرُوفِ» آورده است؛ و ابن الجزری در النشر، ج ۱، ص ۲۰۹، این حدیث را به صورت «تجوید الحروف و معرفة الوقوف» آورده است.

تَسْبِيح

«تَسْبِيح»، در لغت به معنای «خدا را به پاکی یاد کردن، او را از هرگونه عیب و نقصی دور و مبرا دانستن»؛ و به معنای نماز هم آمده است.^۱

«تَسْبِيح»، مصدر منحوت (تراشیده شده) «سُبْحان» است، مانند: «سَبَّحْهُ» که مُخَفَّف «سُبْحان الله» می باشد.

پنج سوره مدنی «حدید، حشر، صف، جمعه و تغابن» که با واژه های «سَبَّحَ و يُسَبِّحُ» آغاز می شود، «سوره های مُسَبِّحات» می گویند.

«تَسْبِيح»، از جمله اذکاری است که گفتن آن به مسلمانان توصیه شده و در نماز بسیار گفته می شود و برخی از آنها واجب است، ...

در کتب روایی از پیامبر اکرم و ائمه اطهار علیهم السلام تسبیحات مخصوصی، حتی برای هریک از روزهای هفته نقل شده است؛ اما در این میان «تَسْبِيح حضرت زهرا علیها السلام» از همه مشهورتر است.^۲

تَسْلِيم

«تَسْلِيم»، در لغت به معنای: «گردن نهادن، رام شدن، درود گفتن و سلام کردن» است.

و در قرآن، کلمه «تَسْلِيم»، به دو معنی آمده است:

۱ - درود و سلام فرستادن بر پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله، چنانچه در آیه ۵۶ سوره احزاب آمده است: «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا»؛ خداوند و فرشتگانش بر پیامبر درود می فرستند، ای کسانی که ایمان آورده اید بر او درود فرستید و سلام گوید و تسلیم فرمانش باشید.

۲ - گردن نهادن و تسلیم در برابر فرمان های خدا و پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله، چنانچه در آیه ۶۵ سوره نساء آمده است: «... ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا

۱. العین، ماده «سبح».

۲. دانشنامه جهان اسلام، ج ۷، ص ۲۹۵-۲۹۳؛ بحار الانوار، ج ۹۱، ص ۳۱۲.

قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا»؛ «مؤمنان کسانی هستند که به داوری تو، تن دهند و حتی در دل از قضاوت، کمترین ناراحتی نداشته باشند و تسلیم مطلق گردند».^۱

تسهیل

«تسهیل»، در لغت به معنای: «سهل کردن، آسان کردن» است.
«تسهیل همزه» که به آن «همزه مُسهَّله» نیز می‌گویند، «تلفظ همزه است، بین همزه و بین حرفی که پایه و کرسی همزه قرار گرفته است»، مانند: رَأْس، مُؤْمِن، أَنْبِئْهُمْ.

تَشْدِيد = ادغام

«تشدید»، در لغت به معنای: «قَوِّ کردن، محکم ساختن» است.
و در اصطلاح قرائت: «علامتی است مانند دندانه سین «س» که بالای هر حرفی گذاشته شود، آن حرف به صورت مشدّد تلفظ می‌گردد».
این علامت «س» ابتدای دندانه شین غیر آخر «ش» از ابتدای کلمه «شَدَّ» گرفته شده، نقطه‌ها و دنباله آن حذف دندانه آن را باقی گذاشته‌اند (سَ شَدَّ شَدَّ)^۲.
این علامت «س»، روی حروفی قرار می‌گیرد که در اصل دو حرف بوده و در یکدیگر ادغام شده باشند، در این صورت این حرف باید دوبار (بار اول ساکن و بار دیگر متحرک) با هم (بدون مکث و فاصله)، محکم و با شدّت خوانده شود.^۳
حرف دارای این علامت «س» را «مشدّد» می‌گویند.

تَصْدِيق

«تصدیق»، در لغت به معنای: «باور کردن، به راستی و درستی امری گواهی دادن» است.
و در اصطلاح قرائت: «باور کردن و گواهی دادن به راستی و درست بودن آیات تلاوت شده با گفتن جمله صَدَقَ اللهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ».

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۴۱۷.

۲. المحکم فی نقط المصاحف، ص ۵۰؛ دلیل الحیران، ص ۲۶۰.

۳. النشر، ج ۱، ص ۲۷۴؛ (در تلفظ حرف مشدّد باید دقت نمود تا تغییری در صفات ذاتی حروف به وجود نیاید، توضیح بیشتر در مبحث ادغام آمده است).

قرآن، کلام خداوند است و آن گاه که قرآن می خوانیم در واقع خدای مهربان با ما سخن می گوید، ادب اقتضا می کند که هنگام تلاوت یا شنیدن کلام وحی، خود را مخاطب آیات الهی ببینیم و در معنای سخنانش تأمل کنیم و به مناسبت معنای آیات، سخنان شایسته ای بگوییم و در گفتگو با پروردگارمان شرکت کنیم.

در روایات مختلف از پیامبر گرامی اسلام ﷺ و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام سفارش شده که آیات قرآن باید با توجه به معنای آن خوانده شود و اذکاری متناسب با آن آیات، گفته شود، از جمله وقتی آیه ﴿فَبَايَءَ الْآلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾ را تکرار می کنید، بگویید: «لَا بَشَىءَ مِنَ الْإِلَهِ رَبِّ أَكْذَبُ»، و یا با خواندن آیات ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ﴾ و ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾ بگویید: «لَبَّيْكَ رَبَّنَا» و یا با خواندن سوره «شمس»، بگویید: «صَدَقَ اللَّهُ وَصَدَقَ رَسُولُهُ».^۱

از جمله سفارش شده که در پایان قرائت، جمله «تصدیق» را بر زبان جاری شود و به درستی و راست بودن آیات تلاوت شده با گفتن «صَدَقَ اللَّهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ»، گواهی داده شود.

ابن عباس نقل می کند که پیامبر گرامی اسلام ﷺ در جواب سؤال عالم یهودی (ابن سلام) که از حضرت خواسته بود تا آغاز و ختم قرآن را به او خبر دهد، حضرت فرمودند: آغاز قرآن ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ و پایان و ختم قرآن «صَدَقَ اللَّهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ» است.^۲

علامه مجلسی در پایان حدیث (ص ۲۶۲) در توضیح این فراز می فرماید: یعنی سزاوار است که ختم قرآن، با تصدیق کلام خداوند باشد.

تَغْلِيظ

«تَغْلِيظ»، مترادف با کلمه «تَفْخِيم» است و به معنای: «غلیظ کردن و درشت کردن» است.

و در اصطلاح قرائت: «درشت و پر حجم ادا کردن لام جلاله ﴿اللَّهُ﴾ است».

۱. وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۷۵۷-۷۵۴ (باب ۲۰ از ابواب القراءة فی الصَّلَاة).

۲. بحار الانوار، ج ۶۰، ص ۲۴۳؛ حبیبی، آداب و احکام تلاوت قرآن کریم، ص ۱۱۲.

«حرف لام»، از حروف مُسْتَفِلَّه است و در اصل باید به صورت نازک و کم حجم ادا گردد. و «تغلیظ» آن، تنها در «لام جلاله» (اللَّه) است. به شرط آن که حرکت حرف قبل از آن «فتحه یا ضمه» باشد.

«هنگام تغلیظ لام جلاله»، «وسط زبان، گود شده و فضای حلق، تنگ و صدای حرف به طرف کام بالا کشیده می‌شود»؛ مانند: خَتَمَ اللَّهُ - رَسُولُ اللَّهِ.

تَفْخِيم و تَرْقِيق

«تَفْخِيم»، در لغت به معنای: «بزرگ داشتن و درشت و پرحجم کردن» است. و در اصطلاح قرائت: «درشت و پرحجم ادا کردن صدای حرف است به طوری که دهان از صدای آن پر شود».

در هنگام تَفْخِيم، صدا به طرف کام بالا کشیده شده و حرف به صورت درشت و پرحجم تلفظ می‌گردد.

«تَرْقِيق»، در لغت به معنای: «رقیق کردن و نازک و کم حجم کردن» است. و در اصطلاح قرائت: «نازک و کم حجم ادا کردن صدای حرف است، به طوری که دهان از صدای آن پر نشود».

در هنگام تَرْقِيق، صدا به طرف کام پایین کشیده شده و حرف به صورت نازک و کم حجم تلفظ می‌گردد.

«تَرْقِيق بر دو نوع است»:

۱- «تَرْقِيق مفتوح»: نازک و کم حجم ادا کردن حرف مفتوح است، مانند تَرْقِيق راء و لام جلاله (اللَّه).

۲- «تَرْقِيق غیر مفتوح»: همان اماله با انواع مختلفش می‌باشد، پس هر اماله‌ای تَرْقِيق است ولی هر تَرْقِیقی اماله نیست.

تَفْشِی

«تَفْشِی»، در لغت به معنای: «انتشار و پخش شدن» است.

و در اصطلاح قرائت: «انتشار و پخش شدن هوا در سطح زبان است، هنگام تلفظ حرف شین».

«هنگام تلفظ شین»، وسط زبان در حالی که شیار داده شده، به سقف دهان نزدیک شده و هوا از داخل، روی سطح زبان، پخش و جریان پیدا می‌کند.

تَقْلِيل

«تقلیل»، در لغت به معنای: «کم کردن و کاستن» است.
 و در اصطلاح قرائت: «تلفظ الف بین فتح و اِمَالَه کُبْرَى است».
 به عبارت دیگر: «تلفظ الف مدی به صورت نازک و کم حجم است».
 علمای گذشته، عبارت‌های مختلفی به جای آن به کار برده‌اند، از جمله:
 تَلطیف، تَرْقیق، اِمَالَه صُغْرَى، اِمَالَه ضَعِیفَه، اِمَالَه لَطِیفَه، اِمَالَه غیر خالصه.

تَكْبِير

«تکبیر»، در لغت به معنای: «بزرگ داشتن، و به بزرگی یاد کردن» است.
 و در اصطلاح قرائت: «به بزرگی یاد کردن خداوند با گفتن ﴿اللَّهُ أَكْبَرُ﴾ است».
 ریشه «ک ب ر» در باب‌های گوناگون «کبر، استکبار، تکبر، اکبار» در قرآن فراوان
 به کار رفته، اما «واژه تکبیر» تنها یک بار آمده است^۱ ﴿وَكَبِّرْهُ تَكْبِيرًا﴾.^۲
 در این آیه خداوند به پیامبر به طور مؤکد دستور می‌دهد «خداوند را بسیار به
 بزرگی یاد کن»، مسلماً مفهومش اعتقاد به بزرگی پروردگار است، نه تنها با زبان
 گفتن ﴿اللَّهُ أَكْبَرُ﴾.
 معنای «اعتقاد به بزرگی خداوند»، «برتر دانستن خداوند است از آنچه که به
 وصف آید».^۳

طبق روایت حفص از عاصم، و بنا بر روش مشهور، مستحب است، قاری و
 مستمع از ابتدای سوره «الزُّحْرَى» تا انتهای قرآن «سوره ناس» که ۲۲ سوره است،
 پس از ختم هر سوره «تکبیر» بگویند.

تَكْرِير

«تکریر»، در لغت به معنای: «تکرار کردن» است.
 و در اصطلاح قرائت: «لرزش سر زبان است برای تلفظ حرف راء».

۱. دانشنامه جهان اسلام، ج ۸، ص ۲۰.

۲. اسراء/ ۱۱۱.

۳. تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۳۳۱.

«حرف راء»، از لرزش (تکرار رفت و برگشت سریع) سرزبان در برخورد با لثه دندان‌های بالا تولید می‌گردد.

«تکریر»، صفت ذاتی و جدا ناپذیر حرف راء است و اگر آورده نشود، حرف راء شنیده نمی‌شود، اما از تکرار اضافی آن، به‌ویژه در هنگام ساکن و مشدد بودن، باید جلوگیری شود، مانند: أُرْسِلَ، فَاهْجُرْ، الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ.

تِلَاوَت

«تِلَاوَت»، در لغت به معنای: «از پی یکدیگر آمدن» است و «خواندن» را از آن رو «تِلَاوَت» می‌گویند که «حروف از پی یکدیگر می‌آیند».

و در اصطلاح قرائت: «خواندن قرآن و اندیشیدن در معانی آن است».^۱

«تِلَاوَت قرآن» دارای مراتبی است که بالاترین آنها حق تِلَاوَت آن است.

﴿الَّذِينَ ءَاتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ أُولَٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ﴾.^۲

در حدیثی از امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه می‌خوانیم که فرمود: «منظور این است که آیات آن را به دقت بخوانند و حقایق آن را درک کنند و به احکام آن عمل کنند و به وعده‌هایش امیدوار و از وعیدهای آن ترسان باشند، از داستان‌های آن عبرت گیرند، به اوامرش گردن نهند و نواهی آن را بپذیرند...».^۳

در برخی آیات قرآن و در بسیاری از احادیث برای تِلَاوَت و قرائت کلام الهی، آدابی ذکر شده که اجمالاً به آداب ظاهری و باطنی تقسیم می‌شوند، برای اطلاع بیشتر به کتاب آداب و احکام تِلَاوَت قرآن کریم، نوشته مؤلف مراجعه فرمائید.

تَهْلِيل

«تَهْلِيل»، از ماده هَلَّلَ، در لغت به معنای: «بالا بردن صدا» است.

و در اصطلاح قرائت: «گفتن ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ﴾ است».

۱. دانشنامه جهان اسلام، ص ۷۷.

۲. بقره/۱۲۲.

۳. تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۴۳۲.

مصدر منحوت «تراشیده شده» این جمله «هَيْلَلَه» است.^۱
گفتن «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» مهمترین شعار توحیدی اسلام است.
در منابع حدیثی و تفاسیر، «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» با نام‌ها و اوصافی چون، کلمه التوحید، کلمه الاخلاص، کلمه الطیبه و العروه الوثقی، معرفی شده است.^۲
در قرائت قرآن که گفتن تکبیر از سوره ضحی تا ناس، مستحب دانسته شده، گفتن «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» نیز مستحب است.

توحید مصاحف

«توحید مصاحف»: «یکسان سازی مصاحف که در زمان عثمان انجام گردید».
خط و نگارش در صدر اسلام، فاقد نقطه و علامت‌های تعیین کننده حروف و کلمات بود و هریک از کاتبین وحی بر حسب چیرگی و آگاهی خود می‌نوشتند و بر همان اساس نیز به دیگران می‌آموختند، مرور زمان باعث گردید تا بر سر قرائت بعضی از کلمات اختلاف پدید آید و هر کس قرائت خود را صحیح و قرائت دیگری را غلط تلقی کند. و اختلاف و درگیری بین مسلمانان به وجود آید؛ این امر عثمان را بر آن داشت تا با مشورت صحابه، «قرآن واحد و یکسانی» را (براساس قرائتی که مهاجرین و انصار از پیامبر ﷺ شنیده بودند) تهیه کند و به عنوان «قرآن مرجع» معرفی کند، و از آن به بعد بود که همه موظف شدند که براساس آن قرآن به قرائت بپردازند و قرآن‌هایی که برخلاف این قرائت بود جمع‌آوری و از بین برده شد؛ از این واقعه به عنوان «توحید مصاحف = یکسان سازی مصاحف» یاد می‌شود.^۳

تَوْسُط

«تَوْسُط»، در لغت به معنای: «اعتدال و میانه بودن» است.

و در اصطلاح قرائت؛ «به دو معنا آمده است»:

۱- «تَوْسُط»: «کشش حروف مدّی به مقدار چهار حرکت».

در بحث «مدّ و قصر»، حداقل مقدار مدّ، «دو حرکت» است که به آن «قصر»

۱. دانشنامه جهان اسلام، ج ۸، ص ۷۶۳.

۲. همان.

۳. البرهان فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۳۰۲-۲۹۷؛ تفسیر قرطبی، ج ۱، ص ۵۱؛ آیت الله خوئی، البیان ص ۲۷۶.

می‌گویند و به معنای عدم مدّ اضافی است و این همان مقداری است که در ذات حروف مدی نهفته است.

و حداکثر مقدار مدّ، «شش حرکت» است که به آن «طول» می‌گویند و به معنای حداکثر طولانی‌ترین مقدار مدّ غیر طبیعی است.

باقی می‌ماند حدّ وسط این دو مقدار که «چهار حرکت» است که به آن «توسّط» می‌گویند و به معنای حدّ وسط (میانه)، قصرو طول است.

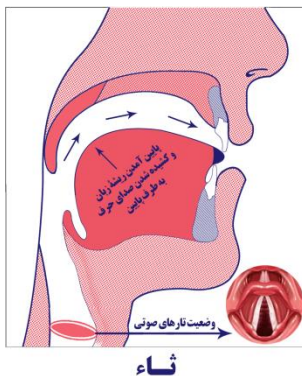
۲- «توسّط»: «بین الشدّة والرخاوة»

بعضی از حروف دارای صفت شدّت و برخی دیگر دارای صفت رخوت است، اما پنج حرف «لَمْ نَرَعْ»، نه صفت شدّت دارند و نه رخوت، بلکه بینابین هستند از این رو بعضی از علمای تجوید، به جای تعبیر «بینابینی»، از اصطلاح «توسّط» استفاده کرده‌اند که به معنای حدّ وسط (میانه)، شدّت و رخوت است.

«قسمت ثاء»

ث = ثاء

حرف ثاء «ث»، چهارمین حرف از الفبای زبان عرب است. «حرف ثاء»، از «حروف لِثَوِی» و مخرج آن: «بین سرزبان و سردندان‌های ثنایا است» که با دمیدن هوا از میان آنها تولید می‌گردد.



«هنگام تلفظ حرف ثاء»: انتها و ریشهٔ زبان پایین آمده (استِفَال) و سطح زبان از کام بالا جدا می‌باشد (انفِتَاح) و بدون ارتعاش تارهای صوتی (هَمَس) هوای بازدم با حالت سایشی (رخوت) به طرف کام پایین کشیده شده و به صورت نازک و کم حجم (تَرْقیق) از فضای سرزبان و سردندان‌های ثنایا به

بیرون دمیده می‌شود (نَفْث). از این رو «حرف ثاء»، دارای صفات: «هَمَس، رخوت، استِفَال، انفِتَاح، نَفْث و تَرْقیق» است؛ مانند: یَثْرَبُ، ثَالِثُ.

«حرف ثاء» را «لِثَوِی» می‌گویند به جهت نزدیک بودن مخرج آن به لثهٔ دندان‌های بالا، «حَرْفٌ یَخْرُجُ مِنْ قُرْبِ اللَّثَّةِ»، و سرزبان، مستقیماً با لثه‌ها برخوردی ندارد که توضیح بیشتر آن در اصطلاح «لِثَوِی» خواهد آمد.

«حرف ثاء» را «حرف مُثَلَّثَه» نیز می‌گویند یعنی دارای سه نقطه می‌باشد، در مقابل دو حرف «باء» و «تاء» که دارای یک و دو نقطه می‌باشند.

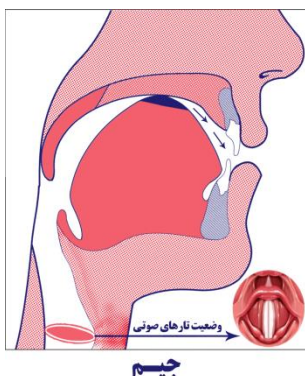
ثَنایا

«ثَنایا»، جمع «ثَنیَّه»، در لغت به معنای: «دوتایی» است.
و عبارت از: «دندان‌های تیز جلو دهان است که دو تا در بالا و دو تا در پایین در کنار هم قرار دارند». و مجموعاً چهار عدد می‌باشند.
در فارسی به مجموعه دندان‌های ثَنایا و رباعیات، «دندان‌های پیش» گفته می‌شود.

«قسمت جیم»

ج = جیم

حرف جیم «ج» پنجمین حرف از الفبای زبان عرب است.
 «حرف جیم»، از «حروف شجری» و مخرج آن: «وسط زبان و قسمت مقابل آن از سقف دهان (سخت کام) است».



«هنگام تلفظ حرف جیم»: انتها و ریشه زبان پایین آمده (استِفَال) و بخش جلویی وسط زبان به سقف دهان (قسمت سخت کام) متصل می‌گردد، هوای بازدم با ارتعاش تارهای صوتی (جَهر) به طرف کام پایین کشیده شده و به صورت نازک و کم حجم (تَرْقیق)، پشت مخرج آن، حبس و با جدا شدن وسط زبان از سقف دهان (قلقله) با حالت انفجاری (شِدّت) تولید می‌گردد، از این رو «حرف جیم»، دارای صفات: «جَهر، شِدّت، اِسْتِفَال، اِنْفِتَاح^۱، قلقله و تَرْقیق» است؛ مانند: تَجْرِی، نَخْرُج.

«حرف جیم» را «شجری» می‌گویند، به خاطر مخرج آن که «شکاف بین وسط زبان و قسمت مقابل آن از کام بالا است» و عرب به شکاف بین دو چیز، شجر می‌گوید.^۲

۱. در تلفظ حرف جیم، هرچند وسط زبان با سقف دهان می‌چسبد ولی انتها و ریشه زبان پایینی و سطح آن با کام بالا جدا می‌باشد از این رو دارای صفت انفتاح است.

۲. دانشنامه جهان اسلام، ج ۹، ص ۱۶۱.

جُزء

«جُزء»، در لغت به معنای: «بخش و قسمتی از یک چیز» است.
و در اصطلاح قرائت: «به بخش معینی از قرآن اطلاق می‌شود، یک قسمت از سی قسمت».

در رابطه با علت تقسیم‌بندی قرآن به سی جزء و زمان آن، اختلاف است. قرآن کریم، قانون اساسی و کتاب زندگی مسلمانان است و همه مسلمانان وظیفه دارند همه روزه به ویژه در نمازهای روزانه به قرائت قرآن بپردازند، و این قرائت باید به صورت شمرده و مفهومی، همراه با تفکر باشد و از تند خواندن بر حذر می‌داشتند، برای تحقّق این هدف، روایات متعددی از پیامبر گرامی اسلام ﷺ و ائمه اطهار علیهم‌السلام وارد شده^۱ که از عموم مسلمانان می‌خواستند که قرآن را در یک ماه (سی روز) ختم کنند، از این رو علمای قرائت، قرآن را به سی قسمت تقسیم و نام هر قسمت را «جُزء» نامیدند و این تقسیم‌بندی با استقبال مسلمین مواجه گردید.
علت دیگر آن، سفارش اکید در ختم قرآن در ماه مبارک رمضان که ماه نزول قرآن است، و مسلمانان خود را موظف می‌دانستند که در ماه رمضان یک ختم قرآن داشته باشند، از این رو قرآن را به سی قسمت تقسیم کرده‌اند تا هر روز یک قسمت (جُزء) آن تلاوت گردد.

و بعضی این تقسیم‌بندی را کارابی عثمان عمرو بن عبید (متوفای ۱۴۴هـ) می‌دانند که به دستور منصور عباسی (متوفای ۱۵۸هـ)، قرآن به تعداد ایام سال ۳۶۰ روز تقسیم کرده تا راهنمای افرادی باشد که می‌خواهند قرآن را در یک سال حفظ کنند، نامبرده نخست قرآن را به سی جزء و سپس هر جزء را دوازده قسمت نمود.^۲

جمع قرآن

«جمع»، در لغت به معنای: «گردآوردن چیزی به کنار هم قرار دادن اجزای آن» است.

۱. وسائل الشیعة، ج ۴، ص ۸۶۲، ح ۱، ۴، ۹؛ الاتقان، ج ۱، ص ۷۴ (النوع العشرون فی معرفة حفاظه و رواته).
۲. التمهید فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۳۶۰؛ به نقل از جمال القراء، ج ۱، ص ۳۷۹؛ دانشنامه جهان اسلام، ج ۱۰، ص ۲۲۹.

«جمع قرآن» به معنای: «گردآوردن سوره‌های قرآن در یک جا» و حفظ آن از پراکندگی است.

واژه جمع قرآن برای دو معنا به کار رفته است:

۱. «جمع‌آوری و حفظ قرآن در سینه‌ها»، از این رو به «حفاظ قرآن»، «جُمَاعُ الْقُرْآن»، نیز می‌گفتند، یعنی کسانی که قرآن را در سینه‌های خود جمع‌آوری کرده‌اند. اولین حافظ قرآن، شخص گرامی پیامبر اسلام ﷺ است و آن حضرت دیگران را نیز به این امر دعوت و تشویق می‌کرد، و اصرار داشت تا صحابه قرآن را به خاطر بسپارند و برای آموزش قرآن به تازه مسلمانان، از وجود آن صحابه که قاری و حافظ قرآن بودند، استفاده می‌کردند.^۱

۲. «جمع‌آوری و نگارش قرآن در صحیفه‌ها»، و به «کاتبین وحی»، «جُمَاعُ الْقُرْآن» نیز می‌گفتند، یعنی کسانی که کل قرآن را به صورت مکتوب در یک جا جمع‌آوری کرده‌اند.

پیامبر اکرم ﷺ عده‌ای از صحابه را به کار نگارش آیات قرآنی که به تدریج بر آن حضرت نازل می‌شد، گماشته بود و با عنوان «کُتَابُ وَحی» شناخته می‌شدند، آن حضرت با دقت و اصرار زاید الوصفی، هر قسمت از قرآن را که نازل می‌گردید، فوراً این کاتبان وحی را احضار می‌کرد و به نوشتن آن آیات، و می‌داشت تا نگارش قرآن، پشتوانه و پشتیبان حفظ قرآن در حافظه مسلمانان باشد.^۲

جَهْرٌ وَهَمْسٌ

«جَهْرٌ»، در لغت به معنای: «آشکار بودن و صدای بلند» است.

و در اصطلاح قرائت: «صدای آشکار و بلندی است که در اثر نزدیک شدن و ارتعاش تارهای صوتی (و عدم جریان آزاد نفس)، هنگام تلفظ حرف به وجود می‌آید».

«صفت جَهْرٌ»، باعث «انحباس و عدم جریان آزاد نفس در هنگام تلفظ حرف

۱. صحیح بخاری، ج ۲، ص ۳۳۷.

۲. پژوهشی در علوم قرآن، ص ۷۸؛ به نقل از تفسیر برهان، ج ۱، ص ۱۶.

می‌گردد»، از این رو علمای گذشته که دسترسی به تارهای صوتی نداشته‌اند، در تعریف جَهر گفته‌اند: «انجَبَاشُ جَرِي النَّفْسِ عِنْدَ النُّطْقِ بِالْحُرُوفِ».^۱

«حروف دارای صفت جَهر» را «مَجْهُورَه» می‌گویند. هجده حرف دارای این صفت هستند و در عبارت «عَظَمَ وَزْنُ قَارِيٍّ غَضَّ ذِي طَلَبٍ جِدًّا»^۲ جمع شده است. «هَمَس»، ضد جَهر، در لغت به معنای: «مخفی بودن و صدای آهسته» است. و در اصطلاح قرائت: «صدای مخفی و آهسته‌ای است که بر اثر دور شدن و عدم ارتعاش تارهای صوتی «و جریان آزاد نفس»، هنگام تلفظ حرف پدید می‌آید».

«صفت هَمَس»، باعث «جریان آزاد نفس در هنگام تلفظ حرف می‌گردد»، از این رو علمای گذشته که دسترسی به تارهای صوتی نداشته‌اند، در تعریف هَمَس گفته‌اند: «جَرِيَانُ النَّفْسِ عِنْدَ النُّطْقِ بِالْحُرُوفِ».^۳

«حروف دارای صفت هَمَس» را «مَهْمُوسَه» می‌گویند. ده حرف دارای این صفت هستند و در عبارت «فَحَثَّهُ شَخْصٌ سَكَّتْ»^۴ جمع شده است.

جَوَف

«جَوَف»، در لغت به معنای: «درون و فضای خالی» است.

و در اصطلاح قرائت: «فضای خالی حلق و دهان است که محل خروج حروف مَدّی می‌باشد».

«حروف مَدّی»، شامل سه حرف الف ماقبل مفتوح، یاء ساکن ماقبل مکسور و واو ساکن ماقبل مضموم است؛ مانند: ءَاثُونِي، نُوحِيهَا.

«هنگام تلفظ حروف مَدّی»: صدای حرف بدون تکیه بر قسمت معینی از دستگاه تکلم، در تمامی فضای حلق و دهان، به صورت نرم و آسان امتداد می‌یابد، از این رو به آنها «حروف مَدُولین» نیز گفته می‌شود.

۱. البرهان فی تجوید القرآن، ص ۲۳؛ احکام قراءۃ القرآن الکریم، ص ۸۴.

۲. بزرگ است جایگاه و منزلت قاری با طراوت و شاداب، جستجوگر و کوشا.

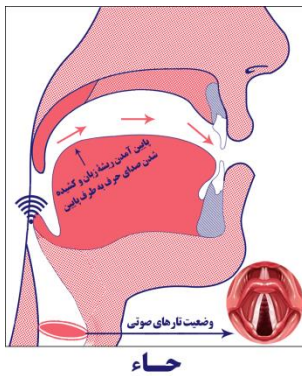
۳. البرهان فی تجوید القرآن، ص ۲۳؛ احکام قراءۃ القرآن الکریم، ص ۸۴.

۴. پس شخصی او را تشویق کرد، ساکت شد.

قسمت حاء

ح = حاء

حرف حاء «ح» ششمین حرف از الفبای زبان عرب است. «حرف حاء»، از «حروف حَلَقی» و مخرج آن: «وسط حلق و در محلّ دریچه نای است».



«هنگام تلفظ حرف حاء»: انتها و ریشه زبان پایین آمده (استِفال) و سطح زبان از کام بالا جدا می باشد (انفِتاح)، دریچه نای، کمی به عقب کشیده شده و فضای حلق را به هم نزدیک می سازد، هوا با زدم بدون ارتعاش تارهای صوتی (هَمَس) با حالت سایشی (رخوت) همراه با گرفتگی (بُخه) به دیواره های حلق

کشیده شده و به صورت نازک و کم حجم (تَرَقِیق) تولید می گردد؛ از این رو «حرف حاء»، دارای صفات: «هَمَس، رخوت، استِفال، انفِتاح، بُخه و تَرَقِیق» است؛ مانند: أَحْمَد، فَلَاخ.

«حرف حاء» را «حاء مُهْمَلَه» و «حاء غیر منقوطه» یعنی بدون نقطه نیز می گویند، در مقابل حرف «خاء» که به آن «خاء معجمه» و «خاء منقوطه» یعنی نقطه دار گفته می شود.

حافظ

«حافظ»، اسم فاعل از «حَفِظ»، در لغت به معنای: «حفظ کننده، نگهدارنده، نگهبان و نگهدار» است، و جمع آن: «حُفَاط» و «حَفَظَه» می باشد. و در اصطلاح قرائت: «کسی است که قرآن را از بر دارد».

در جامعه عرب صدر اسلام، حفظ یکی از مهمترین شیوه‌های آموزش و انتقال دانش بود.

پیامبر گرامی اسلام ﷺ برای حفظ و صیانت قرآن کریم از تحریف، در کنار نگارش قرآن، از مسلمانان می‌خواست به حفظ قرآن در سینه‌های خود نیز اقدام کنند و برای تشویق بیشتر، علاوه بر بیان فضایل معنوی و پاداش خداوند به حافظان قرآن، مسئولیت اجتماعی را به افرادی می‌سپرد که از حفظ بیشتری برخوردار بودند. این امر سبب شد جمع کثیری از اصحاب، در زمان حیات آن حضرت، حافظ کل قرآن کریم شوند و وجود جمع کثیر حافظان قرآن باعث شد کسی نتواند حتی حرفی را در قرآن، کم یا زیاد کند.

«مسأله حفظ قرآن به عنوان یک سنت و یک عبادت بزرگ همیشه در میان مسلمانان بوده و هست، حتی پس از آنکه قرآن به صورت یک کتاب، تکثیر و در همه جا پخش گردید و حتی بعد از پیدایش صنعت چاپ که سبب شد این کتاب به عنوان پرنسخه‌ترین کتاب در کشورهای اسلامی چاپ و نشر گردد، باز هم حفظ قرآن به عنوان یک سنت دیرینه و افتخار بزرگ، موقعیت خود را حفظ کرد، به طوری که در هر شهر و دیار، همیشه جمعی حافظ قرآن بوده و هست».^۱

حافی (حافه)

«حاف»، بدون تشدید از ریشه «خَوَفَ»، و «حاف» با تشدید، از ریشه «حَفَفَ»، هر دو در لغت به معنای: «کناره هر چیز» است.

و در اصطلاحات قرائت: «کناره زبان است که در تلفظ حرف ضاد، نقش اساسی دارد»، از این رو به «حرف ضاد»، «حرف حافی یا حافی» گفته می‌شود.

«حرف ضاد»: «از برخورد تدریجی یکی از دو کناره زبان، با دندان‌های آسیای همان طرف تولید می‌گردد».

حَالٌ مُّرْتَجِلٌ

«حَالٌ»، از ماده «حَلَّ»، به معنای: «شخص فرود آمده» است. و «مَحَلَّه» به معنای «محل نزول و فرود آمدن» است.

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص ۲۳.

«مُرْتَحِل» از ماده «رَحَلَ»، به معنای: «ترک کننده محل» است، «ارْتَحَلَ عَنِ الْمَكَانِ»، یعنی: «از آن جا رفت».

در اصطلاح قرائت: «به دو معنی آمده است» و این به خاطر اختلاف در نقل روایاتی است که از پیامبر گرامی اسلام ﷺ نقل شده است.

در منابع اهل سنت، به نقل از انس بن مالک، «الْحَالُ الْمُرتَحِلُ» به معنای: «الْخَاتِمُ الْمُفتَتِحُ» آمده، یعنی: «کسی که پس از ختم قرآن، بلافاصله از ابتدای قرآن شروع کند» و مقدار آن را «سوره حمد و پنج آیه از سوره بقره بیان کرده اند».^۱ و در منابع شیعه، به نقل از پیامبر اکرم ﷺ و امام سجاد و صادق علیهما السلام، «الْحَالُ الْمُرتَحِلُ» به معنای «الْفَاتِحُ الْخَاتِمُ» آمده، یعنی «کسی که از اول قرآن شروع و تا پایان قرآن ختم می کند».^۲

قدر جامع هر دو تعریف یکی است، یعنی: «کسانی که برنامه روزانه برای قرائت قرآن به صورت منظم دارند»، از اول قرآن شروع می کنند و تا پایان ادامه می دهند و پس از ختم قرآن، دوباره از اول قرآن شروع می کنند و ادامه می دهند.

حَدَر

«حَدَر»، در لغت به معنای: «سرازیر شدن و سرعت گرفتن» است. و در اصطلاح قرائت: «خواندن قرآن است به صورت تند و سریع به شکلی که در رعایت قواعد ترتیل، خللی وارد نشود».^۳ در این روش باید دقت شود که حروف مدّی، تبدیل به حرکات کوتاه نگردند و غنّه ها از بین نروند، از این روش برای قرائت قرآن در نمازهای مستحبّی و همچنین حفظ و مرور آیات حفظ شده (توسط حافظان)، استفاده می شود.

حَذَف (اسقاط)

«حَذَف»، در لغت به معنای: «قطع کردن، دور کردن، انداختن» است. و در اصطلاح قرائت: «انداختن یک حرف، بدون اینکه جایگزینی برای آن آورده شود».

۱. النّهاية فی غریب الحدیث والاثّر، ج ۱، ص ۴۳۰.

۲. وسائل الشیعة، ج ۴، ص ۸۳۹ و ۸۴۲.

۳. النّشر، ج ۱، ص ۲۰۷.

موارد حذف عبارتند از:

۱- حذف همزه

«حذف همزه»: که به آن «همزه محذوفه» نیز می‌گویند، مانند حذف یکی از دو همزه در عبارت «شَاءَ أَنْشَرَهُ» که خوانده می‌شود: «شَاءَ نُشَرَهُ».

۲- وقف حذف

«وقف حذف»: انداختن حرف آخر کلمه‌ای است که بر آن وقف انجام می‌گیرد؛ مانند: «سَوَّ، شَيَّ، بَرِيَّ، قُرُوَّ» که هنگام وقت حرف همزه حذف شده و به صورت: «سَوَّ، شَيَّ، بَرِيَّ، قُرُوَّ» خوانده می‌شود. و یا مانند عبارت «فَمَاءَ أَتْنِي»^۱ که در کتابت قرآن، بدون حرف یاء، نوشته شده «فَمَاءَ أَتْنِي»، ولی این «یاء» در حالت وصلی خوانده می‌شود «فَمَاءَ أَتْنِي اللّٰهُ»؛ بعضی از قراء براساس کتابت قرآن که بدون حرف «یاء» است، در هنگام وقف، «یاء ملفوظ» را «حذف» و به صورت «ءَاتْنِي» خوانده‌اند.

حرف

«حرف»، در لغت به معنای: «لبه و کناره هر چیز» است. و در اصطلاح قرائت: «صدایی است که بر مخرجی مُحَقَّق (مشخص و معین، مانند حروف حلقی، لسانی، شفوی) یا مُقَدَّر (تقدیری و فرضی، مانند حروف مدّی) تکیه داشته باشد».

به عبارت دیگر: «صوتی است که بر یکی از بخش‌های دستگاه تکلم تکیه داشته باشد».

در زبان عرب، حروف بر دو قسم است:

۱. «حروف اصلی»: «حروفی هستند که دارای شکل و مخرجی مُحَقَّق یا مُقَدَّر باشند».
- «مخرج مُحَقَّق»: «مکان مُعَیَّن و مشخصی است در دستگاه تکلم که حروف بیست و هشتگانه عرب، هنگام تلفظ از آن خارج می‌شوند».^۲

۱. نمل / ۳۶.

۲. احکام قراءه القرآن الکریم، ص ۴۵؛ زکریا انصاری، الدقائق المحکمة فی شرح المقدمة.

«مخرج مُقَدَّر»: «مکانی است فرضی که مشخصه معینی در دستگاه تکلم ندارد و محل خروج حروف مدّی است».^۱

«هنگام تلفظ حروف مدّی»: صدا در جای معینی از دستگاه تکلم قطع نخواهد شد بلکه صدای حرف، نرم و آسان در فضای حلق و دهان امتداد پیدا می‌کند. از این رو به این حروف، «حروف مدّولین» گفته می‌شود.

۲. «حروف فرعی»: «حروفی هستند که دارای شکل و مخرجی مشخص نمی‌باشند و بین دو مخرج در جریان می‌باشند»، مانند: «همزه تسهیل شده» در ﴿أَعْجَمِي﴾ که بین الف مدّی و همزه تلفظ می‌شود و یا «الف اِماله شده» در ﴿مَجْرِيهَا﴾ که بین الف و یاء خوانده می‌شود.

حَرَكَه

«حَرَكَه»، ضد سکون، در لغت به معنای: «جُنُبش و جابه‌جایی، تکان خوردن» است. و جمع آن، «حرکات» می‌باشد.

و در اصطلاح قرائت: «حرکت و جابه‌جایی حالت‌های مختلف لب در هنگام تلفظ حروف است».

و بر سه قسم است:

۱- «حرکت فتحه»: گشوده شدن لب‌ها هنگام تلفظ حرف، و نشانه آن «َ» است.

«حرف دارای حرکت فتحه» را، «مفتوح» می‌گویند.

۲- «حرکت کسره»: شکستن لب زیرین هنگام تلفظ حرف، و نشانه آن «ِ» است.

«حرف دارای حرکت کسره» را، «مکسور» می‌گویند.

۳- «حرکت ضمه»: به هم پیوستن لب‌ها هنگام تلفظ حرف، و نشانه آن «ُ» است.

«حرف دارای حرکت ضمه» را، «مضموم» می‌گویند.

نکته: آوردن حرکات سه‌گانه (فتحه، کسره و ضمه) به طور کامل و بدون کم و زیادتی را «تَحْرِيك» می‌گویند.

«حرکات» به دو شاخه «اصلی و فرعی» تقسیم می‌شوند.

«حرکات اصلی»: «فتحه، کسره و ضمه خالص است».

«حرکات فرعی»: «فتحه ناخالص پیش از تاء تأنیث در هنگام وقف»، در کلمات ﴿رَحْمَةً، نِعْمَةً﴾، که نه فتحه خالص است و نه کسره خالص که به آن «إمالة صغری» می‌گویند، و کسره ناخالص در کلمات: ﴿قِيلَ، غِيضٌ﴾ که نه کسره خالص است و نه ضمه خالص که به آن «إشمام» می‌گویند.^۱

حروف تَهَجِّي

«هجاء» و «تَهَجِّي»: به معنای: «جدا کردن حروف کلمه از هم و شمردن آنها با اسامی و صداهایشان» است.

«حروف هجاء» یا «حروف تَهَجِّي»، یعنی: «برشمردن اسامی حروف از الف تا یاء».^۲

حروف مدّی

«حروف مدّی»: «حروفی هستند که بعد از حرکات همجنس خود قرار می‌گیرند و باعث دو برابر مد و کشش صدای حرکات قبل از خود می‌شوند».

«حروف مدّی»، شامل سه حرف: الف ماقبل مفتوح است «اَ»، یای ماقبل مکسور «یَ» و واو ماقبل مضموم «وُ» است.

در روایات اسلامی آمده است که پیامبر گرامی اسلام ﷺ کشش حروف مدّی را در قرائت قرآن کاملاً رعایت می‌کردند.

از آنس بن مالک (یکی از اصحاب آن حضرت) پرسیده شد، قرائت رسول خدا ﷺ چگونه بود؟ در جواب گفتند: قرائت آن حضرت با «مدّ» بود. سپس ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ را قرائت کرد و (توضیح داد) به «اللَّهُ»، «الرَّحْمَنِ» و «الرَّحِيمِ» مدّ می‌داد.^۳

۱. نهاية القول المفید، ص ۳۱.

۲. فرهنگ فارسی عمید، ج ۲، ص ۱۹۶۴.

۳. صحیح بخاری، ج ۳، ص ۲۳۴.

حروف مُعْجَمَه و مُهْمَلَه = اِعْجَام

«أَعْجَمَ الحرف»، یعنی: «با قرار دادن نقطه، حرف را از ابهام خارج کرد».

«حروف مُعْجَمَه»، یعنی: «حروف نقطه‌دار».

«أَهْمَلَ الحرف»، یعنی: «حرف را نقطه گذاری نکرد و رها ساخت».

«حروف مُهْمَلَه»، یعنی: «حروف بدون نقطه».

حروف مَنقُوطَه و غیر منقوطه = اِعْجَام

«نَقَطَ الحرف»، یعنی: «برای حرف، نقطه گذاشت».

«حروف منقوطه»، یعنی: «حروف نقطه گذاری شده، حروفی که دارای نقطه هستند».

«حروف غیر منقوطه»، یعنی: «حروف نقطه گذاری نشده، حروفی که نقطه ندارند».

همانگونه که در کلمه «اعجام»، توضیح داده شد، در صدر اسلام، بیشتر حروف از نظر شکلی یکسان بودند، بعد از گسترش اسلام و رو آوردن اقوام غیر عرب به اسلام، لازم دیده شد که این حروف از یکدیگر تمیز شوند، و برای این کار از شکل نقطه استفاده گردید؛ از این به بعد، حروف به دو دسته «مُعْجَمَه و مُهْمَلَه» و یا «مَنقُوطَه و غیر منقوطه» تقسیم شدند.

و حروفی که دارای یک نقطه بودند قید «مُؤَحَّدة»، دو نقطه «مُثَنَّاة» و سه نقطه «مُثَلَّثَة» نیز به آن اضافه می کردند.

و اگر این نقطه‌ها، بالای حرف قرار داشت، قید «فوقانی» و اگر زیر حرف قرار داشت، قید «تحتانی» را نیز اضافه می کردند، مانند: حرف تاء که دو نقطه روی حرف دارد، «مُثَنَّاة فوقانی» و حرف یاء که دو نقطه زیر حرف دارد، «مُثَنَّاة تحتانی» می گفتند تا از یکدیگر تمیز داده شوند، از این اصطلاحات در کتاب‌های لغت و اختلاف قرائت، به صورت گسترده استفاده شده تا ریشه اصلی و تلفظ صحیح کلمات به خوبی آشکار گردد.

حروف مَقْطَعَه

«مُقَطَّعَه»، در لغت به معنای: «قطعه قطعه و جدا شده از یکدیگر» است.

«حروف مقطعه»: «حروفی هستند که در اوائل ۲۹ سوره قرآن با یک یا چند حرف

(متصل به هم) نوشته شده‌اند ولی باید این حروف را به صورت قطعه قطعه و هر حرفی با اسم عربی آن خوانده شوند؛ مانند: ﴿الم﴾، که خوانده می‌شود «الف، لام، میم».

حزب

«حزب»، در لغت به معنای: «طایفه، دسته و گروه» است.

و در اصطلاح قرائت: «بخش معینی از قرآن کریم است».

تمامی تقسیم‌بندی‌های قرآن کریم برای تسهیل در قرائت و حفظ قرآن کریم بوده است. و با توجه به گستردگی جهان اسلام، مسلمانان تقسیم‌بندی خاصی برای خود داشته‌اند، از جمله تقسیم اجزاء قرآن که بعضی هر جزء را به دو قسمت و بعضی دیگر هر جزء را به چهار قسمت تقسیم کرده‌اند و نام هر قسمت را «حزب» نامیده‌اند.

از جمله قرآن‌های با رسم الخط عربی به پیروی از تقسیم‌بندی ابن بؤاب (متوفای ۴۱۳ هـ) کل قرآن را به ۶۰ حزب (هر جزء به دو حزب) تقسیم کرده‌اند. و قرآن‌های با رسم الخط ایرانی و ترکی به پیروی از تقسیم‌بندی ابی عثمان عمرو بن عبید (متوفای ۱۴۴) کل قرآن را به ۱۲۰ حزب (هر جزء به چهار حزب) تقسیم کرده‌اند.^۱

لازم به ذکر است که هریک از صحابه تقسیم‌بندی هفت‌گانه‌ای براساس سوره‌ها برای خود داشته‌اند و براساس آن هر هفته یک دوره کل قرآن را ختم می‌کردند، توضیح بیشتر آن در توضیح اصطلاح «منزل» خواهد آمد.

حَقَّ حرف

«حَقَّ»، در لغت به معنای: «امر ثابت، نصیب و بهره از چیزی» است.

و در اصطلاح قرائت: «ویژگی‌ها و حالت‌هایی است که در ذات و طبیعت حروف نهفته و بدون وجود آن، حرف تحقق پیدا نمی‌کند».

به عبارت دیگر: آن ویژگی‌ها و حالت‌های ثابتی است که در ذات هریک از

۱. دانشنامه جهان اسلام، ج ۱۰، ص ۲۹۹؛ التمهید، ج ۱، ص ۳۶۰.

حروف وجود دارند و باعث می گردند تا حروف (هم مخرج یا قریب المخرج) از یکدیگر متمیز داده شوند و این ویژگی ها در هیچ حالتی تغییر پیدا نمی کند. ابن الجزری، «صفات ذاتی» را «حق حرف» نامیده است.^۱

مُسْتَحَقَّ حرف

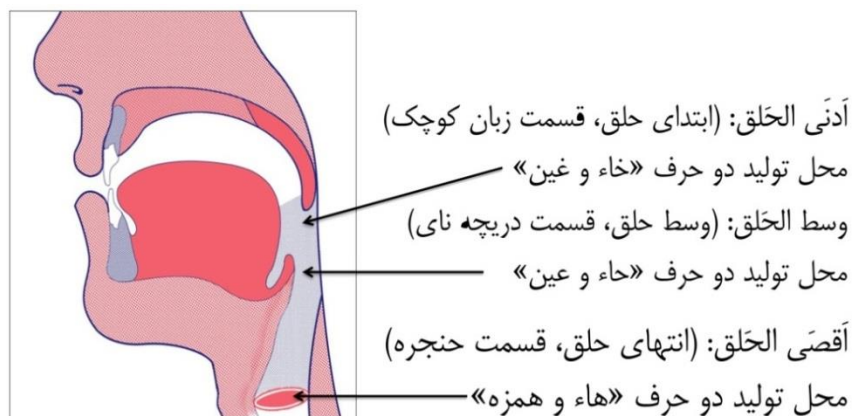
«مُسْتَحَقَّ حرف»: «ویژگی ها و حالت هایی است که بر اثر ترکیب و همنشینی با حروف دیگر بر حرف عارض می گردد» و این ویژگی ها اولاً و بالذات در طبیعت حرف، وجود ندارد ولی بر اثر همنشینی آن با حرکات و حروف دیگر، استحقاق چنین ویژگی را پیدا می کند.

ابن الجزری، «صفات عارضی» را «مستحقّ حرف» نامیده است.^۲

خلق

«حَلَق»، در لغت به معنای: «گلو، مجزای غذا در بیخ دهان» است. و در اصطلاح قرائت: «قسمتی از دستگاه تکلم است که از پایین به تارهای صوتی در حنجره (محلّ برجستگی وسط گردن) و از بالا به مرز زبان کوچک محدود گردیده است».

حروفی که از این محل ادا می گردند «حروف حلقی» می گویند. «موضوع حلق» دارای سه مخرج است و از هر مخرج دو حرف به ترتیب ذیل خارج می گردد.



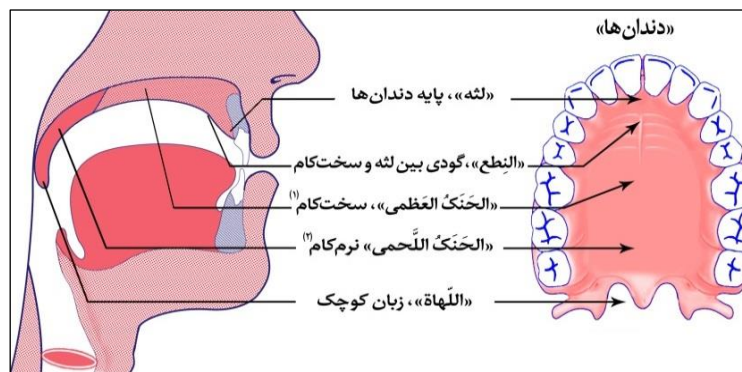
۱ و ۲. «وَهُوَ إِعْطَاءُ الْحُرُوفِ حَقِّهَا مِنْ كُلِّ صِفَةٍ وَ مُسْتَحَقِّهَا (منظومه ابن الجزری، بیت ۳۰).

الْحَنَكُ الْعَظْمِي

«حَنَك»، در لغت به معنای: «چانه و کام دهان» است، و «عَظْم»، در لغت به معنای: «استخوان» است، و در مجموع به معنای: «قسمت استخوانی کام و دهان، سخت کام» است. و عبارت است از: «آن قسمت از سقف دهان که دارای شکل گنبدی و جداری سخت است».

الْحَنَكُ اللَّحْمِي

«لَحْم»، در لغت به معنای: «گوشت» است، «الْحَنَكُ اللَّحْمِي» به معنای: «قسمت گوشتی کام دهان، نرم کام» است. و عبارت است از: «قسمت عقب سقف دهان، چسبیده به زبان کوچک»، که در نمودار ذیل مشخص شده است:



حَمْد (حامدات)

«حَمْد» یا «حامدات»، نام سوره‌هایی است که با کلمه‌ای از ماده «حَمْد» آغاز می‌شوند و عبارت‌اند از: فاتحة الكتاب، انعام، کهف، سَبَأ و فاطر.^۱

حوامیم

«حوامیم»، نام گروهی سوره‌های چهارم تا چهل و ششم قرآن کریم در ترتیب مصحف است که با حروف مقطعه «حَم» آغاز می‌شوند که به ترتیب عبارت‌اند از: غافر (مؤمن)، فُصِّلَتْ، شوری، زُحْرَف، دُخان، جاثیه و احقاف.^۲ به مجوع این سوره‌ها «ذوات حَم» یا «آل حَم» نیز گفته‌اند.

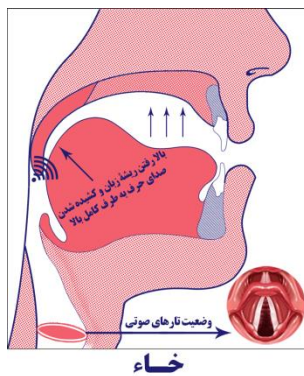
۱. پژوهشی در تاریخ قرآن، ص ۲۰۵

۲. تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۶؛ و دانشنامه جهان اسلام، ج ۱۴، ص ۳۲۳.

« قسمت خاء »

خ = خاء

حرف خاء «خ» هفتمین حرف از الفبای زبان عرب است.
 «حرف خاء»، از «حروف حلقی» و منخرج آن: «ابتدای حلق (مرز میان حلق و دهان) است».



خاء

«هنگام تلفظ حرف خاء»: انتها و ریشهٔ زبان بالا رفته (استِعاله) و سطح زبان از کام بالا جدا می‌باشد (انفِتاح)، هوای بازدم بدون ارتعاش تارهای صوتی (همس) و با حالت سایشی (رخوت) از ابتدای حلق، به طرف کام بالا کشیده شده و به صورت درشت و پرحجم (تفخیم) تولید می‌گردد؛ از این رو «حرف خاء»، دارای صفات: «همس، رخوت، استِعاله، انفِتاح و تفخیم» است؛ مانند: یَخْرُجُ، یُنْفَخُ.

«حرف خاء» را «خاء مُعْجَمَه» و یا «خاء منقوطة» یعنی نقطه دار نیز می‌گویند، در مقابل «حرف حاء» که به آن «خاء مُهْمَلَه» و «حاء غیر منقوطة» یعنی بدون نقطه، گفته می‌شود.

خفاء

«خفاء»، در لغت به معنای: «استتار و پنهان بودن» است.
 و در اصطلاح قرائت: «پنهان و مخفی بودن صدای حرف است هنگام تلفظ آن».
 «حروف دارای صفت خفاء» را «حروف خَفِیَّه» می‌گویند،
 چهار حرف «حروف مدی و حرف هاء»، دارای این صفت هستند.

«خفای حروف مدی»، به خاطر گستردگی مخرجشان در فضای حلق و دهان (جوف) است.

«خفای حرف هاء»، به خاطر اجتماع صفات ضعیف (همس، رخوت، استیفال، انفتاح) در آن است.

خفای حرف «هاء» باعث می‌گردد که هنگام سکون، این حرف به سختی شنیده شود به‌ویژه اگر بعد از حروف مدی نیز قرار گیرد، از این رو در روایات اسلامی بر آشکار تلفظ شدن حرف هاء تأکید گردیده است.

قال الباقر (ع): «إِذَا أَذَنْتَ فَافْصَحْ بِالْأَلِفِ وَالْهَاءِ». (وسائل الشیعة، ج ۴، ص ۶۵۲)

«وقتی اذان می‌گویی، الف و هاء را فصیح آشکار و روشن ادا کن».

از این رو لازم است با کمی فشار آوردن به انتهای حلق، «های ساکن» را تقویت نمود تا از حالت خفای کامل، بیرون بیاید و شنیده شود؛ مانند:

إِهْدِنَا، بِحَمْدِهِ، إِلَّا اللَّهُ، قَدْ قَامَتِ الصَّلَاةُ، وَآتُوبُ إِلَيْهِ

خِشُوم

«خیشوم»، در لغت به معنای: «بیخ بینی، درون بینی» است.

و در اصطلاح قرائت: «فضای بینی است که محل خروج صدای میم و نون می‌باشد». «هنگام تلفظ میم و نون»، راه عبور هوای بازدم از دهان بسته و صدای حاصل از ارتعاش تارهای صوتی از «مجرای خیشوم» خارج می‌گردد.

خَلَطٌ وَمَزَجٌ

«خَلَطٌ» و «مَزَجٌ»، هر دو به معنای: «درهم آمیختن چیزی با چیز دیگر» است.

و در اصطلاح قرائت: «درهم آمیختن صدای دو حرف در یکدیگر است».

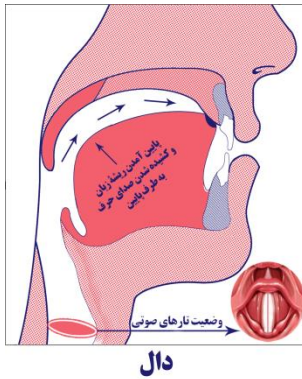
«خَلَطٌ وَمَزَجٌ»: صفت بعضی از حروف فرعی است که صدای آنها از درآمیختن صدای دو حرف به وجود می‌آید؛^۱ مانند: «همزه تسهیل شده» در مثال ﴿أَعْجَمِي﴾ که صدای آن بین الف و همزه است و یا «الف إمالة شده» در مثال ﴿مَجْرِيهَا﴾ که صدای آن بین الف و یاء است.

۱. احکام قراءۃ القرآن الکریم، ص ۱۱۰.

« قمت دال »

د = دال

حرف دال «د»، هشتمین حرف از الفبای زبان عرب است.
 «حرف دال»، از «حروف نطعی» و مخرج آن: «بخش جلویی سطح زبان با لثه دندان‌های ثنایا و برآمدگی کام بالا است».



«هنگام تلفظ حرف دال»: انتها و ریشه زبان پایین آمده (استیفال) و سطح زبان از کام بالا جدا می‌باشد (انفِتاح)، هوای بازدم با ارتعاش تارهای صوتی (جَهر)، به طرف کام پایین کشیده شده و به صورت نازک و کم حجم (تَرَقِیق)، پشت مخرج آن (بخش جلویی سطح زبان به لثه دندان‌های ثنایا و ابتدای

برآمدگی کام بالا می‌چسبد) حبس و با جدا شدن بخش جلویی سطح زبان از قسمت برآمدگی کام بالا (قلقله) با حالت انفجاری (شِدَّت) تولید می‌گردد، از این رو «حرف دال» دارای صفات: «جَهر، شِدَّت، اِسْتِفَال، اِنْفِتاح و قلقله» است؛ مانند: يُدْخِلُ، وَلَمْ يُؤَلَدْ.

«حرف دال» را «دال مُهْمَلَه» و «دال غیر منقوطة» یعنی بدون نقطه، نیز می‌گویند در مقابل، «حرف ذال» که به آن «ذال معجمه» و «ذال منقوطة» یعنی نقطه‌دار گفته می‌شود.

دُعا

«دُعا» در لغت به معنای: «درخواست انجام کاری» است.
 و در اصطلاح به معنای: «درخواست انجام کاری از خداوند است»، و به

معنای: «پرسش و عبادت» نیز آمده است.

از جمله مصادیق دعا، «تلاوت قرآن» است.

اکثر مفسرین در تفسیر آیه ۱۹ سوره جن: «وَأَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ كَادُوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَدًا»^۱، «دعا» به معنای «تلاوت قرآن» معنی کرده‌اند: «و هنگامی که بنده خدا (حضرت محمد ﷺ) به عبادت برمی‌خاست و خدا را می‌خواند (قرآن را در نماز تلاوت می‌کرد) گروهی از جن (برای شنیدن قرآن) سخت اطراف او جمع می‌شدند».^۱

«دعا»، ذکرهای ثابتی ندارد و انسان متناسب با وضع بیرونی و روحی خود می‌تواند هر دعایی را انتخاب کند و بر زبان بیاورد و یا حتی بر قلب بگذراند.

در قرآن، دعاها را فراوانی از پیامبران الهی نقل شده است.

دعای انبیاء و صالحان، نشان دهنده عظمت و اهمیت موضوع دعاست و بیان این دعاها، هم به انسان‌ها می‌آموزد که چه آمال و خواسته‌هایی داشته باشند و هم چگونگی و آداب دعا کردن را تعلیم می‌دهد.^۲

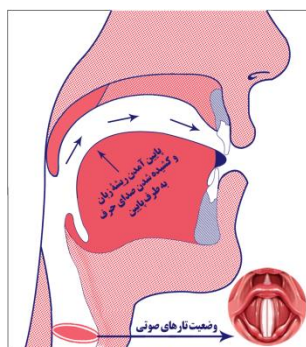
۱. مجمع البیان، تبیان، المیزان، نمونه و...، ذیل آیه ۱۹ سوره جن.

۲. دانشنامه جهان اسلام، ج ۱۷، ص ۷۴۵ تا ۷۵۸.

« قمت ذال »

ذ = ذال

حرف ذال «ذ» نهمین حرف از الفبای زبان عرب است.
 «حرف ذال»، از «حروف لِثَوِی» و مخرج آن: «بین سرزبان و سردندان‌های ثنایا است».



ذال

«هنگام تلفظ حرف ذال»: انتها و ریشه زبان
 پیاپین آمده (اِسْتِفَال) و سطح زبان از کام بالا جدا
 می‌باشد «اِنْفِتَاح»، هوای بازدم با ارتعاش تارهای
 صوتی (جَهر) و با حالت سایشی (رخوت) به طرف
 کام پایین کشیده شده و به صورت نازک و کم حجم
 (تَرْقِیق) از فضای سرزبان و سردندان‌های ثنایا تولید

می‌گردد، از این رو «حرف ذال»، دارای صفات: «جَهر، رخوت، اِسْتِفَال، اِنْفِتَاح و تَرْقِیق» است؛ مانند: اِذْهَبْ، اَعُوْذُ.

«حرف ذال» را «ذال مُعْجَمه» و یا «ذال منقوطة» یعنی نقطه دار نیز می‌گویند، در مقابل «حرف دال» که به آن «دال مهمله» و یا «دال غیر منقوطة» یعنی بدون نقطه، گفته می‌شود.^۱

ذِکَر

«ذِکَر» در لغت به معنای: «یادکردن، مطلب یا موضوعی را بر زبان آوردن است».
 «ذِکَر»، در اصطلاح قرآن: «یاد کردن خداوند است».

۱. دانشنامه جهان اسلام، ج ۱۸، ص ۷۴۹.

به طور کلی، هریادآوری را با هر علتی، اعم از ذهنی یا گفتاری یا نوشتاری یا اشارتی، می‌توان ذکر نامید.

یکی از مهمترین مصداق «ذکر» در قرآن، «خود قرآن و وحی است»، به این معنا که قرآن، خود راهنمایی به مذکور یا مدلول اصلی یعنی پروردگار جهان است.^۱

«قرآن ذکر است»، زیرا قرآن قبل از هر چیز، انسان را متذکر و بیدار می‌سازد و حقایقی را که انسان اجمالاً با فطرت خدادادی دریافته است، با وضوح و تفصیل شرح می‌دهد، از این رو خداوند، قرآن را تنها «وسيلة تذکر و بیداری» برای همه جهانیان معرفی کرده است: ﴿إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ﴾؛^۲ «این قرآن، تذکر و بیداری برای همه جهانیان است».

قرآن، ذکر است، زیرا خداوند متعال با سخن خود، بندگان خویش را به فرائض و احکام یادآور می‌گردد.^۳

قرآن، ذکر است و باید همیشه آن را به یاد داشت و بدان عمل کرد.

ذَلَقِیْ یا ذَوَلَقِیْ

«ذَلَقِیْ» و «ذَوَلَقِیْ» در لغت به معنای: «تیزی و کناره هر چیز» است.

سه حروف «لام، نون و راء» که از «تیزی و کناره دو طرف سرزبان تلفظ می‌گردند»، حروف «ذَلَقِیْ یا ذَوَلَقِیْ» گفته می‌شود.^۴

۱. دانشنامه جهان اسلام، ج ۱۸، ص ۸۱۰.

۲. ص ۸۷/.

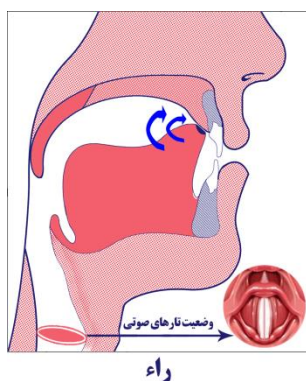
۳. مقدمه مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۴.

۴. النشر، ج ۱، ص ۲۰۰.

قسمت راء»

ر = راء

حرف راء «ر»، دهمین حرف از الفبای زبان عرب است. «حرف راء»، از «حروف ذَلَقی» است، و مخرج آن: «تیزی و کناره دو طرف سرزبان و لثه دندانهای ثنایا است».



«هنگام تلفظ حرف راء»: انتها و ریشه زبان پایین آمده (استِفَال) و سطح زبان از کام بالا جدا می باشد (انْفِتَاح)، هوای بازدم، با ارتعاش تارهای صوتی (جَهر) و با حالت نیمه سایشی (توسط) با تکرار برخورد سرزبان با لثه دندانهای ثنایای بالا (تکریر) تولید می گردد.

صدای حرف راء گاهی به طرف کام بالا کشیده شده و به صورت درشت و پر حجم (تفخیم) و گاهی به طرف کام پایین کشیده شده و به صورت نازک و کم حجم (ترقیق) تلفظ می گردد.

از این رو «حرف راء»، دارای صفات: «جَهر، توسط، استِفَال، انْفِتَاح و تکریر» است، و گاهی با تفخیم و گاهی با ترقیق همراه است؛ مانند: أُرْسِلَ، لَا تَكْفُرُ.

به طور کلی، فتحه و ضمه عامل تفخیم و کسره عامل ترقیق حرف راء است.

«حرف راء» را «راء مُهْمَلَه» و یا «غیر منقوطة» یعنی بدون نقطه، نیز می گویند، در مقابل «حرف زاء» که به آن «زاء معجمه» و یا «زاء منقوطة» یعنی نقطه دار گفته می شود.

رَبَاعِيَّات

«رَبَاعِيَّات»، (بدون تشدید یاء، جمع رُبَاعِيَّه)، به معنای: «چهارتایی»، (آنکه از چهار جزء تشکیل گردیده) است. و عبارت از: «چهار دندانی است که در دو طرف دندان‌های ثنایا قرار گرفته است»؛ دو تا در بالا و دو تا در پایین.

رُبْع

«رُبْع»، در لغت به معنای: «یک قسمت از چهار قسمت، ۱/۴» است. و در اصطلاحات قرائت: «۱/۴ حزب است». این تقسیم‌بندی را به ابوالقاسم شاطبی (متوفای ۵۹۰ هـ) نسبت می‌دهند که برای کسانی که می‌خواستند قراءات را فراگیرند این روش را به کار می‌برد و هر قسمت از شصت قسمت (یعنی حزب) را در چهار روز تعلیم می‌داد.^۱

رِسْمُ الْخَطِّ وَ رِسْمُ الْمُصْحَفِ (الْقُرْآن)

«رِسْم»، در لغت به معنای: «صورت چیزی، شکل یا خطی که روی کاغذ بکشند».

«رِسْمُ الْخَطِّ»: «طرز نوشتن حروف و کلمات، طریقه نوشتن». «رِسْمُ الْمُصْحَفِ» و یا «رِسْمُ الْقُرْآن»: «کیفیت نگارش کلمات قرآن کریم است از نظر حذف و زیادت حروف و وقف و ابتدای کلمات».^۲ و مراد از «رِسْمُ الْمُصْحَفِ»، کیفیت نگارش کلمات قرآن کریم است در زمان خلیفه سوم که برای جلوگیری از اختلاف قرائت، دستور داد تا مصحف واحدی را به عنوان مصحف مرجع بنویسند و از روی آن چند مصحف بازنویسی کنند و به مراکز اسلامی ارسال کنند.

«رِسْمُ الْمُصْحَفِ» بر دو قسم است:

۱. «رِسْمُ قِيَاسِي»: کتابت بر اساس تلفظ و قواعد زبان عرب است.

۱. دانشنامه جهان اسلام، ج ۱۰، ص ۲۳۰.

۲. دلیل الحیران علی مورد الظمان.

۲. «رسم اصطلاحی»: کتابت براساس تلفظ و قواعد زبان عرب نیست، و در برخی موارد، از جمله زیاد یا کم شدن حرفی، کتابت با لفظ مطابقت ندارد؛ مانند: کلمه «جَزَاءٌ» که در قرآن به دو صورت نوشته شده است، در بعضی از آیات طبق قاعده و تلفظ «وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ» سوره حشر، آیه ۱۷. و در جایی دیگر برخلاف قاعده و تلفظ «وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ» سوره مائده، آیه ۲۹ نوشته شده است.

و یا کلماتی که باید به صورت متصل باشند ولی به صورت منفصل و جدای از هم نوشته شده است؛ مانند کلمه «لِهَذَا» در آیه «وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَا لِ هَذَا الْكِتَابِ»^۱ و یا به عکس باید به صورت منفصل باشند ولی به صورت متصل نوشته شده است؛ مانند کلمه «فَإِنْ لَمْ» در آیه «فَالَمْ يَسْتَجِيبُوا»^۲.

و همچنین کلماتی که به تاء تأنیث «ة،ة» ختم شده ولی به صورت تائ کشیده «ت» نوشته شده است؛ مانند «نعمه، نعمت» در دو آیه «وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ»^۳ و «وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ»^۴.

علمای اسلام در متابعت از رسم المصحف، سه رأی و عقیده دارند:

«رأی اول»: رسم المصحف را توقیفی می دانند و مخالفت با آن جایز نمی باشد.

«رأی دوم»: رسم المصحف را اصطلاحی (قراردادی) می دانند نه توقیفی و بنابراین، جایز است مخالفت با رسم المصحف.

«رأی سوم»: جایز بلکه واجب است که کتابت مصحف برای عموم مردم براساس کتابت رایج و معروف نزد آنها باشد، و جایز نیست کتابت قرآن با رسم عثمانی اولیه، تا باعث تغییر (در قرائت) نزد ناآگاهان نشود، ولی با این حال، همزمان واجب است که بر رسم عثمانی نیز محافظت شود، مانند اثری از آثار نفیسی که از گذشتگان صالح به ما رسیده باشد و به خاطر رعایت ناآشنایان رها نگردد، بلکه در دست آگاهانی قرار گیرد که زمین او وجود آنها خالی نباشد؛ و پس

۱. کهف/ ۴۹.

۲. هود/ ۱۴؛ در آیه ۵۰ سوره قصص به صورت منفصل آمده است.

۳. مائده/ ۷.

۴. آل عمران/ ۱۰۳.

از نقل اقوال، عقیده خود را اینگونه بیان می‌کند: و این رأی برپایه رعایت احتیاط برای قرآن از دو جهت استوار است، از جهت نگارش قرآن در هر عصر و زمانی به شیوه‌ای که نزد آنها معروف است تا مردم، دچار اشتباه در (قرائت) قرآن نشوند و از جهت حفظ رسم اولیه که آشنایان و کسانی که ترس از اشتباه بر آنها نیست، آن را بخوانند؛ و بدون شک، احتیاط، مطلب دینی بزرگی است، به ویژه به خاطر حفظ قرآن کریم.^۱

رُکوع

«رُکوع»، در لغت به معنای: «خم شدن، پشت خم کردن برای تواضع» است. و در اصطلاح قرائت: «بخش معینی از قرآن که براساس موضوعات خاص تقسیم شده است».

بنابر فقه اهل سنت، نمازگزار بعد از تلاوت سوره حمد، چند آیه‌ای که نسبتاً مضمون واحدی دارند، تلاوت می‌کرده و به رکوع می‌رفتند؛ و این تقسیم‌بندی برای آن انجام گرفته است.^۲

بعضی معتقدند که این تقسیم‌بندی (رکوعات) برای افرادی است که می‌خواهند در ماه مبارک رمضان، یک ختم قرآن در نماز تراویح داشته باشند.^۳ در صفحه آخر قرآنی که در سال ۱۳۵۴ هجری قمری، توسط «مراجع المصاحف المصریه» تأیید شده، آمده است. رمز رکوع «ع»، عبارت است از: «سهم روزانه برای کسی که می‌خواهد قرآن را در دو سال حفظ کند».

رُموز وقف (رُموز سجاوندی)

«رُموز»؛ جمع «رَمَز»، در لغت به معنای: «اشاره به چیزی، علامت مخصوص که از آن، چیزی یا مطلبی درک شود» است.

۱. مناهل العرفان في علوم القرآن، صص ۳۸۶-۳۷۹.

۲. دانشنامه جهان اسلام، ج ۱۰، ص ۲۳۰.

۳. حسینی شیخ عثمان، حق التلاوة، ص

«رموز وقف»: «علامت‌های مخصوصی است که دلالت بر انتخاب محل مناسب برای وقف کردن در قرائت قرآن کریم دارد» و به «رموز سجاوندی» مشهور است. رموزی که سجاوندی برای «وقف»، وضع کرد، شش عدد بود ولی بعد از سجاوندی، علمای قرائت نشانه‌هایی دیگری برای «وقف»، اضافه نمودند که به ترتیب حروف الفبا، کاربردی‌ترین آنها را به اختصار اشاره می‌کنیم، توضیح بیشتر آنها در «انواع وقف‌ها» آمده است.

«ج»	=	«وقف جائز».
«جه»	=	«وقف مُرَخَّص».
«ز»	=	«وقف مُجَوِّز».
«س»	=	«علامت سکت».
«ص»	=	«وقف مُرَخَّص».
«صَب»	=	«جواز وقف به شرط وَصل به ما بعد».
«صِل»	=	«أمر به وَصل».
«صِلِ»	=	«الْوَصْلُ أَوَّلِي»، «صِل (الوصل) أَوَّلِي مِنَ الْوَقْف».
«ط»	=	«وقف مُطْلَق».
«ع»	=	«نشانه رُكوعات».
«قِف»	=	«قِيلَ فِيهِ الْوَقْف».
«قِلَا»	=	«قِيلَ لَا تَقِف».
«قِلِي»	=	«الْوَقْفُ أَوَّلِي»، «قِف (الوقف) أَوَّلِي مِنَ الْوَصْل».
«ك»	=	«كَذَلِكَ»، حکم مورد قبلی را دارد.
«لا»	=	«وقف ممنوع».
«❦»	=	«وقف معائقه».

نکته: با مقایسه «رموز قرآن» در قرآن‌های مختلف، تضادی در مواردی از آنها دیده می‌شود، و این بازگشت به برداشت افرادی دارد که قرآن براساس نظر آنان

علامت گذاری گردیده است؛ بهترین راه برای شناخت محل مناسب برای وقف، آشنایی با معنا و تفسیر قرآن کریم است.

رَوم

«رَوم»، در لغت به معنای: «طلب نمودن و اراده کردن» است.

و در اصطلاح قرائت: «تلفظ مقداری (یک سوم) از حرکت است به طوری که قسمت مُهِمّ صدای آن از بین برود و صدای ضعیفی از حرکت باقی بماند».^۱
«رَوم» بردو قسم است:

۱- «رَوم در حالت وصلی»: در کلمه «لَا تَأْمَنَّا»^۲ که در اصل «لَا تَأْمَنُ نَا» بوده و ادغام کبیر صورت گرفته، بعضی از قراء برای اشاره به اصل کلمه در هنگام قرائت با آوردن یک سوم حرکت (رَوم)، آن را تلفظ می کنند. در این صورت ادغام به صورت صحیح انجام نمی گیرد.^۳

۲- «رَوم در حالت وقفی»: وقف بر کلماتی است که حرف آخر آنها، مکسور یا مضموم و یا دارای تنوین کسره و ضمه باشد، تا هم وقف بر متحرک به صورت کامل انجام نگرفته باشد و هم اشاره به حرکت آخر کلمه باشد؛ در حقیقت قاری قرآن با این کار، «اراده و طلب می کند حرکت آخر کلمه را» تا شنونده نزدیک با گوش خود، بتواند حرکت آخر کلمه را درک کند.

ابن الجزری می گوید: فائده وقف روم، وقتی است که شنونده ای باشد تا حرکت آخر کلمه را تشخیص دهد، در غیر این صورت وقف روم کاربردی نخواهد داشت.^۴

۱. النشر، ج ۲، ص ۱۲۱؛ شرح شافیه ابن حاجب، ج ۲، ص ۳۸۱.

۲. یوسف/ ۱۱.

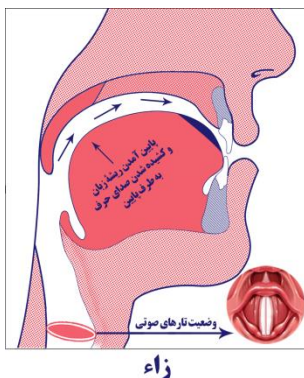
۳. النشر، ج ۱، ص ۳۰۴ و ۳۰۵.

۴. همان، ج ۲، ص ۱۲۵.

«قسمت زاء»

ز = زاء

حرف زاء «ز» یازدهمین حرف از الفبای زبان عرب است.
 «حرف زاء»، از «حروف اصلی» است، و مخرج آن: «بخش جلویی سطح زبان و سطح صاف پشت لثه ثنایا بالا است».



زاء

«هنگام تلفظ حرف زاء»: انتها و ریشه زبان پایین آمده (استیفال) و سطح زبان از کام بالا جدا می باشد (انفتاح)، هوای بازدم با ارتعاش تارهای صوتی (جهر) و با حال سایشی (رخوت)، به طرف کام پایین کشیده شده و به صورت نازک و کم حجم (ترقیق) از بخش جلویی سطح زبان و سطح صاف پشت لثه

ثنایای بالا (در حالی که به هم نزدیک و تنگ شد) تولید می گردد. و به خاطر تنگی مخرج، هوای بازدم با سایش و فشار از مخرج خارج می شود و همزمان صدای سوت ماندی (صفیر) شنیده می شود، از این رو «حرف زاء»، دارای صفات: «جهر، رخوت، استیفال، انفتاح، صفیر و ترقیق» است؛ مانند: اَزْوَاجٌ، اَعَزُّ.

«حرف زاء» را «زاء مُعْجَمَه» و یا «زاء منقوطه» یعنی نقطه دار نیز می گویند در مقابل «حرف راء» که به آن «راء مهمله» و یا «راء غیر منقوطه» یعنی بدون نقطه گفته می شود.

برای حرف زاء، اصطلاحی در قرائت و تجوید یافت نشد، برای صرفه جویی از صفحه سفید چون حرف بعدی می بایست از صفحه فرد شروع شود) حدیثی را در رابطه با «ضرورت آموزش قرآن به عنوان یک وظیفه شرعی» نقل می کنم تا ان شاء الله توفیق «معلمی قرآن» نصیب ما گردد.

مِنْ وَصِيَّةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَا بِي ذَرْءَ اللَّهِ عَلَيْهِ:

«يَا أَبَا ذَرٍّ، إِنَّ شَرَّ النَّاسِ مَنْزِلَةً عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَالِمٌ لَا يُنْتَفَعُ بِعِلْمِهِ، وَمَنْ طَلَبَ عِلْمًا لِيُصْرِفَ بِهِ وُجُوهَ النَّاسِ إِلَيْهِ لَمْ يَجِدْ رِيحَ الْجَنَّةِ»^۱.

پیامبر گرامی اسلام ﷺ در سفارش خود به ابوذر می فرمایند: «همانا بدترین مردم از نظر منزلت و موقعیت نزد خداوند در روز قیامت، دانشمندی است که از دانش او بهره ای به دیگران نرسد؛ و کسی که در پی دانش برود تا توجه مردم را به سوی خود جلب نماید، بوی بهشت به مشامش نخواهد رسید».

«یکی از نمونه های بارز بهره رسانی علمی، مسأله تعلیم است»، یعنی آموزش دادن دانش خود به دیگران؛ از این رو همه عزیزانی که موفق به یادگیری قرآن کریم شده اند، وظیفه دارند که خواندن قرآن را به دیگران آموزش دهند تا فرمایش پیامبر گرامی اسلام ﷺ در روز قیامت، شامل حال آنان نشود.

شکی نیست برای تدریس و آموزش هر دانشی، اصولی است که رعایت آنها، نتیجه ای بهتر و زودتری نصیب معلمین ارجمند خواهد کرد.

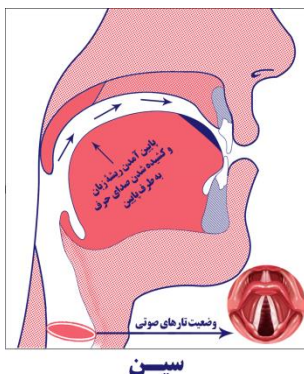
برای آشنایی با «اصول آموزش قرآن کریم» به کتاب «رسم و ضبط و راهنمای تدریس روخوانی و روانخوانی قرآن کریم» نوشته مؤلف مراجعه فرمایید.

۱. بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۷۶، (باب ۴ از ابواب المواعظ والحکم، حدیث ۳).

« قمت سین »

س = سین

حرف سین «س»، دوازدهمین حرف از الفبای زبان عرب است.
 «حرف سین»، از «حروف آسلی» است و مخرج آن: «بخش جلویی سطح زبان و سطح صاف پشت لثه ثنایای بالا است».



«هنگام تلفظ حرف سین»: انتها و ریشه زبان پایین آمده (استِفال) و سطح زبان از کام بالا جدا می‌باشد (انفِتاح) هوای بازدم بدون ارتعاش تارهای صوتی (همس) و با حالت سایشی (رخوت)، به طرف کام پایین کشیده شده و به صورت نازک و کم حجم (تَرقیق) از بخش جلویی سطح زبان و سطح صاف

پشت لثه ثنایای بالا (در حالی که به هم نزدیک و تنگ شده) تولید می‌گردد، و به خاطر تنگی مخرج، هوا بازدم با سایش و فشار از مخرج خارج می‌شود و همزمان صدای سوت ماندی (صفیر) شنیده می‌شود؛ از این رو «حرف سین»، دارای صفات: «همس، رخوت، استِفال، انفِتاح، صفیر و تَرقیق» است؛ مانند اَسْبَاب، لِبَاس.

«حرف سین» را «سین مُهمله» و یا «سین غیرمنقوטה» یعنی بدون نقطه نیز می‌گویند، در مقابل «حرف شین» که به آن «شین معجمه» و یا «شین منقوטה» یعنی نقطه دارگفته می‌شود.

نکته: بعضی از علمای تجوید، مخرج سه حرف «زاء، سین و صاد» را سرزبان با پشت دندان‌های ثنایای پایین دانسته‌اند که صحیح نمی‌باشد، چرا که مخرج

حرف، محل تولید حرف می باشد و حال آنکه صدای این حروف، از برخورد سر زبان با پشت دندان های ثنایای پایین تولید نمی گردد، بلکه بعد از چسبیدن سر زبان با پشت دندان های ثنایای پایین، صدای حرف، از بخش جلویی سطح زبان و سطح صاف پشت لثه ثنایای بالا (در حالی که به هم نزدیک و تنگ شده) تولید می گردد، از این رو این محل، مخرج این سه حرف می باشد.^۱

سَبَب مَدّ

«سَبَب مَدّ»، یعنی: «آنچه که باعث به وجود آمدن مَدّ و کشش بیشتر می شود». در قرائت قرآن، بعضی وقت ها لازم است، «کشش حروف مَدّی» از مقدار طبیعی و اصلی آن، بیشتر شود که در اصطلاح قرائت به آن: «مَدّ غیرطبیعی و فرعی» می گویند.

آنچه که باعث می گردد تا حروف مَدّی از مقدار طبیعی و اصلی آن بیشتر کشیده شود، در اصطلاح قرائت به آن «سَبَب مَدّ» می گویند. «سَبَب مَدّ» بر دو گونه است:^۲

۱ - «سَبَب معنوی»: «سَببی است که در لفظ ظاهر و مشهود نیست ولی از نظر معنا، موجب مَدّ می گردد». و هدف از آن، «مبالغه در نفی» است؛ از این رو به آن، «مَدّ مبالغه» می گویند.^۳

۲ - «سَبَب لفظی»: «سَببی است که در لفظ ظاهر و مشهود است»، و عبارت از: «همزه» و «سکون» است.

سَكْت

«سکت»، در لغت به معنای: «سکوت و خاموش شدن» است. و در اصطلاح قرائت: «قطع صوت است زمانی کوتاه (کمتر از زمان وقف، به اندازه دو حرکت) بدون تجدید نَفَس و ادامه قرائت».

۱. جهد المقل، ص ۱۳۴.

۲. النشر، ج ۱، ص ۳۱۱ و ۳۴۴.

۳. مَدّ معنوی هر چند در عرف عرب، سَبَب قویّی است ولی در علم قرائت و تجوید، سَبَب ضعیفی به حساب می آید.

«موارد سکت در روایت حفص از عاصم»، عبارت است از:

- ۱- سکت بر کلمه «عَوَجًا» در سوره کهف، آیه ۱.
 - ۲- سکت بر کلمه «مِنْ مَرَقَدِنَا» در سوره یس، آیه ۵۲.
 - ۳- سکت بر کلمه «مَنْ» در سوره قیامت، آیه ۲۷ «وَقِيلَ مَنْ رَاقٍ».
 - ۴- سکت بر کلمه «بَلْ» در سوره مطفین، آیه ۱۴ «كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ».
- برای «سکت» نام‌های دیگری نیز ذکر شده است؛ از قبیل: «وَقِفَّةٌ خَفِيفَةٌ، وَقِفَةٌ يَسِيرَةٌ، سَكْتَةٌ لَطِيفَةٌ، سَكْتَةٌ يَسِيرَةٌ».

موارد سکت در قرآن با رمز «س» مشخص شده است.

در بعضی از قرآن‌های قدیمی در آخر هفت کلمه از سوره حمد، با خط ریز، کلمه «سکت» نوشته شده است، که مراد از آن جلوگیری از «خَلَطٌ وَ مَزَجٌ» است. در قرائت قرآن باید دقت شود که کلمات به صورت تقطیع شده و جدای از هم تلفظ نشود، به طوری که جزء آخر کلمه قبل به کلمه بعد وصل شود و به صورت یک کلمه مستقل تلفظ گردد؛ برای نمونه:

ضمیر «هُوَ» یک کلمه مستقل است؛ در آیه «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» باید مواظبت شود که بین دو حرف «هاء» و «واو» فاصله ایجاد نشود و به صورت «قُلُّهُ؛ وَ اللَّهُ أَحَدٌ» خوانده شود که معنا را به کلی دگرگون می‌سازد.

فقیه بزرگوار، حضرت آیت الله سید محمد کاظم طباطبایی یزدی رحمته الله نیز به این مطلب اشاره نموده است و می‌فرماید:

(در قرائت قرآن) سزاوار است که کلمات، جدا از هم و تمیز داده شوند و به نحوی قرائت نشود که از میان دو کلمه، کلمه‌ای مُهْمَل (نامفهوم و بی‌معنا) تولید شود؛ مثلاً در «الْحَمْدُ لِلَّهِ» لفظ «دُلُّ» و در «لِلَّهِ رَبِّ» لفظ «هَرَبٍ» و در «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» لفظ «کِیَو» و در «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» لفظ «کَنَع» و در «إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» لفظ «کَنَس» و در «أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» لفظ «تَع» و در «غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ» لفظ «بَع» تولید شود...؛ سپس در ادامه می‌فرماید: این همان چیزی است که می‌گویند: «در سوره حمد، هفت کلمه مُهْمَل وجود دارد».^۱

۱. سید محمد کاظم یزدی، العروة الوثقی، کتاب الصلاة، فی احکام القراءة، مسئله ۵۵، ج ۱، ص ۶۵۶.

سکون

«سکون»، (ضد حرکت) در لغت به معنای: «آرامش یافتن و از حرکت باز ایستادن» است.

و در اصطلاح قرائت: «به علامتی می‌گویند که برای نشان دادن حرف ساکن از آن استفاده می‌گردد»؛ و به یکی از این دو شکل «ْ» «ُ» می‌باشد:
«حرف دارای علامت سکون» را «ساکن» می‌گویند.

سوره

«سوره»، در لغت با توجه به اختلافی که در منشأ اشتقاق آن وجود دارد، برای آن معانی گوناگونی ذکر کرده‌اند که با معنای اصطلاحی آن، به گونه‌ای تناسب دارند.

۱- اگر از ماده «سُورَه» باشد (و همزه آن جهت تخفیف، تبدیل به واو شده)، به معنای: «نیم خورده و باقی مانده آشامیدنی در ظرف» است؛ در این صورت به معنای: «قطعه و قسمتی از کل قرآن کریم است».^۱

۲- و اگر از ماده «سُور» باشد، به معنای: «ارتفاع و بلندی بنا» است و به حصار و باره شهر (که دیوارهای بلند اطراف شهر برای حفظ از هجوم دشمن بود) نیز «سوره» گفته می‌شود؛ در این صورت به معنای: «قطعه و بخشی از کل قرآن کریم است که مانند بنای بلند، آیاتی را در حصار خود دارد».^۲

۳- و اگر از ماده «سُورَة» باشد، به معنای: «بناهای بلند و برافراشته» است و به بخش‌های مختلف از یک بنای بزرگی نیز «سوره» گفته می‌شود؛ در این صورت به معنای: «بخش‌های مختلف قرآن است که از یکدیگر جدا می‌باشد».^۳

و در اصطلاح قرائت: «هر یک از بخش‌های صد و چهارده گانه قرآن کریم است که با ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ شروع شده (به استثنای سوره براءت) و در برگرفته آیاتی است که آغاز و انجام آن، توسط وحی، مشخص گردیده است».

۱. مجمع البیان، ج ۱، ص ۶۲ و مفردات راغب و لسان العرب.

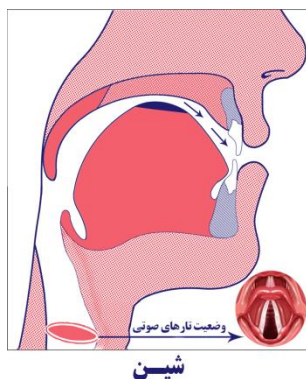
۲. تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۳۵۷، به نقل از لسان العرب، ماده «سور».

۳. تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۳۵۷، به نقل از لسان العرب، ماده «سور».

« قمت شین »

ش = شین

حرف شین «ش»، سیزدهمین حرف از الفبای زبان عربی است.
 «حرف شین»، از «حروف شجرى» است و مخرج آن: «وسط زبان و قسمت
 مقابل آن از سقف دهان است».



«هنگام تلفظ حرف شین»: انتها و ریشهٔ زبان
 پایین آمده (استِفَال)، و انتهای زبان از کام بالا جدا
 می‌باشد (انْفِتَاح)، وسط زبان در حالی که شیاردار
 شده به سقف دهان (سخت کام) نزدیک شده،
 هوای بازدم بدون ارتعاش تارهای صوتی (همس) و با
 حالت سایشی (رخوت) به طرف کام پایین کشیده
 شده و به صورت نازک و کم حجم (تَرْقیق) روی سطح زبان، پخش (تَفْشِی) و تولید
 می‌گردد؛ از این رو «حرف شین»، دارای صفات: «همس، رخوت، اِسْتِفَال، اِنْفِتَاح^۱،
 تَفْشِی و تَرْقیق» است؛ مانند: وَالشَّمْسِ، یَخْشِی.

«حرف شین» را «شین مُعْجَمه» و «شین منقوطة» یعنی نقطه‌دار نیز می‌گویند در
 مقابل «حرف سین» که به آن «سین مهمله» و «سین غیرمنقوطة» یعنی بدون نقطه
 گفته می‌شود.

۱. در تلفظ حرف شین، هرچند وسط زبان به سقف دهان نزدیک می‌شود و حالت انطباق به خود
 می‌گیرد، ولی انتها و ریشهٔ زبان پایین و سطح آن با کام بالا جدا می‌باشد از این رو دارای صفت انفتاح
 است.

شَجْرِي

«شَجْرِي»، (با سکون جیم) در لغت به معنای: «شکاف دهان» است. و در اصطلاح قرائت: «فاصله و شکاف بین وسط زبان و قسمت مقابل آن از کام بالا است» که مخرج سه حرف «ج، ش، ی» است؛ از این رو به این سه حرف، «حروف شَجْرِي یا شَجْرِيّه» گفته می‌شود، و بعضی این حروف را، «حروف غاریه» نامیده‌اند و نسبت آن را به «غار الفَم» داده‌اند، یعنی شکاف بین سطح زبان و کام بالا.

شِدَّت و رِخوت و تَوَسُّط

«شِدَّت»، در لغت به معنای: «سختی و قوَّت» است. و در اصطلاح قرائت: «حبس جریان صوت در مخرج، هنگام تلفظ حرف است» که در نتیجه اتصال کامل اندام‌های صوتی پدید می‌آید و باعث می‌گردد تا حرف به سختی تلفظ گردد. «حروف دارای صفت شِدَّت»، «شَدیده» می‌گویند و هشت حرف «أَجَدْتُ طَبَقْتُ» دارای این صفت هستند.

به «حروف شدیده»، «حروف انفجاری» نیز می‌گویند، چرا که بر اثر اتصال اندام‌های صوتی، راه خروج صدا بسته می‌شود، و با جدا شدن اندام‌های صوتی از یکدیگر، صدای حرف با حالت انفجاری تولید می‌گردد.

«رخوت»، در لغت به معنای: «سستی و نرمی» است. و در اصطلاح قرائت: «جریان صوت در مخرج، هنگام تلفظ حرف است» که در نتیجه عدم اتصال اندام‌های صوتی پدید می‌آید و باعث می‌گردد تا حرف به نرمی تلفظ گردد.

«حروف دارای صفت رخوت» را «رِخاوه یا رِخوه» می‌گویند و پانزده حرف «ث، ح، خ، ذ، ز، س، ش، ص، ض، ط، ظ، غ، ف، و، ه، ی» دارای این صفت هستند. به «حروف رِخاوه»، «حروف سایشی» نیز می‌گویند، چرا که بر اثر عدم اتصال

اندام‌های صوتی، صدای حرف در مخرج، با حالت سایشی جریان پیدا می‌کند و تولید می‌گردد.

«تَوَسُّط»، در لغت به معنای: «اعتدال و میانه بودن» است.

و در اصطلاح قرائت: «جریان جزئی صوت در مخرج، هنگام تلفظ حرف است» که در نتیجه عدم اتصال و عدم جریان کام اندام‌های صوتی پدید می‌آید. «حروف دارای صفت توسُّط» را «بینیه و یا بین الشَّدة و الرخاوة» می‌گویند، و پنج حرف «لَمْ نَرَعْ» و یا «لِنَعْمَرْ» دارای این صفت هستند. به «حروف دارای صفت توسُّط»، «حروف بینابینی» نیز گفته می‌شود.

چند نکته:

۱ - بعضی از علمای تجوید از جمله مؤلف کتاب قاموس، دو حرف «و، ی» را نیز «حروف بینیه» می‌دانند؛ در این صورت، حروف بینیه، دارای هفت حرف (نور علمی) می‌شود.

۲ - زمان تلفظ حروف متحرک، یکسان و مساوی می‌باشد؛ مانند:

رَدَف - فَبَصْرُكَ - سُبُل - يَعِدُكُم - نُزِيكَ

ولی زمان تلفظ حروف ساکن، با توجه به صفت شدت، رخوت و توسُّط، متفاوت می‌باشد؛ زمان تلفظ حروف رخاوه (به خاطر جریان صوت در مخرج) بیشتر از بینیه است؛ و زمان تلفظ حروف بینیه (به خاطر جریان جزئی صوت در مخرج) بیشتر از شدید می‌باشد؛^۱ مانند:

أَخْرَجْتُمْ - اسْتَكْبَرْتُمْ - إِذَا عَجَبْتُمْكُمْ - أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ

۳ - در هنگام تلفظ حروفی که دارای صفت رخوت یا توسط هستند، باید دقت نمود تا صدای حرف قطع نگردد بویژه در هنگام مشدد بودن، آسیبی که در میان برخی از قاریان قرآن رواج دارد؛ مانند: «يَذْكُرُونَ، إِلَّا اللَّهُ»؛ «ذال» از حروف رخاوه و «لام» از حروف بینیه می‌باشد.

۱. البته با توجه به نوع قرائت (تحقیق، تدویر و حذر) متفاوت می‌باشد.

شَرَطُ الْمَدِّ

«شرط»، در لغت به معنای: «الزام و تعلیق چیزی به چیز دیگر» است.
 «شَرَطُ الْمَدِّ» در اصطلاح قرائت: «حروف مدّی است».^۱
 «شرط مد» یا مکتوب و در تمامی حالات ثابت است؛ مانند: جَاءَ، أَلْحَاقَهُ.
 و یا ملفوظ است و بر اثر اشباع هاء ضمیر به وجود می آید؛ مانند: مَالَهُوَ، أَخْلَدَهُ.
 و گاهی قوی است، آن وقتی که حرکت قبل، همجنس آن حروف باشد (حروف مدّی) و گاهی ضعیف است، آن وقتی که حرکت قبل همجنس آن حروف نباشد (واو و یاء ساکن ماقبل مفتوح)؛ مانند: «عَيْنُ» در حروف مقطعه «كَيْعَصْ».

شَفْتَان

«شفتان»، تشبیه «شَفَه» در لغت به معنای «لب» است.
 و در اصطلاح قرائت: «لبها است که محل تولید چهار حرف فاء، باء، میم و واو غیرمدّی است».
 از این رو به چهار حرف «فاء، باء، میم و واو غیرمدّی» حروف «شَفَوِی یا شَفَهی» می گویند.

شَكْل (ضَبْط)

«شکل»، در لغت به معنای: «در بند کشیدن و ضبط کردن» است.
 «شَكَلْتُ الْكِتَابَ شَكْلًا»، یعنی: «آن را در بند کشیدن و ضبط کردم».^۲
 «شکل»، به معنای عامی دارد و شامل هر چیزی می شود که به ضبط کتابت، کمک می کند؛ ولی در اصطلاح قرائت: «شکلها و علامتهایی هستند که برای ضبط و حفظ صحت قرائت قرآن کریم، از آنها استفاده می گردد».
 و شامل شکلها و علامتهای حرکات، سکون، تشدید، مدّ و تنوین است:

(َ ِ ُ ْ ٓ ٔ ٕ ٖ ٗ ٘ ٙ ٚ ٛ ٜ ٝ ٞ ٟ ٠ ١ ٢ ٣ ٤ ٥ ٦ ٧ ٨ ٩ ٠ ١ ٢ ٣ ٤ ٥ ٦ ٧ ٨ ٩)

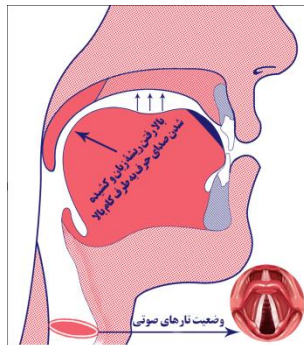
۱. النشر، ج ۱، ص ۳۵۰.

۲. المحکم فی نقط المصاحف، ص ۲۲.

قسمت صاد

ص = صاد

حرف صاد «ص»، چهاردهمین حرف از الفبای زبان عرب است.
 «حرف صاد»، از «حروف اصلی» است و مخرج آن: «بخش جلویی سطح زبان و سطح صاف پشت لثه ثنایای بالا است».



صاد

«هنگام تلفظ حرف صاد»: انتها و ریشه زبان بالا آمده (استِعلاء) و سطح زبان با کام بالا حالت روی هم قرار گرفتن به خود می گیرد (اطباق)، هوای بازدم بدون ارتعاش تارهای صوتی (همس) و با حالت سایشی (رخوت)، به طرف کام بالا کشیده شده و به صورت درشت و پرحجم (تفخیم) از بخش جلویی

سطح زبان و سطح صاف پشت لثه ثنایای بالا (در حالی که به هم نزدیک و تنگ شده) تولید می گردد؛ و به خاطر تنگی مخرج، هوای بازدم با سایش و فشار از مخرج خارج و همزمان صدای سوت ماندی (صفیر) شنیده می شود، از این رو «حرف صاد»، دارای صفات: «همس، رخوت، استِعلاء، اطباق، صفیر، و تفخیم» است؛ مانند: أَصْدَقُ، وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ.

«حرف صاد» را «صاد مُهمله» و یا «صاد غیرمنقطه»، یعنی بدون نقطه دار نیز می گویند. در مقابل «حرف ضاد» که به آن «ضاد معجمه» و یا «ضاد منقطه» یعنی نقطه دار گفته می شود.

صفت = صفات

«صفت»، در لغت به معنای: «چگونگی و حالت شیء» است؛ مانند: درشتی و نازکی و نرمی و سختی.

و در اصطلاح قرائت: «چگونگی و حالت‌هایی است که در هنگام تولید و خروج حرف از مخرجش در دستگاه تکلم پدید می‌آید» و موجب تشخیص حروف هم‌مخرج از یکدیگر می‌گردد. و به طور خلاصه می‌توان گفت: «کیفیت به وجود آمدن و خروج حرف از مخرجش».

علمای تجوید، «صفات» را به «دو دسته» تقسیم کرده‌اند: «صفات ذاتی و مُمَیَّزَه» و «صفات عارضی و مُحَسِّنَه».

۱. صفات ذاتی و مُمَیَّزَه

«صفات ذاتی و مُمَیَّزَه»: «حالت‌هایی هستند که ذات و طبیعت حرف موجود و جزء جدایی ناپذیر آن حرف است» و باعث می‌گردند تا حروف از یکدیگر تمیز داده شوند؛ و اگر آن حالت‌ها آورده نشوند، اساس و بنیان حرف مخدوش و از بین خواهد رفت.

بعضی از علمای تجوید، «صفات ذاتی» را به «دو دسته» تقسیم کرده‌اند: «صفات ذاتی متضاد (فراگیر)» و «صفات ذاتی غیر متضاد (اختصاصی)».

«صفات ذاتی متضاد (فراگیر)»: «حالت‌هایی هستند که در ضدیّت با یکدیگر بوده و (به طور فراگیر) در همه حروف عربی وجود دارد»؛ و در مجموع هشت صفت (چهار زوج متضاد) می‌باشند و هر حرفی الزاماً دارای چهار صفت است که ترکیبی از مجموع این هشت صفت می‌باشند و عبارتند از:

۱- جَهر	ضد آن	۲- هَمس
۳- شِدَّة	ضد آن	۴- رِخْوَة
۵- اِسْتِعْلَاء	ضد آن	۶- اِسْتِفَال
۷- اِطْبَاق	ضد آن	۸- اِنْفِتَاح

و بعضی دو صفت «اِذْلَاق و اِصْمَات» را نیز به آن اضافه کرده‌اند.

«صفات ذاتی غیر متضاد (اختصاصی)»: «حالت‌هایی هستند که ضدیّت با

یکدیگر ندارند (و اختصاص به بعضی از حروف دارند)، و حروفی یافت می‌شوند که هیچ یک از اوصاف گذشته را نداشته باشند».

مشهورترین «صفات ذاتی غیر متضاد»، عبارتند از: «صَفِیر، قَلْقَلَه، لَین، اِنْحِرَاف، تَکْرِیر، تَفْشِی، اِسْطِطَالَه، غُثَّه، خِفَاء، بُحَّه و نَبْرَه».

۲. صفات عارضی و مُحَسِّنَه

«صفات عارضی مُحَسِّنَه»: «حالت‌هایی هستند که بر اثر ترکیب حروف یا حرکات و یا همنشینی با حروف دیگر عارض می‌گردد» و باعث روان و نیکوآدا شدن کلمات و آیات می‌شوند و اگر آن صفت آورده نشود، خللی به اصل و بنیان حرف وارد نمی‌سازد، تنها از فصاحت و زیبایی آن، کاسته می‌گردد.

در کتاب‌های تجوید، «صفات عارضی» را تحت عنوان «احکام حروف» مطرح کرده‌اند و شامل: «تَفْخِیم و تَرْقِیق، ادغام، احکام میم ساکن، احکام نون ساکن و تنوین، و مد و قصر» می‌باشد.

علمای قرائت، «صفات ذاتی» را به دو دسته «قَوِی و ضَعِیف» تقسیم کرده‌اند: «صفات قَوِی»، عبارتند از: «جَهْر، شِدَّت، اِسْتِعْلَاء، اِطْبَاق، قَلْقَلَه، صَفِیر، اِنْحِرَاف، تَکْرِیر، تَفْشِی، اِسْطِطَالَه، غُثَّه، نَبْرَه، و بُحَّه».

«صفات ضعیف»، عبارتند از: «هَمْس، رَخَوْتُ، اِسْتِفْال، اِنْفِتاح، لَین و خِفَاء». شناخت صفات قَوِی و ضعیف در ادغام حروف مؤثر است.

صَفِیر

«صَفِیر»، در لغت به معنای: «صدایی است سوت مانند، و یا صدایی شبیه صدای پرندگان» است.

و در اصطلاح قرائت: «صدای سوت ماندی است که هنگام تلفظ سه حرف زاء، سین و صاد شنیده می‌شود».

«هنگام تلفظ زاء، سین و صاد»، مجرای هوا در مخرج آنها کاملاً تنگ شده و با سایش و فشار هوا در مخرج این حروف، صدای سوت ماندی شنیده می‌شود که به آن «صَفِیر» می‌گویند.

«حروف دارای صفت صَفِیر» را «مَصْفُورَه» می‌گویند.

صله

«صله»، در لغت به معنای: «امتداد و کشش» است.

و در اصطلاح قرائت، به دو معنا آمده است:

۱- «صله هاء ضمیر»: «امتداد و کشش حرکت هاء ضمیر و وصل آن به حرف هم

جنس همان حرکت است»؛

از امتداد و کشش حرکت ضمه، واو مدّی به وجود می آید؛ مانند: عَبْدُهُ = عَبْدُهُ و

و از امتداد و کشش حرکت کسره، یای مدّی به وجود می آید؛ مانند: عَبْدِهِ = عَبْدِهِ و

«صله هاء ضمیر» را بر دو قسم است:

الف - «صله صغری»: «بعد از هاء ضمیر، سبب مدّ (همزه) نیامده است»؛ مانند:

إِنَّهُ وَعَلَى رَجْعِهِ لِقَادِرٌ.

ب - «صله کبری»: «بعد از هاء ضمیر، سبب مدّ (همزه) آمده است»؛ مانند:

مَالَهُ وَأَخْلَدَهُ - بِهِ أَزْوَاجًا.

۲- «صله میمی»: «هرگاه قبل از میم جمع، مضموم و مابعدش متحرک باشد، در

حال وصل، حرف «واو» و اگر قبل از آن، مکسور باشد، حرف «یاء» بدان ملحق

سازند» و آن را «صله میمی» گویند که در اختلاف قرائت به کار می رود، مانند:

«عَلَيْكُمْ» و «عَلَيْهِمْ» که «عَلَيْكُمْ» و «عَلَيْهِمْ» خوانده می شود.

لیکن اولی حفظ رسم الخط قرآن است.

حَفَص راوی عاصم، فقط کلماتی که بعد از میم جمع، «هاء ضمیر» باشد،

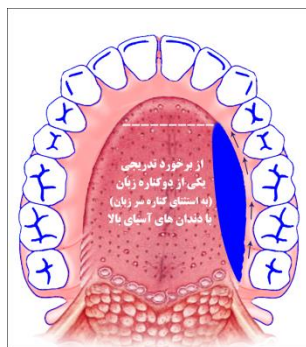
صله داده یعنی به اشباع خوانده، مانند: «أَسْقَيْنَاكُمُهُ، قَدَّمْتُمُوهُ» و... که

«أَسْقَيْنَاكُمُوهُ، قَدَّمْتُمُوهُ» خوانده و در رسم الخط نیز با واو نگاشته شده است.^۱

قسمت ضاد»

ض = ضاد

حرف ضاد «ض»، پانزدهمین حرف از الفبای زبان عرب است.
 «حرف ضاد»، «حرف ضرسی و حافی» است و مخرج آن: «یکی از دو کناره زبان با دندان های آسیای بالای همان طرف است».



ضاد

«هنگام تلفظ حرف ضاد»: انتها و ریشه زبان بالا رفته آمده (استعلاء) و سطح زبان با کام بالا حالت روی هم قرار گرفتن به خود می گیرد (اطباق)، هوای بازدم با ارتعاش تارهای صوتی (جهر) از یکی از دو کناره زبان (به استثنای سرزبان) با دندان های آسیای همان طرف، با حالت سایشی (رخوت) به تدریج

برخورد و جدا می شود (استطاله) و صدای حرف از میان آن به سوی کام بالا کشیده شده و به صورت درشت و پرحجم (تفخیم) تولید می گردد، از این رو «حرف ضاد»، دارای صفات: «جهر، رخوت، استعلاء، اطباق، استطاله و تفخیم» است؛ مانند: قَضْبًا، یَحْضُ.

«حرف ضاد» را «ضاد مُعْجَمه» و یا «ضاد منقوطه»، یعنی نقطه دار نیز می گویند در مقابل «حرف صاد» که به آن «صاد مهمله» و یا «صاد غیرمنقوطه» یعنی بدون نقطه گفته می شود.

«ضاد» را «أَصْعَبُ الحروف» یعنی: دشوارترین حرف و تلفظ آن را مشکل می دانند، از این رو کم هستند افرادی که آن را نیکو تلفظ کنند و تلفظ آن به صورت «دال درشت» صحیح نیست، این گونه تلفظ، از افرادی است که عرب اصیل

نبوده و حرف ضاد در زبانشان وجود ندارد.^۱

فقای شیعه «ملاک تلفظ صحیح حروف» را «نقل آن به صورت متواتر» دانسته‌اند، از این رو تنها «تلفظ صحیح ضاد» را «ضاد حجازی» می‌دانند که از: «بین کناره زبان و دندان‌های آسیا تلفظ می‌گردد» و تلفظ ضاد مصری که شبیه دال درشت است را صحیح ندانسته‌اند.^۲

ضِرسی

«ضِرسی»، در لغت به معنای: «سخت و ناهموار، دندان‌دار بودن» است. و در اصطلاح قرائت: «دندان‌های آسیا (أضراس) است که در تولید حرف ضاد، نقش اساسی دارند»، از این رو به «حرف ضاد»، «حرف ضِرسی» می‌گویند.

ضَمَّة

«ضَمَّة»، از کلمه «ضَمَّ»، به معنای: «یک بار به هم پیوستن» است. و در اصطلاح قرائت: «یکی از حرکات حروف (ُ) است که هنگام تلفظ آن، لب‌ها (یک بار) حالت به هم پیوستن به خود می‌گیرند». شکل ضمه «ُ»، از حرف واو گرفته شده است، چرا که صدای ضَمَّة عربی، متمایل به حرف واو است، و برای اینکه با حرف واو اصلی کلمه اشتباه نشود، آن را به شکل واو کوچک و روی حرف قرار داده‌اند، «و و ُ». «حرف دارای علامت ضمه» را «مضموم» می‌گویند.

ضَوَاحک

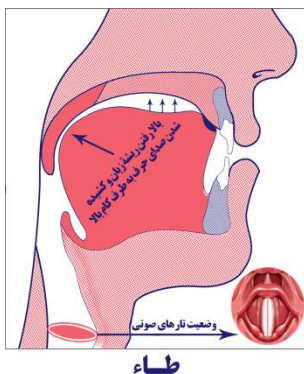
«ضَوَاحک»: (جمع ضاحکه) به معنای «خندان» است. و عبارت از: «دندان‌هایی است که هنگام خندیدن، نمایان می‌شوند» و در مجموع، چهار عدد هستند که در کنار دندان‌های آنیاب (نیش) قرار دارند؛ در فارسی به آنها «دندان‌های آسیای کوچک» گفته می‌شود.

۱. مکی بن ابی طالب (متوفای ۴۳۷ هـ)، الرعاية فی تجوید القراءة؛ ابو عمرو دانی (متوفای ۴۴۴ هـ)، التحدید فی الاتقان و التجوید؛ عبدالوهاب القرطبی (متوفای ۴۶۱ هـ)، الموضح فی التجوید؛ ابن الجزری (متوفای ۸۳۳ هـ)، النشر؛ محمود خلیل الحصری (متوفای ۱۴۰۱ هـ)، احکام قراءة القرآن الکریم.
۲. محمد بن مکی عاملی (شهید اول) (متوفای ۷۸۶ هـ)، الألفية فی فقه الصلاة الیومیة، ص ۵۹.

قسمت طاء

ط = طاء

حرف طاء «ط» شانزدهمین حرف از الفبای زبان عرب است. «حرف طاء»، از «حروف نطعی» است و مخرج آن: «بخش جلویی سطح زبان با لثه دندان‌های ثنایا و ابتدای برآمدگی کام بالا است». «هنگام تلفظ حرف طاء»: انتها و ریشه زبان بالا



آمده (استِعاله)، و سطح زبان با کام بالا حالت روی هم قرار گرفتن به خود می‌گیرد (اطباق)، هوای بازدم با ارتعاش تارهای صوتی (جَهر) به طرف کام بالا کشیده شده و به صورت درشت و پرحجم (تفخیم) پشت مخرج آن (بخش جلویی سطح زبان به لثه

دندان‌های ثنایا و ابتدای برآمدگی کام بالا می‌چسبد) حبس و با جدا شدن بخش جلویی سطح زبان از قسمت برآمدگی کام بالا (قلقله) با حالت انفجاری (شدّت) تولید می‌گردد؛ از این رو «حرف طاء»، دارای صفات «جَهر، شدت، استِعاله، اطباق و قلقله» است؛ مانند: بَطَش، وَلَا تُشْطِط.

«حرف طاء» را «طاء مُهمله» و «طاء غیر منقوطه» یعنی بدون نقطه نیز می‌گویند در مقابل «حرف ظاء» که به آن «ظاء معجمه» و «ظاء منقوطه» یعنی نقطه‌دار گفته می‌شود.

طواجن

«طواجن»، جمع (طاحنه) به معنای «آسیاب کننده» است. و عبارت از: «دندان‌های آسیای بزرگ است که در آسیاب کردن لقمه‌های غذا،

نقش اساسی دارند» و در مجموع، دوازده عدد هستند، در هر آرواره شش عدد که بعد از ضواحک (آسیای کوچک) قرار دارند.

طواسین

«طواسین»، نام سوره‌هایی است که با حروف مقطعه ﴿طس﴾ آغاز می‌شوند؛ و عبارتند از: سوره‌های «شُعرا، نمل و قصص».^۱

طول

«طول»، (ضد قصر) در لغت به معنای: «بلندی و درازی» است. و در اصطلاح قرائت: «کشش حروف مدی به اندازه حداکثر زمانی که جایز است».

حداقل مقدار کشش حروف مدی، دو حرکت (قصر) است که در ذات حروف مدی نهفته است و حداکثر زمان مجاز، شش حرکت (طول) است که بیشتر از آن را اجازه نداده‌اند. و بسیاری از علمای تجوید، از کشش پیش از حد مجاز نهی کرده‌اند.

طَوَّل

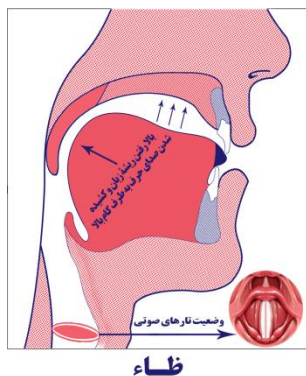
«طَوَّل» جمع طول، در لغت به معنای: «طولانی‌تر، بلندتر» است. «السَّبْعُ الطَّوَّل»: هفت سوره از قرآن (بعد از سوره حمد) که از همه طولانی‌تر است و عبارتند از: «بقره، آل عمران، نساء، مائده، انعام، اعراف و یونس».

۱. پژوهشی در تاریخ قرآن، ص ۱۰۵.

«قسمت طاء»

ظ = طاء

حرف طاء «ظ»، هفدهمین حرف از الفبای زبان عرب است. «حرف طاء» از «حروف لثوی» است و مخرج آن: «بین سرزبان و سردندان‌های ثنایای بالا است».



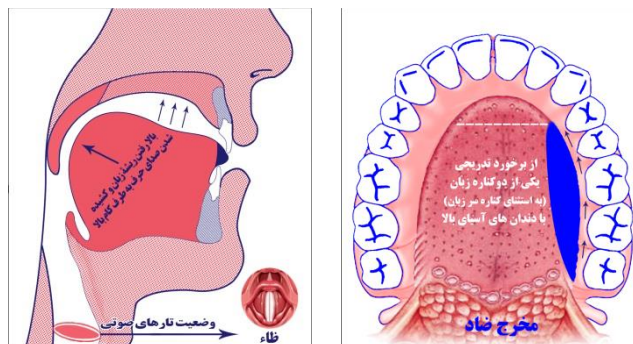
«هنگام تلفظ حرف طاء»: انتها و ریشه زبان بالا آمده (استِعلَاء) و سطح زبان با کام بالا حالت روی هم قرار گرفتن به خود می‌گیرد (اطباق)، هوای بازدم با ارتعاش تارهای صوتی (جَهر) و با حالت سایشی (رخوت) به طرف کام بالا کشیده شده و به صورت درشت و پرحجم (تفخیم) از فضای سرزبان و سردندان‌های ثنایا تولید می‌گردد، از این رو «حرف طاء»، دارای صفات: «جَهر، رخوت، استِعلَاء، اطباق و تفخیم» است؛ مانند: أَظْلَمَ، وَأَغْلُظَ.

«حرف طاء» را «ظاء مُعْجَمَه» و یا «ظاء منقوطة» یعنی نقطه دار نیز می‌گویند، در مقابل حرف «طاء» که به آن «طاء مُهْمَلَه» و یا «طاء غیرمنقوطة» یعنی بدون نقطه گفته می‌شود.

به «حرف طاء»، «ظاء مشاله» گفته می‌شود، «شُول»، به معنای: «بالا بودن» است. و چون حرف طاء دارای الفی است که روی آن قرار می‌گیرد، از این رو به آن «ظاء مشاله» گفته‌اند تا با حرف «ضاد» معجمه (نقطه دار) که بدون الف است، تمیز داده شود.^۱

۱. احکام قراءۃ القرآن، ص ۶۸.

یادسپاری: به علت شباهت دو حرف «ضاد» با «ظاء» در تلفظ^۱، با توجه به این که این دو حرف در تمامی صفات متضاد «جهر، رخوت، استعلاء و اطباق» با هم مشترک می باشند و به صورت درشت و پرحجم نیز ادا می شوند، باید دقت نمود تا هر حرف، درست از مخرج خود ادا شده و از یکدیگر تمیز داده شوند.



حرف «ضاد»، اضافه بر «تفاوت در مخرج» با حرف «ظاء»، دارای صفت «استطاله» است و در هنگام تلفظ آن، صدای حرف در فاصله میان ابتدا و انتهای کناره زبان و دندان های آسیای بالا امتداد می یابد و این امر باعث می شود تا سهم زمانی تلفظ حرف «ضاد» بیشتر از حرف «ظاء» باشد و به صورت نرم تر نیز ادا شود، مانند:

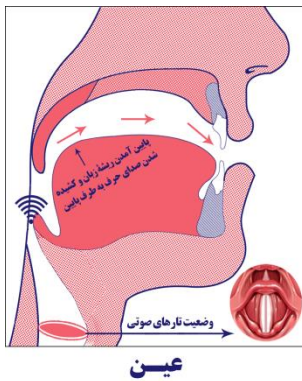
«ضَلَّ-ظَلَّ» - «نَضْرَةٌ-نَظْرَةٌ» - «نَاضِرَةٌ-نَاطِرَةٌ»

۱. طبق فتوای همه مراجع بزرگوار تقلید، اگر «ضاد» به صورت «ظاء» و یا برعکس تلفظ گردد، نماز باطل است. (عروة الوثقی، کتاب الصلاة، فصل فی القراءة، مسأله ۳۲ و ۳۷).

قسمت عین

ع = عین

حرف عین «ع»، هجدهمین حرف از الفبای زبان عرب است. «حرف عین»، از «حروف حَلَقی» و مخرج آن: «وسط حلق و در محلّ دریچه نای است».



«هنگام تلفظ حرف عین»: انتهای و ریشه زبان پایین آمده (استِفَال) و سطح زبان از کام بالا جدا می‌باشد (انْفِتَاح) دریچه نای به آرامی عقب کشیده شده و فضای حلق را تنگ می‌سازد، هوا با زدم با ارتعاش تارهای صوتی (جَهر) با حالت نیمه سایشی (بین الشدة و الرخاوة) به دیواره‌های حلق کشیده

شده و صدای حرف به طرف کام پایین کشیده شده و به صورت نازک و کم حجم (تَرْقیق) تولید می‌گردد؛ از این «حرف عین»، دارای صفات: «جَهر، توسط، استِفَال، انْفِتَاح، و تَرْقیق» است؛ مانند: نَعْبُدُ، یَدْعُ.

«حرف عین» را «عین مُهمله» و یا «غیرمنقوطة» یعنی بدون نقطه نیز می‌گویند، در مقابل حرف «غین» که به آن «غین مُعجمه» و یا «غین منقوطة» یعنی نقطه‌دار گفته می‌شود.

عَزَائِم

«عزائم»، (جمع عزیمه) در لغت به معنای: «اراده قوی، چیزی که انجام دادن آن لازم باشد» است.

«عَزَائِمُ السُّجُود»، عبارت است از: «سوره‌هایی که در آن، آیات سجده آمده است».

و برقاری و شنونده آن آیات، لازم است که برای خداوند سجده کرده و به تسبیح و حمد پروردگارشان پردازند، و این سجده واجب است و حتماً باید انجام پذیرد، در مقابل، آیات سجده دیگری است که برقاری و شنونده آن آیات، سجده کردن لازم و حتمی نیست بلکه مستحب است.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «الْعَزَائِمُ الَّتِي تَنْزِيلُ، وَحَمَّ السَّجْدَةِ، وَالنَّجْمَ وَاقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ، وَمَا عَدَاها فِي جَمِيعِ الْقُرْآنِ مَسْنُونٌ وَلَيْسَ بِمَفْرُوضٍ»^۱.

از حضرت صادق علیه السلام نقل شده که آن حضرت فرموده است: «عزائم عبارتند از: الَمْ تنزِيل، حَمْ سجده، اَلنَّجْم وَاقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ و سواي اين ها در تمامي قرآن مستحب است و واجب نمي باشد».

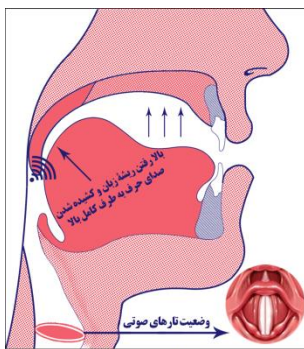
آیاتی که خواندن و شنیدن آنها سجده واجب دارند، عبارتند از:

- ۱- سوره سجده، آیه ۱۵، وقتی که به «وَلَا يَسْتَكْبِرُونَ» رسید؛
- ۲- سوره فصلت، آیه ۳۷، وقتی که به «إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ» رسید؛
- ۳- سوره نجم، آیه ۶۲ (آخر سوره) وقتی که به انتهای آیه رسید؛
- ۴- سوره علق، آیه ۱۹ (آخر سوره) وقتی که به انتهای آیه رسید.

قسمت غین

غ = غین

حرف غین «غ» نوزدهمین حرف از الفبای زبان عرب است.
 «حرف غین»، از «حروف حلقی» و مخرج آن: «ابتدای حلق (مرز بین حلق و دهان) است».



غین

«هنگام تلفظ حرف غین»: انتها و ریشه زبان بالا رفته (استِعالء) و سطح زبان از کام بالا جدا می باشد (انفِتاح) هوای بازدم با ارتعاش تارهای صوتی (جَهر) و با حالت سایشی (رخوت) از ابتدای حلق به طرف کام بالا کشیده شده و به صورت درشت و پرحجم (تفخیم) تولید می گردد، از این رو «حرف غین» دارای

صفات: «جَهر، رخوت، استِعالء، انفِتاح و تفخیم» است؛ مانند: اَغْفَرُ، اَفْرَغُ.

«حرف غین» را «غین مُعجمه» و یا «غین منقوטה» یعنی نقطه دار نیز می گویند، در مقابل «حرف عین» که به آن «عین مُهمله» و «عین غیرمنقوטה» یعنی بدون نقطه گفته می شود.

«غُنَّه»

«غُنَّه»، در لغت به معنای: «صدایی است که از مجرای بینی خارج می شود».

و در اصطلاح قرائت: «صدای همراه میم و نون است که هنگام تلفظ آنها از

مجرای بینی خارج می شود».

غُنَّه بر دو قسم است:

۱ - «غُنَّه اصلی (ذاتی)»: جزء جدایی ناپذیر دو حرف نون و میم است که بدون

آن، حرف نون و میم تحقق پیدا نمی‌کند، از این رو در تلفظ میم و نون ساکن، به ویژه در هنگام وقف، باید دقت شود که حتماً غُنة میم و نون، شنیده شود؛ مانند:

الرَّحِيمُ - الْعَالَمِينَ - نَسْتَعِينُ - وَلَا الضَّالِّينَ

۲ - «غُنة فرعی (عارضی)»: غُنة زائدی است که در هنگام ادغام یا اخفای نون و میم ساکن بر حرف عارض می‌شود و فرع بر اصل می‌باشد.
زمان غُنة، با توجه به حالات میم و نون، مختلف است.
«کمترین زمان غُنة»: در «میم و نون ساکن و متحرک» است که «غُنة اصلی» بوده و بدون آن، حرف میم و نون تحقق پیدا نمی‌کند.

«بیشترین زمان غُنة»: «هنگام مشدد بودن و یا ادغام و اخفای میم و نون ساکن» است که «غُنة زائد و فرعی» بوده و به اندازه دو حرکت در مجرای بینی جریان پیدا می‌کند؛ مانند: اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّعَالِ مُحَمَّدٍ.

نکته: بعضی افراد به جای غُنة فرعی نون و میم، صدای کوتاه نون و میم و یا صدای حرف قبل از آنها را می‌کشند و به این صورت می‌خوانند: اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَامِدٍ وَّعَالِ مُحَامِدٍ که صحیح نیست.

قسمت فاء»

ف = فاء

حرف فاء «ف»، بیستمین حرف از الفبای زبان عرب است.
«حرف فاء»، از «حروف شَفَوِی» و منخرج آن: «لب زیرین و سردندان‌های ثنایی بالاست».



«هنگام تلفظ حرف فاء»: انتها و ریشهٔ زبان پایین آمده (اِسْتِفَال) و سطح زبان از کام بالا جدا می‌باشد (اِنْفِتَاح)، هوای بازدم بدون ارتعاش تارهای صوتی (همس) به طرف کام پایین کشیده شده و به صورت نازک و کم حجم (تَرْقیق) از میان منخرج آن (لب زیرین و سردندان‌های ثنایا بالا) با حالت سایشی (رخوت) تولید می‌گردد، از این رو «حرف فاء»، دارای صفات: «همس، رخوت، اِسْتِفَال، اِنْفِتَاح و تَرْقیق» است. مانند: أَفْرَعُ، يَطْوُفُ.

فَتح

«فَتح»، در لغت به معنای: «گشودن و باز نمودن» است.
و در اصطلاح قرائت: «گشودن و باز نمودن دهان است، برای ادای حرف مفتوحی که بعدش الف آمده باشد».
و آن، هنگامی است که الف مدی به صورت خالص و بدون تمایل به حرفی دیگر، تلفظ گردد.

فَتح بر دو قسم است:

۱ - «فَتح شدید»: «نهایت گشودن دهان است در تلفظ حرف مفتوح»؛ که لهجهٔ

غیرعرب‌ها به ویژه ایرانیان است که در هنگام تلفظ صدای «آ»، همیشه آن را درشت و پرحجم ادا می‌کنند و در لهجه اصیل عرب و قرائت قرآن وجود ندارد. «فتح متوسط»: تلفظ فتحه است به صورت نازک و کم حجم، از این رو به آن، «ترقیق» نیز گفته‌اند، و بعضی در تقابل با اِماله، به آن «تفخیم» هم می‌گویند.

فَتْحَه

«فتح»، از کلمه «فتح»، به معنای: «یک بار گشودن» است. و در اصطلاح قرائت: «یکی از حرکات حروف «ـَ» است که هنگام تلفظ آن، لب‌ها (یک بار) حالت باز شدن به خود می‌گیرد». شکل فتحه «ـَ»، از حرف الف گرفته شده است، چرا که صدای فتحه عربی، متمایل به حرف الف است، و برای اینکه با حرف الف اصلی کلمه اشتباه نشود، آن را به شکل الف کوچک و مایل روی حرف قرار داده‌اند؛ «اَ اِ اِ» «حرف دارای علامت فتحه»، «مفتوح» می‌گویند.^۱

فَوَاصِل

«فَوَاصِل»، (جمع فاصله) در لغت به معنای: «جدا کننده دو چیز از یکدیگر» است. و در اصطلاح قرائت: «کلمه آخر آیه است». به آخر آیات «فَوَاصِل» گفته می‌شود، برای اینکه بین آیات قبل و بعد فاصله و جدایی می‌اندازد.^۲

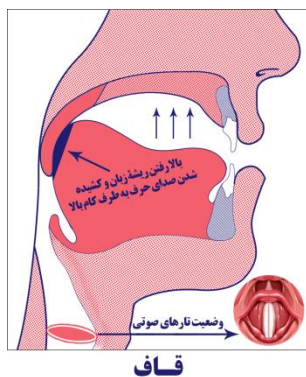
۱. النشر، ج ۲، ص ۲۷ و ۳۰.

۲. الاتقان، ج ۲، ص ۹۶.

«ت قاف»

ق = قاف

حرف قاف «ق»، بیست و یکمین حرف از الفبای زبان عرب است.
«حرف قاف»، از «حروف لَهوی» و مخرج آن: «انتها و ریشه زبان و ابتدای زبان کوچک است».



«هنگام تلفظ حرف قاف»: سطح زبان از کام بالا جدا می‌باشد (انفِتاح) و تنها ریشه و انتهای زبان است که بالا رفته (استِلاء) و به ابتدای زبان کوچک متصل و با جدا شدن از یکدیگر (قلقله) تارهای صوتی مرتعش شده (جَهر) و با حالت انفجاری (شِدّت) صدا به سوی کام بالا کشیده می‌شود و به صورت درشت و پرحجم (تفخیم) تولید می‌گردد؛ از این رو «حرف قاف»، دارای صفات: «جَهر، شِدّت، استِلاء، انفِتاح، قلقله و تفخیم» است؛ مانند: أَقَوْمٌ، فَلْيُنْفِقْ.

قَصْر

«قَصْر»، در لغت به معنای: «بازداشتن و کوتاهی» است.

و در اصطلاح قرائت: «ادای حروف مدّی است به طور طبیعی و بدون کشش اضافی».^۱

۱. کلمه «قصر»، اگر در برابر مدّ به معنای کشش اضافی حروف مدّی (مدّ غیر طبیعی) به کار برده شود، معنای آن: «ادای حروف مدّی به طور طبیعی و بدون کشش اضافی» است ولی بعضی وقت‌ها، کلمه «قصر» در برابر حروف مدّی (مدّ طبیعی) به کار برده می‌شود؛ در این صورت به معنای «عدم کشش حروف مدّی» خواهد بود؛ مانند «أُولَئِكَ، سَأُورِيكُمْ» که در بعضی از قرآن‌ها، زیر حرف واو مدّی، با خط ریز، کلمه قصر را نوشته‌اند، یعنی حروف مدّی را بدون کشش بخوانید؛ به این صورت: «أُولَئِكَ، سَأُورِيكُمْ».

قَلَقْلَه

«قَلَقْلَه»، در لغت به معنای: «اضطراب و جابه‌جا شدن» است.
و در اصطلاح قرائت: «جابه‌جایی مخرج و آشکار شدن صدای حرف است در هنگام سکون».

«پنج حرف دارای صفت قَلَقْلَه» هستند که در عبارت «قُطِبُ جَد» جمع گردیده است و به آنها «حروف مُقَلِّل» می‌گویند.

بعضی معتقدند که «حرف مُقَلِّل»، حرکت ضعیفی به خود می‌گیرند که صحیح نیست، و به گفته ابن الجزری: «عده‌ای خیال کرده‌اند که قَلَقْلَه، حرکت است در حالی که چنین نیست».^۱

این اشتباه به خاطر عدم تمیز دادن حرف ساکن مقلقل با حرف متحرک است. حرف ساکن غیر مقلقل از برخورد دو عضو دستگاه تکلم به وجود می‌آید ولی حرف ساکن مقلقل، مانند حرف متحرک از جدا شدن دو عضو دستگاه تکلم به وجود می‌آید ولی با این تفاوت که ساکن است و حرکتی همراه آن نمی‌باشد.

قَلَقْلَه دو قسم است:

۱ - «قَلَقْلَه کُبْرَى»: «قَلَقْلَه حرف مقلقل است در حالت وقفی»؛ مانند: وَلَا تُشْطِطْ.

۲ - «قَلَقْلَه صُغْرَى»: «قَلَقْلَه حرف مقلقل است در حالت وصلی»؛ مانند: أَطْرَافَهَا، وَلَا تُشْطِطْ وَاهْدِنَا.

قَطْع

«قَطْع»، در لغت به معنای: «بریدن و جدا کردن» است.

و در اصطلاح قرائت، به دو معنا آمده است:

نزد متأخرین، به معنای: «قطع صوت برای پایان دادن به قرائت است»؛

ولی نزد متقدمین، غالباً به معنای: «وقف کردن است».^۲

معنای دوم، از روایات ام‌السَّلمه (رضی الله عنهما) گرفته شده که شیوه قرائت پیامبر گرامی اسلام ﷺ را این گونه بیان کرده است: «كَانَ يَقْطَعُ قِرَاءَتَهُ آيَةَ آيَةٍ».

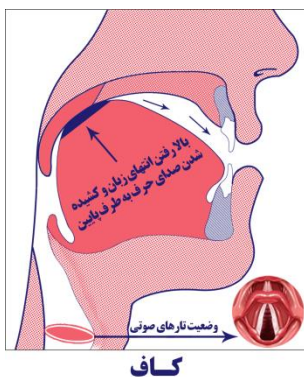
۱. النشر، ج ۱، ص ۲۰۳.

۲. النشر، ج ۱، ص ۲۳۹.

«قمت کاف»

ک = کاف

حرف کاف «ک» بیست و دومین حرف از الفبای عرب است.
 «حرف کاف»، از «حروف لَهوی» و مخرج آن: «انتهای زبان و انتهای زبان کوچک و بخشی از نرم کام مجاور است».



«هنگام تلفظ حرف کاف»: سطح زبان از کام بالا جدا می‌باشد (انفتاح)، ریشهٔ زبان پایین است (استفال)، انتهای زبان، کمی جلوتر از ریشهٔ زبان بالا رفته^۱ و به انتهای زبان کوچک و بخشی از نرم کام مجاور آن، متصل و با جریان هوای بازدم بدون ارتعاش تارهای صوتی (همس)، با حالت انفجاری

(شدت) صدا به سوی کام پایین کشیده شده و به صورت کم حجم (ترقیق) تولید می‌گردد؛ از این رو «حرف کاف»؛ دارای صفات: «همس، شدت، استفال، انفتاح و ترقیق» است؛ مانند: أَكْبَرُ، مَنْ يُشْرِكُ.

۱. ملاک در استعلاء، ریشهٔ زبان است و بقیهٔ اجزای زبان، نقشی در این صفت ندارند؛ برای نمونه: در تلفظ سه حرف «خ، غ، ق»، تنها ریشهٔ زبان است که بالا می‌آید ولی در حرف «کاف»، تنها انتهای زبان (قبل از ریشهٔ زبان)، بالا می‌آید و ریشهٔ زبان، پایین می‌ماند؛ از این رو جزء حروف مستعلیه به شمار نمی‌روند.

محمد مرعشی (متوفای ۱۱۴۵ هـ) در رابطه با خروج حرف کاف از حروف مستعلیه، استدلال می‌کند: «أَنَّ الْمُعْتَبَر فِي الِاسْتِعْلَاءِ فِي اصْطِلَاحِهِمْ، اسْتِعْلَاءُ أَقْصَى اللِّسَانِ، سِوَاءَ اسْتَعْلَى مَعَهُ بَقِيَّةُ اللِّسَانِ أَمْ لَا ... وَالْكَاف لَا يَسْتَعْلَى بِهَا إِلَّا مَا بَيْنَ أَقْصَى اللِّسَانِ وَوَسْطِهِ» (جهل المقل، ص ۱۴).

«کسرة»، از کلمه «کسر»، به معنای: «یک بار شکسته شدن» است.

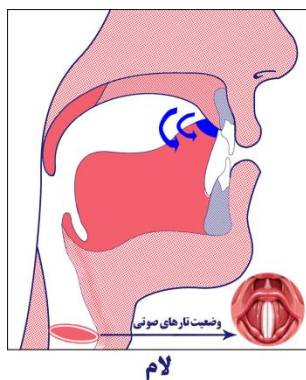
شکل کسره «ِ» از حرف یاء گرفته شده است، چرا که صدای کسره عربی، متمایل به حرف یاء است، و برای اینکه با حرف یاء اصلی کلمه اشتباه نشود، آن را به شکل یای غیر آخر و بدون نقطه (ـَ) زیر حرف قرار داده‌اند، شکل کسره نخست دارای دندانه بود، به خاطر کثرت کاربرد و اختصار، دندانه آن را حذف کردند؛ «یَ یِ یُ یُ».

«حرف دارای علامت کسره» را «مکسور» می‌گویند.

قسمت لام

ل = لام

حرف لام «ل»، بیست و سومین حرف از الفبای زبان عربی است.
 «حرف لام»، از حروف «ذَلَقِ یا ذَوَلَقِ» است، و مخرج آن: «دو طرف سرزبان با لثه دندان‌های (ثنايا، رباعیات، انیاب و ضواحک) است».



«هنگام تلفظ حرف لام»: انتها و ریشه زبان پایین آمده (استِفَال) و سطح عقبی زبان از کام بالا جدا می‌باشد (انْفِتَاح) و دو طرف سرزبان با لثه دندان‌های مقابل بالا (ثنايا، رباعیات،؛ انیاب و ضواحک) متصل می‌گردد، و صدای حرف با حالت نیمه سایشی (توسط) از دو کناره باقیمانده زبان (انحراف) همراه با ارتعاش تارهای صوتی (جَهر) به

طرف پایین کشیده شده و به صورت نازک و کم حجم (تَرْقیق) تولید می‌گردد، (به استثنای لام جلاله «الله» که اگر قبلش حرف مفتوح یا مضمومی باشد، صدا به طرف کام بالا کشیده شده و به صورت درشت و پرحجم (تَغلیظ) تلفظ می‌گردد).
 از این رو «حرف لام»، دارای صفات: «جَهر، تَوسط، اِسْتِفَال، اِنْفِتَاح، انحراف و تَرْقیق» است؛ مانند: وَالْقَمَرِ وَلِیْمِلْ.

لثه = لَثَوِی

«لثه»، در لغت به معنای: «گوشت بیخ دندان، پایه دندان» است.
 سه حروف «ثاء، ذال و ظاء» را به جهت نزدیک بودن مخرج آنها به لثه

دندان‌های بالا (هرچند سرزبان، مستقیماً به لثه‌ها برخورد نمی‌کند)، «حروف لثوی» می‌گویند.

«حروف لثوی»، یعنی: «حروف یَخْرُجُ مِنْ قُرْبِ اللَّثَّةِ».

«نام‌گذاری اشیاء به نام شیء نزدیک آن» در عرف عرب متداول است، از این‌رو گفته‌اند: (الْعَرَبُ تُسَمِّي الشَّيْءَ بِمَا جَاوَرَهُ).

لَحْن

«لَحْن»، (با سکون حاء) دارای معانی مختلفی است؛ از جمله:

۱. «اللَّحْنُ فِي الْكَلَامِ»، به معنای: «خطا و اشتباه در تلفظ کلمات است»؛

معنای اصطلاحی آن عبارت است از: «خطا و اشتباه در قرائت قرآن است».

لَحْن، نزد علمای تجوید بر دو قسم است:

الف. «لَحْن جَلِيٌّ»: «خطا و اشتباهی است که به ساختار کلمات آسیب برساند و

باعث تغییر معنا و یا اعراب کلمات گردد».

مانند: عدم تلفظ صحیح حروف و رعایت نکردن صفات ذاتی و ممیزه و یا

تغییر حالتی که معنای کلمه را تغییر دهد؛ مثل حرکت فتحه تاء «أَنْعَمْتُ عَلَيْهِمْ»

به ضمه «أَنْعَمْتُ عَلَيْهِمْ».

به این نوع از خطا و اشتباه را «لَحْن جَلِيٌّ» می‌گویند، زیرا خطای آشکاری است

که همگان، متوجه اشتباه بودن آن می‌شوند.

ب. «لَحْن خَفِيٌّ»: «خطا و اشتباهی است که به ساختار کلمات، آسیب

نمی‌رساند ولی از فصاحت و زیبایی آن می‌کاهد».

مانند عدم رعایت غُنة‌ها، مدهای عارضی، تفخیم و ترقیق حروف، ادغام با

غُنة و بدون غُنة که تغییری در معنای کلمات به وجود نمی‌آورد.

به این نوع از خطا و اشتباه، «لَحْن خَفِيٌّ» می‌گویند؛ زیرا خطایی نیست که برای

همه، معلوم و آشکار باشد و تنها متخصصین فَنّ، متوجه آن می‌شود.

۲. «لَحْنُ الْكَلَامِ» به معنای: «آواز، آهنگ و لهجه است»؛ و به فحوا و مفهوم کلام

(حالتی از سخن گفتن) نیز «لَحْن» گفته می‌شود.

لحن، گاهی در رابطه با آهنگ و لهجه حرکات و حروف مدّی (صداهاى کشیده) است؛ وزمانی در رابطه با حالتی از سخن گفتن (فحوا و مفهوم کلام) می باشد؛ مانند لحن و آهنگ جمله خبری و یا استفهامی و تعجّبی و ... که هر یک، حالت گفتار مخصوص به خود را دارند. برای نمونه: در فارسی، جمله «علی آمد» را، هم می توان با آهنگ و حالت گفتار خبری بیان، و هم می توان با آهنگ و حالت گفتار تعجّبی و یا استفهامی تلفظ کرد.

در زبان عربی و قرآن نیز چنین است؛ برای نمونه: عبارت «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ»^۱ را هم می توان با آهنگ و حالت گفتار خبری ادا نمود و هم با آهنگ و حالت گفتار استفهام انکاری که در این صورت، دو معنای متضاد از این عبارت، فهمیده خواهد شد.

سفارش و تأکید بر قرائت قرآن با لحن عربی

قرآن کریم به زبان عربی نازل شده است: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»^۲.

اگر قرائت قرآن، اضافه بر رعایت قواعد تجوید، همراه با لحن عربی و صدای نیکو باشد، تأثیر فراوانی در روح و روان آدمی خواهد داشت، چرا که یکی از معجزات قرآن، لحن و آهنگ دلنشین آن است. از این رو در روایات اسلامی، سفارش شده که قرآن را به صورت عربی آن، فرا بگیرید و با صدای نیکو بخوانید. امام صادق علیه السلام نقل می کند که پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرموده است: «تَعَلَّمُوا الْقُرْآنَ بِعَرَبِيَّتِهِ»^۳، «قرآن را به صورت عربی آن، فرا بگیرید».

و در روایت دیگر می فرماید: «أَقْرَأُوا الْقُرْآنَ بِالْحَنِ الْعَرَبِ وَأَصْوَاتِهَا»^۴، «قرآن را با آهنگ و لهجه عربی بخوانید».

۱. حمد/ ۵، «(خداوند!) تنها تو را می پرستیم و تنها از تو یاری و کمک می خواهیم».

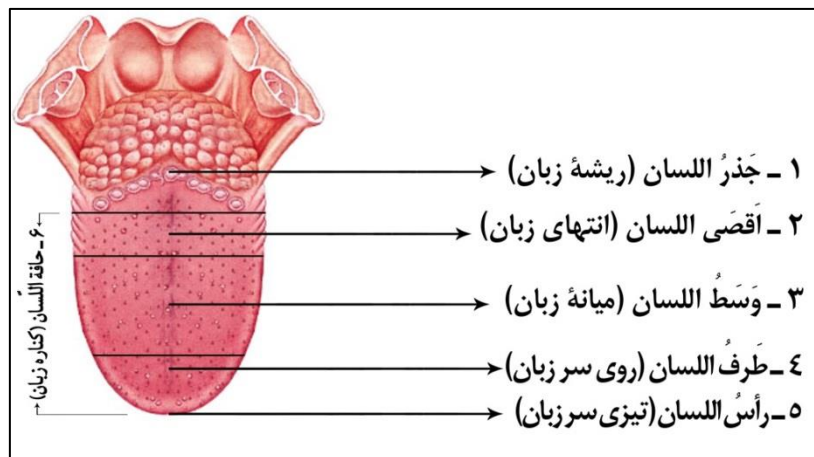
۲. سورة يوسف عليه السلام / آیه ۲، «همانا ما (آن) را به صورت قرآن (و به زبان) عربی فرو فرستادیم تا شاید شما (به خوبی) درک کنید (و بیندیشید)».

۳. ابن بابویه، معانی الأخبار، ص ۳۴۵؛ وسائل الشیعة، کتاب الصلاة، أبواب قراءة القرآن و لوفی غیر الصلاة، باب ۳۰، حدیث ۱، ج ۶، ص ۲۲۰.

۴. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، کتاب فضل القرآن، باب ترتیل القرآن بالصوت الحسن باب ترتیل القرآن بالصوت الحسن، ج ۲، ص ۶۱۴.

لسان

«لسان»، در لغت به معنای: «زبان» است.
و در اصطلاح قرائت: «بخش‌های مختلف زبان که در تلفظ حروف نقش دارند». بخش‌های مختلف زبان (قسمت متحرک اندام گفتاری) عبارتند از:



لین

«لین» در لغت به معنای: «نرمی و روانی» است.
و در اصطلاح قرائت: «نرم و آسان تلفظ شدن حرف است از مخرجش». «حروف دارای صفت لین» را «لینه» می‌گویند و دو حرف واو و یای ساکن ماقبل مفتوح (وَوَی) می‌باشند و ویژگی آنها، روان و کشش پذیر بودن می‌باشد؛ مانند: غَدَوْتُ، أَيْدِيَهُمْ.
«حروف مدّی» نیز نرم و روان، همراه با مدّ و کشش حرکات تلفظ می‌شوند، از این رو به آنها «حروف مدّولین» گفته می‌شود؛ مانند: ءَاتُونِي، نُوحِيهَا.

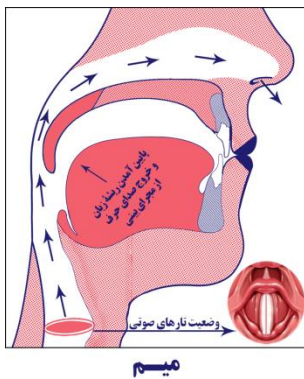
لَهَاء - لَهَوِي

«لَهَاء»، در لغت به معنای: «زبان کوچک است که در بیخ حلق قرار دارد». «دو حرف قاف و کاف» را «حروف لَهَوِي» می‌گویند، به دلیل نقشی که زبان کوچک (لَهَاء) در تولید این دو حرف دارد.

قسمت میم

م = میم

حرف میم «م»، بیست و چهارمین حرف از الفبای زبان عرب است.
 «حرف میم»، از «حروف شفوی» است و مخرج آن: «قسمت بیرونی لب‌ها است که به هم متصل می‌گردد».



«هنگام تلفظ حرف میم»: انتها و ریشهٔ زبان پایین آمده (استِفَال) و سطح زبان از کام بالا جدا می‌باشد (انْفِتَاح)، قسمت بیرونی لب‌ها به هم متصل، هوای بازدم با ارتعاش تارهای صوتی (جَهر) از مجرای بینی (عُنَّة) با حالت نیمه‌سایشی (توسط) به صورت نازک و کم حجم (تَرْقیق)، خارج می‌گردد؛ از این رو «حرف میم»، دارای صفات: «جَهر، توسط، استِفَال، انْفِتَاح، عُنَّة و تَرْقیق» است؛ مانند: اَمْثَالُهَا، يُمَدِّدُكُمْ.

مَثْنِین (مَثْنُون)

«مَثْنِین و مَثْنُون»، جمع «مَثْنَه»، به معنای: «صد» است، و شامل سوره‌هایی است که حدود صد آیه (یا کمی بیش‌تر یا کمتر) باشند.
 شاخصهٔ «مَثْنِین»، که در همهٔ کتاب‌های تفسیری و علوم قرآن آمده، همان است که ذکر شد اما در رابطه با تعداد آنها اختلاف است.
 بعضی آن را بعد از سوره‌های طوال تا سوره‌های مَثْنِی ذکر کرده‌اند.^۱

۱. مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۴؛ البرهان فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۳۰۸.

و گروهی دیگر، بعد از سوره‌های طوال تا سوره مؤمنون (که چهارده سوره می‌شود).^۱
و بعضی آن‌ها را هفت سوره می‌دانند، از سوره اسراء (بنی اسرائیل) تا مؤمنون.^۲

مَثَانِي

در رابطه با «مَثَانِي»، اقوال مختلف است.

بعضی آن را جمع «مَثْنِي» به معنای «دومی» دانسته‌اند و گفته‌اند شامل سوره‌هایی می‌شود که در مرتبه دوم، بعد از سوره‌های طوال و قبل از سوره‌های مُفَصَّل قرار دارند (طوال، مَثْنِي، مَثَانِي).^۳

و مشهور همین است به قرینه روایت مشهوری که شیعه و سنی از پیامبر گرامی اسلام ﷺ نقل کرده‌اند: «أُعْطِيَ السُّورُ الطُّوَالَ مَكَانَ التَّوْرَةِ وَأُعْطِيَ الْمَثْنِي مَكَانَ الْإِنْجِيلِ وَأُعْطِيَ الْمَثَانِي مَكَانَ الزَّبُورِ وَفُضِّلَتْ بِالْمَفْصَّلِ ثَمَانِ وَسِتُونَ سُورَةً...».^۴
و بعضی دیگر، آن را جمع «مَثْنِي» به معنای «مُكَرَّر» گرفته‌اند و به قرینه آیه ﴿كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِي﴾^۵ و شامل همه سوره‌های قرآن دانسته‌اند، یعنی مباحث قرآن، از داستان‌ها، مواظ و اندرزاها و... به صورت مکرر بیان شده، اما این تکرار هرگز ملالت‌آور نیست، بلکه شوق‌انگیز و نشاط‌آفرین است.^۶

مَخْرَج

«مخرج»، در لغت به معنای: «مَحَلَّ خُرُوج، مَحَلَّ بِيْرُون آمدن» است.

و در اصطلاح قرائت: «مکان تولید یا محل تلفظ حرف است».

«مخارج حروف» بر دو دسته است:

۱. «مخارج عام»: «مکان‌هایی هستند که در برگیرنده یک یا چند مخرج

می‌باشند» و به آن «موضع» نیز گفته می‌شود و شامل پنج مخرج کلی است.

۱. پژوهشی در تاریخ قرآن، ص ۱۰۱، به نقل از ابوالفتح.

۲. مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۶.

۳. الاتقان، ج ۱، ص ۶۵؛ التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۲۰.

۴. اسو کافی، ج ۲، ص ۶۰۲، ح ۱۰.

۵. زمر/۲۳.

۶. مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۴؛ الاتقان، ج ۱، ص ۶۵؛ تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص ۴۳۲.

۲. «مخارج خاص»: «مکان‌هایی است که در برگیرنده تنها یک مخرج می‌باشند» و تعداد آنها بنابر قول مشهور «هفده مخرج» است و هر مخرج، محلّ تولید یک تا سه حرف می‌باشد.

مَدّ

«مَدّ»، در لغت به معنای: «زیادت، افزونی و کشش» است. و در اصطلاح قرائت: «کشش صوت در حروف مدّی است بیش از مقدار طبیعی»^۱. حروف مدّی، حروفی هستند که بعد از حرکات همجنس خود قرار می‌گیرند و باعث دو برابر مد کشش حرکات قبل از خود می‌شوند، و این مقدار مدّ، در ذات و طبیعت حروف مدّی نهفته است و بدون آن، مدّی وجود نخواهد داشت؛ مانند: ءَاثُونِي.

بعضی وقت‌ها (به خاطر عوامل لفظی یا معنوی) لازم است، کشش حروف مدّی، از مقدار طبیعی و ذاتی آن، بیشتر شود که در اصطلاح قرائت به آن: «مَدّ غیرطبیعی، عارضی و فرعی» می‌گویند.

مَدّ در روایات اسلامی

ثقة الاسلام، کلینی از محمد بن جعفر و او از پدرش امام جعفر صادق علیه السلام نقل می‌کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درباره پرستو و چلچله نیک سفارش کردند، چرا که آنها مأنوس‌ترین پرندگان نسبت به مردم هستند؛ در ادامه، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: می‌دانید وقتی که می‌گذرد و آواز می‌خواند، چه می‌گوید؟ می‌گوید: ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ...﴾ تا اُمّ الکتاب (یعنی سوره حمد) را خواند و هنگامی که آخر آوازش می‌رسد، می‌گوید ﴿وَلَا الضَّالِّينَ﴾، (سپس امام صادق علیه السلام

۱. کلمه «مَدّ»، اگر در برابر حروف مدّی به کار برده شود، معنای آن: «کشش اضافی حروف مدّی» است؛ ولی بعضی وقت‌ها کلمه «مَدّ» در برابر حرکات (فتحه، کسره، ضمه) به کار برده می‌شود؛ در این صورت به معنای «کشش حرکات به اندازه دو حرکت» خواهد بود؛ مانند «بَاؤُ، دَاؤُ» که در بعضی از قرآن‌ها، زیر حرف واو مضمومه با خط ریز، کلمه مدّ را نوشته‌اند، یعنی حرکت ضمه را باید مدّ داد تا واو مدّی تولید شود؛ به این صورت: «بَاؤُ، دَاؤُ».

در ادامه، فرمودند: «مَدَّ بِهَا رَسُولُ اللَّهِ صَوْتَهُ ﴿وَلَا الضَّالِّينَ﴾»؛ پیامبر خدا ﷺ صدایش را در ﴿وَلَا الضَّالِّينَ﴾ مدّ می‌داده است.^۱ (یعنی الف مدّی آن را با مدّ و کشش بیشتر می‌خواندند).

ابن الجزری می‌نویسد: «مردی نزد ابن مسعود قرآن می‌خواند (تا از صحت قرائت خود مطمئن شود) هنگام قرائت ﴿إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ﴾^۲ آن را بدون «مدّ» خواند، ابن مسعود گفت: پیامبر خدا ﷺ برای من این چنین نخوانده است. آن مرد پرسید: آن حضرت برای شما چگونه خوانده است، ای ابا عبد‌الرحمان؟ ابن مسعود در جوابش گفتند: آن حضرت برای من، این گونه خوانده است ﴿إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ﴾ و آن را (یعنی کلمه «فُقَرَاءِ» را) مدّ داد، پس شما هم آن را مدّ بدهید.^۳

سنن نسائی از قتاده نقل می‌کند از انس بن مالک پرسیدم که قرائت رسول خدا ﷺ چگونه بود؟ در جواب گفتند: «كَانَ يَمُدُّ صَوْتَهُ مَدًّا».^۴

بخاری از قتاده نقل می‌کند که: از انس بن مالک پرسیده شد که قرائت رسول خدا ﷺ چگونه بود؟ در جواب گفت: «كَانَ مَدًّا ثُمَّ قَرَأَ ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ يَمُدُّ بِ﴿بِسْمِ اللَّهِ﴾ وَيَمُدُّ بِ﴿الرَّحْمَنِ﴾ وَيَمُدُّ بِ﴿الرَّحِيمِ﴾؛ قرائت آن حضرت با «مدّ» بود، سپس بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ را قرائت کرد (و توضیح داد) مدّ می‌داد به «اللّه» و مدّ می‌داد به «الرَّحْمَنِ» و مدّ می‌داد به «الرَّحِيمِ».^۵

با بررسی روایات مذکوره در می‌یابیم که دو روایت اخیر (که انس بن مالک از پیامبر گرامی اسلام ﷺ نقل کردند) در رابط با حروف مدّی است که دارای مدّ طبیعی (به اندازه دو حرکت) هستند و متأسفانه بیشتر مردم به خاطر عجله و سرعت در گفتار، به اندازه دو حرکت نمی‌آورند، امری که در گفتار روزمره مردم

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، کِتَابُ الصَّيْدِ، بَابُ الْخُطَافِ، حدیث ۲، ج ۶، ص ۲۲۳.

۲. توبه: آیه ۶۰.

۳. ابن الجزری، النشر فی قراءات العشر، ج ۱، ص ۳۱۵.

۴. سنن نسائی، کتاب الافتتاح، باب مَدِّ الصَّوْتِ بِالْقِرَاءَةِ، ج ۲، ص ۱۷۹؛ طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۵۶۹ (ذیل آیه ۴ سورة مَزَلَم).

۵. صحیح بخاری، فضائل القرآن، باب مَدِّ الْقِرَاءَةِ، حدیث ۱۷۰۱، ج ۳، ص ۲۳۴.

متداول و معمول است؛ از این رو پیامبر گرامی اسلام ﷺ روی آن تأکید بیشتری می فرمودند تا مردم، قرآن را مانند گفتار روزانه، با عجله و شتاب نخوانند بلکه آن را به صورت ترتیل و شمرده قرائت کنند و بین حرکات و حروف مدّی از نظر زمانی فرق بگذارند.

اما در دو روایت اول و دوم که تنها روی مدّ کلمات «وَلَا الضَّالِّينَ» و «لِلْفُقَرَاءِ» تأکید داشتند و کاری به دیگر حروف مدّی موجود در آیه نداشتند، نشانگر این است که مراد از «مدّ» در این دو کلمه، «مدّ غیر طبیعی» می باشد یعنی اضافه بر مدّی که در دیگر حروف مدّی به طور طبیعی وجود دارد، پیامبر گرامی اسلام ﷺ آنها را بیشتر از حالت طبیعی (که دو حرکت است)، مدّ و کشش می داده است.

مدّ در فتوای فقهای بزرگوار شیعه

فتاوی فقهای بزرگوار شیعه در رابطه با «مدّ غیر طبیعی» مختلف است؛ بعضی، فتوا به «وجوب مدّ متصل و لازم» داده اند؛^۱ گروهی رعایت «مدّ متصل را احتیاط مستحب»^۲ و مد «لازم» را «واجب» دانسته اند و بعضی دیگر فرموده اند: «بهتر آن است که با مدّ خوانده شود».^۳ و گروهی دیگر فتوا داده اند که باید مدّ واجب و لازم را رعایت کنند و چنانچه به دستوری که گفته شد، رفتار نکنند، احتیاط آن است که نماز را تمام کند و دوباره بخواند.^۴

باتوجه به مطالب ذکر شده، شکی باقی نمی ماند که مسئله «مدّ فرعی» از صدر اسلام تاکنون در قرائت قرآن کریم مطرح بود و هست؛ از این رو عقل سلیم حکم می کند در مواردی که مدّ آن، نزد علمای ادبیات و تجوید، اجماعی است و باید از مقدار طبیعی آن، بیشتر مد و کشش داده شود تا اگر واقعیتی به نام «مدّ فرعی» وجود داشت، انسان به وظیفه شرعی خود عمل کرده به ویژه در رابطه با مدّ لازم در

۱. رساله عملیه حضرت آیت الله بهجت رحمه الله، مسئله ۸۲۵؛ حضرت آیت الله سیستانی، تنها در مدّ لازم (و لا الضّالّین) فتوا به وجوب داده اند، مسئله ۹۸۹.

۲. رساله عملیه حضرت آیت الله وحید خراسانی، مسئله ۱۰۱۲.

۳. رساله عملیه حضرت امام خمینی رحمه الله، مسئله ۱۰۰۳.

۴. توضیح المسائل با فتوای سیزده نفر از مراجع معظم تقلید (خوئی، گلپایگانی، صافی و نوری همدانی).

﴿وَلَا الضَّالِّينَ﴾ که روایت از امام صادق علیه السلام در باء آن نقل گردیده است و بعضی از علماء و مراجع تقلید نیز به وجوب شرعی و یا احتیاط واجب، حکم داده‌اند.

اقسام مدّ، به ترتیب حروف الفبا:

۱. مدّ اصلی = مدّ ذاتی و طبیعی

«مدّ اصلی»: «مدّی است که قوام حروف مدّی به آن باشد»^۱ و بدون آن، حروف مدّی تحقق نمی‌یابد و بعد از آن، سبب مدّ (همزه و سکون) نیامده باشد؛ مانند:

أُوتِينَا بدون مدّ می‌شود: أُتِنَ

و به آن، «مدّ ذاتی و طبیعی» نیز گفته می‌شود.

۲. مدّ بدل = مدّ طبیعی

«مدّ بدل»: «حروف مدّی در اصل همزه ساکن بوده و براساس قاعده اجتماع همزین، تبدیل به حروف مدّی می‌شوند»؛ مانند:

ءَأْمَنَ = ءَأْمَنَ إِئْمَانٌ = إِئْمَانٌ أُوتُوا = أُوتُوا

«مدّ بدل»، در حکم «مدّ اصلی و طبیعی» است، تنها در قرائت «نافع به روایت ورش» به مقدار «۲، ۴ و ۶ حرکت» خوانده شده است.

۳. مدّ تَبْرُئَه

«مدّ تَبْرُئَه»: «مدّ ﴿لَا﴾ ی نفی جنس به مقدار چهار حرکت است» که در قرائت حمزه آمده است؛ مانند: ﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ﴾.

«مدّ تَبْرُئَه»: از انواع مدّ معنوی است.

۴. مدّ تعظیم

«مدّ تعظیم»: «مدّ ﴿لَا﴾، زمانی که قبل از ﴿إِلَه﴾ قرار بگیرد؛ مانند: ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ﴾.

«مدّ تعظیم»: در حکم «مدّ منفصل» است، ولی کسانی که مدّ منفصل را به «قصر» خوانده‌اند در چنین مواردی، به «توسط» می‌خوانند؛ و هدف از آن، تأکید و نفی خدایان دروغین است، از این رو به آن، «مدّ مبالغه» نیز گفته می‌شود.^۲

۱. قواعد التجوید، ص ۲۹.

۲. النشر، ج ۱، ص ۳۴۴.

۵. مَدِّ تَمَكِين = مَدِّ فَرَعِي

«مَدِّ تَمَكِين»: «مَدِّ اضافی (بیش از مقدار طبیعی) است که تلفظ حرف ساکن و همزه را امکان پذیر می کند».

و شامل همه «مَدِّهای فرعی» می شود.

تلفظ حرف ساکن و همزه، بعد از حروف مَدِّی، سخت و مشکل است، با مَدِّ اضافی، تلفظ حرف ساکن و همزه، امکان پذیر می شود، از این رو به آن «مَدِّ تَمَكِين» می گویند، یعنی «مَدِّ امکان پذیرکننده».^۱

۶. مَدِّ ثَابِت = مَدِّ لَازِم

«مَدِّ ثَابِت»: «مَدِّی است که سبب آن، سکون ثابت باشد». در مقابل «مَدِّ عارض» که سبب آن، «سکون عارض» است.

۷. مَدِّ جَائِز = مَدِّ مَنفَصِل و مَدِّ عَارِض

«مَدِّ جَائِز»: «مَدِّی است که در کشش اضافی آن، اتفاق نظری وجود ندارد»؛ در مقابل «مَدِّ متصل» و «مَدِّ لازم» که در کشش اضافی آنها، اتفاق نظر است که به آنها «مَدِّ واجب» گفته می شود.

۸. مَدِّ حَجَز

«حَجَز»، در لغت به معنای: «منع کردن، میان دو چیز قرار گرفتن» است.

و در اصطلاح قرائت به دو معنا آمده است:

الف. «مَدِّ حَجَز»: «مَدِّی که برای رفع التقاء ساکنین است» و این مَدِّ در واقع مانع از رسیدن دو ساکن می شود.^۲

در زبان عرب، التقاء ساکنین، جایز نیست، اگر بعد از حروف مَدِّی (که ذاتاً ساکن هستند) حرف ساکن ثابتی (سکون ذاتی) قرار گیرد، التقاء ساکنین پیش می آید، برای رفع التقاء ساکنین، حرف مَدِّی را بیشتر می کشند، و این کشش اضافی، مانع از رسیدن دو ساکن به یکدیگر می کند، از این رو به آن «مَدِّ حَجَز» می گویند، مانند: **ءَالَان، ضَالَيْنَ**.

۱. ابن الجزری، التمهید فی علم التجوید، ص ۶۸.

۲. قواعد التجوید، ص ۲۹.

و مشهور بین قراء، از «مَدَّ حَجَزَ»، همین است.

ب. «مَدَّ حَجَزَ»: «اضافه کردن الف است بین دو همزه‌ای که پشت سرهم آمده باشد»؛ مانند: «أَنْذَرْتَهُمْ، أَوْ نَبَّيْتُكُمْ، إِذَا».

در چنین مواردی، بعضی از قراء، همزه اول را با الف مدّی (به اندازه مدّ طبیعی) خوانده‌اند، تا این الف، مانع از رسیدن دو همزه به یکدیگر گردد، به این شکل:

«أَنْذَرْتَهُمْ، أَوْ نَبَّيْتُكُمْ، إِذَا».

(حجَز = مانع شدن و میان دو چیز واقع شدن) و به آن «مَدَّ فَاصل» نیز می‌گویند، زیرا این الف، بین دو همزه فاصله انداخته است، ولی مشهور قراء، این نوع از مدّ را قبول ندارند.^۱

۹. مَدَّ ذاتی = مَدَّ اصلی و طبیعی

«مَدَّ ذاتی»: «همان مَدَّ اصلی است که در ذات حروف مدّی نهفته است و بدون آن، مَدَّ تحقق پیدا نمی‌کند».

۱۰. مَدَّ صِلَه = صِلَه

«مَدَّ صِلَه»: «مدّی است که بر اثر اشباع حرکت حرف به وجود می‌آید».

۱۱. مَدَّ طبیعی = مَدَّ جایز

۱۲. مَدَّ عارض

«مَدَّ عارض»: «مدّی است که سبب آن سکون عارضی یا ادغام کبیر باشد».

و از نوع مَدَّ جایز است.

مَدَّ عارض بر دو قسم است:

الف. «مَدَّ عارض به سبب ادغام»: «سبب مَدَّ، سکونی است که بر اثر ادغام کبیر، عارض شده باشد»؛ مانند: «الرَّحِيمَ مَالِكٍ»^۲ که مَدَّ آن به قصر، توسط و طول جایز است.

۱. النشر، ج ۱، ص ۳۵۳.

۲. در اصل «الرَّحِيمَ مَالِكٍ» بوده، نخست میم «الرَّحِيمِ» را ساکن کرده‌اند تا زمینه ادغام به وجود بیاید و سپس دو میم را در یکدیگر ادغام کرده‌اند (ادغام کبیر).

ب. «مَدّ عارض به سبب وقف»: «سبب مَدّ، سکونی است که بر اثر وقف، عارض شده باشد»؛ مانند: «الرَّحِيمُ» که مَدّ آن به قصر، توسط و طول جایز است.^۱

۱۳. مَدّ عارضی (مَدّ عَرَضِی)

«مَدّ عارضی»: «مَدّی است که به خاطر همزه و سکون، عارض بر حروف مَدّی می‌گردد».

در مقابل «مَدّ ذاتی» که مَدّ در ذات حروف نهفته بود.

۱۴. مَدّ عِدَل = مَدّ لازم

«عِدَل»، در لغت به معنای: «نظیر و مانند» است.

«مَدّ عدل»: «مَدّی که برای رفع التقاء ساکنین است»، و این «مَدّ اضافی، عدل حرکت»^۲ است یعنی مانند و معادل حرکت است و مانع از التقاء ساکنین می‌شود. و یا اینکه مقدار مَدّ آن، «طول» نزد علمای قرائت بنا بر قول مشهور، «عدل و مانند» یکدیگر است.

۱۵. مَدّ فَرَق = مَدّ لازم

«مَدّ فرق»: «مَدّی است که استفهام و خبر را از یکدیگر جدا می‌کند»؛ مانند: «اللَّهُ، ءَالْآنَ، ءَالدَّكَرَيْنَ».

به اعتبار همزه استفهامی که قبل از این کلمات آمده، و طبق قاعده اگر همزه وصل بعد از همزه استفهام، ساقط شود، در این صورت معلوم نخواهد بود که این جمله خبری است یا استفهامی، در این صورت استثناء، همزه وصل به صورت الف مَدّی خوانده می‌شود، تا جمله استفهامی از خبری تمیز داده شود و در حکم «مَدّ لازم» است.

۱۶. مَدّ لازم = مَدّ (سکون) ثابت

«لازم»، در لغت به معنای: «ثابت و واجب» است.

۱. النشر، ج ۱، ص ۳۱۴.

۲. النشر، ج ۱، ص ۳۱۷.

و در اصطلاح قرائت: «مدّی است که سبب آن، سکون ثابت بوده و در حالت وقف و وصل آورده می شود».

«مدّ لازم»، یا به معنای: «مدّ سکون لازم» است که جهت اختصار، کلمه سکون حذف گردیده. و یا به معنای: «مدّ واجب» است که به معنای مدّی که نزد همه قراء، واجب می باشد.

«میزان کشش مدّ لازم»، نزد بیشتر قراء «طول» است.

«سکون لازم» بردو قسم است:

الف. «سکوم مظهر»: «سکونی است که به صورت حرف ساکن اظهار شده خوانده می شود»، و چون تلفظ حرف ساکن خفیف است، به آن «مدّ لازم مُخَفَّف» نیز می گویند.

ب. «سکون مُدغم»: «سکونی است که در حرف بعدی ادغام شده و به صورت حرف مشدّد خوانده می شود». و چون تلفظ حرف مشدّد، ثقیل و سنگین است، به آن «مدّ لازم مُثَقَّل» نیز می گویند.

و هریک از سکون مظهر و مُدغم، یا در حروف مقطعه به کار رفته است و یا در کلمات، از این رو «مدّ لازم»، «چهار نوع» است.
 مدّ لازم مُخَفَّف حرفی؛ مانند: نَ = نَوْنُ.
 مدّ لازم مُخَفَّف کلمی؛ مانند: ءَ الْآنَ.
 مدّ لازم مُثَقَّل حرفی؛ مانند: الْمَ = الف، لَا مِیْمَ.
 مدّ لازم مُثَقَّل کلمی؛ مانند: ضَالِّینَ.

۱۷. مدّالین

«مدّالین»: «مدّی است که به جای حروف مدّی، حروف لَیّنه آمده و سبب آن سکون می باشد».

و بردو قسم است:

الف. سکون لازم؛ مانند: «عَیْن» در «کَهِیْعَص» و «حَمَّ عَسَق».

ب. سکون عارض: «خَوْفٍ = خَوْفٌ»، «خَيْرٌ = خَيْرٌ».

۱۸. مدّ متّصل = مدّ واجب

«مدّ متّصل»: «مدّی است که حرف مدّ و همزه در یک کلمه باشند»؛ مانند: یَشَاءُ. و مقدار کشش مدّ متّصل: «توسط، فوق توسط و طول» است. «مدّ مُتّصل» را «مدّ واجب» نیز می‌گویند، زیرا مدّ آن، نزد همه قراء واجب است.

۱۹. مدّ منفصل = مدّ جایز

«مدّ منفصل»: «مدّی است که حرف مدّ در آخر کلمه و همزه در ابتدای کلمه بعد باشد»؛ مانند: رَبَّنَا إِنَّكَ.

۲۰. مدّ واجب = مدّ متّصل و لازم

«مدّ واجب»: «مدّی است که در کشش اضافی آن، اتفاق نظری وجود دارد»^۱، در مقابل «مدّ منفصل» و «مدّ عارض» که در کشش اضافی آنها، اتفاق نظری وجود ندارد که به آنها، «مدّ جایز» گفته می‌شود.

مراتب مدّ

درجه‌بندی مراتب مدّ از نظر قوّت و ضعف، بستگی به قوّت و ضعف «شرط و موجب مدّ» دارد؛ به حرف مدّ، «شرط مدّ» و به سبب مدّ، «موجب مدّ» گفته می‌شود.

اگر شرط و موجب هر دو قوی باشند، مدّ آن، اجماعی و لازم است؛ و اگر یکی از آن دو و یا هر دو ضعیف باشند، مدّ آن اختلافی و جایز است. از نظر «شرط مدّ» حروف مدّی از حروف لین، قوی‌تر هستند. از نظر «موجب مدّ»، سکون لازم از عارض و همزه متّصل از منفصل قوی‌تر است.

بنابراین مراتب مدّ از قوی به ضعیف، عبارت است از:

- ۱- «مدّ لازم»، همه اجماع دارند بر مدّ و مقدار کشش آن؛
- ۲- «مدّ متّصل»، اجماع بر مدّ می‌باشد ولی در مقدار کشش آن، اختلاف است؛

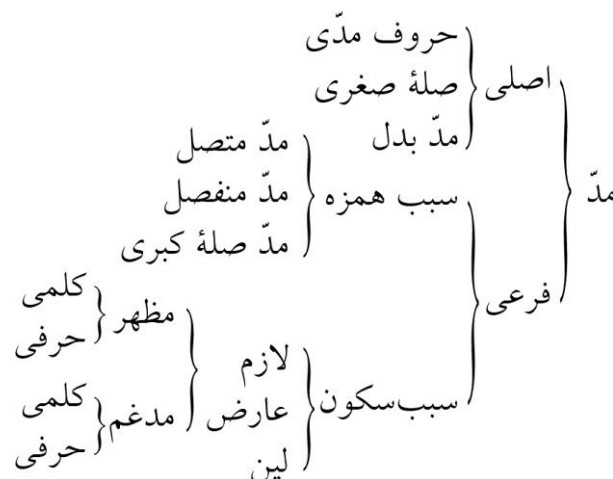
۱. قواعد التجوید، ص ۳۰ و ۳۳.

۳- «مدّ عارض»، حمل بر مدّ لازم می‌شود؛

۴- «مدّ منفصل» حمل بر مدّ متصل می‌شود.

«ثمره شناخت مراتب مدّ» از آن جا ظاهر می‌شود که اگر در کلمه‌ای دو نوع مدّ وجود داشته باشد، مرتبه قوی، مقدم بر مرتبه ضعیف خواهد بود؛ مانند «جَانُّ» که مدّ لازم مطلق کلمی است؛ و در صورت وقف بر آخر آن، مدّ سکون عارضی نیز پیش می‌آید؛ در این جا حکم مدّ لازم، مُقَدِّم بر حکم مدّ سکون عارضی می‌باشد. یا در مثال «يَشَاءُ» که مدّ متصل است؛ و در صورت وقف بر آخر آن، مدّ سکون عارضی پیش می‌آید؛ در این جا نیز حکم مدّ متصل، مقدم بر حکم مدّ سکون عارضی خواهد بود.

در پایان متذکر می‌شود که بازگشت تمامی اقسام مدّ به نمودار زیر می‌باشد.



مَرسُوم الخط = رسم المصحف

مُسَبِّحات = تسبیح

مصاحف عثمانی

«مصاحف عثمانی»: «مصاحفی است که در زمان عثمان، برای مراکز اسلامی

تهیه و ارسال گردید».

بعد از توحید مصاحف، از روی آن، مصاحفی نوشته شد و برای مراکز اسلامی

ارسال گردید. تا مسلمانان براساس آن مصاحف، به قرائت قرآن بپردازند؛ این مصاحف به «مصاحف عثمانی»، مشهور گردید.

در تعداد این مصاحف، اختلاف است، بعضی پنج مصحف، بعضی دیگر هفت مصحف می‌دانند: مراکزی که این مصاحف برای آنها ارسال شد، عبارتند از: مکه، شام، بصره، کوفه، یمن، بحرین و مصحفی هم برای مردم مدینه.^۱ یعقوبی، این مصاحف را نه عدد می‌داند و مصر و جزیره را نیز اضافه کرده است.^۲

مُصَحَّفِ إِمَام

«مصحف امام»: «مصحفی است که عثمان به عنوان مصحف مرجع نزد خودش داشت».

بعد از توحید مصاحف، و نسخه برداری و ارسال به مراکز اسلامی، عثمان مصحفی هم به عنوان مصحف مرجع، نزد خودش نگه داشت و این مصحف به «مصحف امام» مشهور گردید. و بعضی مصحف مدینه را، به عنوان مصحف امام می‌دانند.^۳

مُفَصَّل = مُفَصَّلَات

«مُفَصَّل»: سوره‌های کوتاهی است که بعد از سوره‌های مثنائی آمده است. و علت نام گذاری آنها به «مُفَصَّل»، این است (به علت کوتاهی سوره‌ها)، «بسم الله» های زیادی میان آنها فاصله و جدائی انداخته است.^۴ در رابطه با تعداد آنها، اختلاف است، مشهور از سوره محمد تا آخر قرآن می‌باشد که شصت و هشت سوره است.^۵

۱. النشر، ج ۱، ص ۷؛ والاتقان، ج ۱، ص ۶۲.

۲. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۰.

۳. سجستانی، المصاحف، ص ۳۴.

۴. پژوهشی در تاریخ قرآن، ص ۱۰۲؛ البرهان فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۳۰۸.

۵. همان؛ اصول کافی، ج ۲، ص ۶۰۱؛ التبیان، ج ۱، ص ۲۰؛ مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۴.

- سوره‌های مفصل را به سه دسته تقسیم کرده‌اند:
- ۱- مَطَوَّلَات مفصل: از سوره محمد تا سوره عمّ؛
 - ۲- متوسّطات مفصل: از سوره عمّ تا سوره الضّحی؛
 - ۳- قصار مفصل: از سوره الضّحی تا سوره ناس.^۱

مقادیر المدّ

«مقادیر»، جمع «مقدار» در لغت به معنای: «آنچه که به وسیله آن قدر و اندازه چیزی به دست می‌آید از شماره و پیمانه و...» است.

«مقادیر المدّ» در اصطلاح قرائت: «مقدار کشش مدّ است».

مقدار کشش مدّ

حداقل مقدار کشش مدّ «دو حرکت» است که در طبیعت و ذات حروف مدّی نهفته است و به آن «قصر» می‌گویند، یعنی عدم مدّ اضافی، و حداکثر مقدار کشش مدّ «شش حرکت» است^۲ و به آن «طول» می‌گویند، و حدّ وسط آن، «چهار حرکت» است و به آن «توسط» می‌گویند.

«مراد از حرکت، زمان تلفظ یک حرف متحرک است» که با توجه به نوع قرائت (تحقیق، تدویر و حدّر) متفاوت می‌باشد.

نکته: حداکثر مقدار مدّ، سه برابر مدّ طبیعی (۶ حرکت) می‌باشد، و بیشتر از آن را، هم علمای تجوید و هم فقهای بزرگوار تقلید نهی کرده‌اند.

از جمله علمای تجوید که فقیه زمان خودش نیز بوده، ملا علی قاری (متوفای ۱۰۱۴هـ) است که می‌گوید:

«جایز نیست کشش بیشتر از پنج الف (پنج حرکت) و آن چه بعضی از ائمه قرائت و بیشتر مؤذنین انجام می‌دهند، از زشت‌ترین بدعت‌ها و کراهت‌ها شدیدتر است».^۳

۱. الحدائق الناضرة فی العترة الطاهرة، ج ۸، ص ۱۷۶.

۲. در کُتُب قدما (علمای پیشین تجوید) مقدار مدّ غیرطبیعی و عارضی را دو برابر مدّ طبیعی و ذاتی، مشخص کرده‌اند (ضِعْفَى مَدَّهْنَّ فِی الصَّرْبِ الْأَوَّلِ)، ابو عمرو دانی، التحذیر فی الاتقان و التجوید، ص ۱۴ (متوفای ۴۴۴ هجری).

۳. المنح الفكرية فی شرح الجزرية، ص ۵۰.

همه فقهای شیعه نیز بر این مسئله، اجماع دارند: «در جایی که مدّ واجب است، اگر بیش از مقدار متعارف، مدّ داده شود و باعث خروج کلمه از صدق آن کلمه کند، نماز باطل است».^۱

مُقَرَّری (اِقراء)

«مُقَرَّری»، در لغت به معنای: «کسی که خواندن را آموزش می دهد» است. و در اصطلاح قرائت: «کسی است که عالم به علم قرائت باشد و در قرائت قرآن، مهارت لازم را دارد» تا بتواند لغزش قرائت قاری قرآن را گوشزد کند.

مَنْزِل

«مَنْزِل»، در لغت به معنای: «جای فرود آمدن» است. در قدیم، مسافتی که در یک روز پیموده می شد را یک «منزل» می گفتند و مسافران پس از پیمودن آن مسافت، فرود آمده و استراحت می کردند و خود را برای پیمودن منازل بعدی، آماده می ساختند. در منابع تاریخی آمده است که بعضی از صحابه و تابعین، قرآن را در مدت یک هفته ختم می کردند، از این رو قرآن خود را به هفت قسمت تقسیم بندی کرده بودند و هر روز یک قسمت از آن را می خواندند.^۲ بعدها این تقسیم بندی برای افرادی که می خواستند یک ختم قرآن در هفته داشته باشند مرسوم گردید، نمونه این تقسیم بندی به «هفت منزل» در قرآن های با رسم الخط شبه قاره دیده می شود که در پایان صفحات از منزل یک تا منزل هفت مشخص گردیده است. نام گذاری هر قسمت به منزل، برای این است که قاری قرآن به مسافری تشبیه شده که می خواهد ختم قرآن را در هفت روز انجام دهد، با خواندن هر قسمت، در واقع یک «منزل» را پیموده است، استراحتی می کند و خود را برای قرائت روزهای بعد آماده می سازد.

۱. یزدی، سید محمد کاظم طباطبایی، العروة الوثقی، فی أحكام القراءة، مسئله ۴۳، ج ۱، ص ۶۵۴.

۲. المحجّة البيضاء فی تهذیب الاحیاء، ج ۲، ص ۲۲۳.

موجباتُ المَدِّ

«موجبات»، جمع «موجب» در لغت به معنای: «باعث، انگیزه و سبب» است. «موجبات مد» در اصطلاح قرائت: «همزه و سکون است»^۱ که باعث و سبب به وجود آمدن مدّ عارضی می‌گردد، از این رو به همزه و سکون، «سبب مدّ» نیز می‌گویند.

«موجب مدّ» گاهی قوی است، آن وقتی که سکون ثابت و یا همزه متصل باشد و گاهی ضعیف است، آن وقتی که سکون عارض و یا همزه منفصل باشد. شرط و موجب چون قوی گشتند و با هم متصل مدّ واجب دان و جایز آن که باشد منفصل

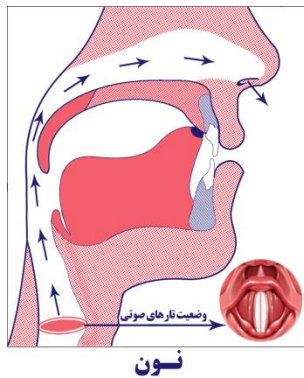
مَوْضِع

«مَوْضِع»، در لغت به معنای: «جایگاه، محل قرار دادن» است. و در اصطلاح قرائت: «مکان‌هایی هستند که در برگرفته یک یا چند مخرج می‌باشند» و به «مخارج عام» مشهورند؛ و عبارتند از موضع: «جَوْف، حَلَق، لِسَان، شَفَتان و خِشوم».

قسمت نون

ن = نون

حرف نون «ن»، بیست و پنجمین حرف از الفبای زبان عرب است.
 «حرف راء»، از «حروف ذلقی» است و مخرج آن: «سرزبان بالثَّه دندان‌های پیشین بالا است».



«هنگام تلفظ حرف نون»: انتها و ریشهٔ زبان پایین آمده (استِفَال) و سطح زبان از کام بالا جدا می‌باشد (انْفِتَاح)، سرزبان بالثَّه دندان‌های پیشین (ثَنایا و رباعیات) متصل، هوای بازدم با ارتعاش تارهای صوتی (جَهر) از مجرای بینی (عُتْه) با حالت نیمه سایشی (توسط) به صورت نازک و کم حجم (تَرْقیق) خارج می‌گردد؛ از این رو «حرف نون»، دارای صفات: «جَهر، توسط، استِفَال، انْفِتَاح، عُتْه و تَرْقیق» است؛ مانند: اَنْعَمْتَ، كُنْ فَيَكُونُ.

نَبْر = نَبْرَة

«نَبْرَة»، در لغت به معنای: «هر چیز بلند و برآمده، بالا بردن صدا بعد از پایین بودن آن» است.

و در اصطلاح قرائت: «صدای بلند و رسایی است که از تلفظ همزه شنیده می‌شود».

«هنگام تلفظ حرف همزه»، تارهای صوتی به یکدیگر متصل و باعث عدم جریان نفس و صدا می‌گردد، با باز شدن ناگهانی تارهای صوتی، صدای بلند و رسایی شنیده می‌شود که به آن «نَبْر» می‌گویند.

«صدای همزه»، تنها با حالت «نبره» محقق می‌شود، از این‌رو به این حالت، «تحقیق همزه» گفته می‌شود و از زیاده‌روی در آوردن نبره باید پرهیز کرد، چرا که در این صورت صدای ناخوشایندی شبیه به تهوع و سرفه شنیده می‌شود.

«تحقیق همزه»، برای دستگاه تکلم سنگین است، و به همین جهت، همزه را «اثقل الحروف» نامیده‌اند.

در قرائت مشهور (حفص از عاصم)، همزه باید به تحقیق خوانده شود ولی علمای قرائت، برای «تخفیف همزه»، احکام ذکر کرده‌اند از قبیل «تسهیل، تبدیل، حذف و نقل و حذف».

نطع = نطعی

«نطع»، در لغت به معنای: «برآمدگی کام بالا» است.

و در اصطلاح قرائت: «به سه حرف تاء، دال، و طاء، حروف نطعی گفته می‌شود» که محل تولید این سه حرف است.

نقل = نقل و حذف همزه

«نقل»، در لغت به معنای: «جابه‌جا کردن و از جایی به جای دیگر بردن» است.

و در اصطلاح قرائت: «نقل حرکت همزه است به حرف ساکن قبل از خود و حذف همزه در قرائت»؛ مانند: عبارت «قَدْ أَفْلَحَ» که خوانده می‌شود: «قَدْ فُلَحَ».

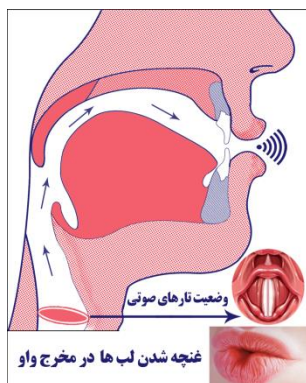
«نقل» یکی از موارد تخفیف همزه است و به آن، «نقل و حذف همزه» و یا «همزه منقوله» نیز گفته می‌شود.

«وقف نقل»، بعضی از قراء در هنگام وقف، جهت تخفیف همزه، آن را حذف و حرکتش را به حرف قبل نقل می‌دهند؛ مانند: «وَالْأَرْضُ، الْأَمْرُ»، در هنگام وقف «وَالرُّضُ، الْأَمْرُ»^۱.

«قمت واو»

و = واو

حرف واو «و»، بیست و هفتمین حرف از الفبای زبان عرب است.
 «حرف واو» از «حروف شفوی» و مخرج آن: «لب‌ها است که به صورت گرد (مانند شکوفه) در می‌آید».



«هنگام تلفظ حرف واو»: ریشهٔ زبان پایین آمده (استِفَال) انتهای زبان به نرم کام نزدیک می‌شود ولی جلوی سطح زبان از کام بالا جدا می‌باشد (انْفِتَاح)، هوای بازدم با ارتعاش تارهای صوتی (جَهر) و با حالت سایشی (رخوت)، به طرف کام پایین کشیده شده و به صورت نازک و کم حجم (تَرْقیق) از بین لب‌ها، خارج می‌گردد؛ از این رو «حرف واو» دارای صفات: «جَهر، رخوت، استِفَال، انْفِتَاح و تَرْقیق» است؛ مانند: یَوْمٍ، لَوْوَا.

«واو مدّی»

«واو مدّی»، «واو ساکنی است که بعد از حرف مضموم قرار می‌گیرد و باعث دو برابر مدّ و کشش صدای ضمه می‌شود».

در قرآن‌های با رسم شبه قاره، واو مدّی، دارای علامت سکون است؛ مانند: «يَتُوبُونَ» ولی در رسم الخط‌های دیگر، به خاطر کثرت کاربرد، بدون علامت سکون نوشته شده است؛ مانند: يَتُوبُونَ.

وَصَل

«وَصَل» در لغت به معنای: «جمع کردن و به هم پیوستن» است. و در اصطلاح قرائت (ضد وقف): «کلمات را پشت سرهم و بدون مکث و فاصله خواندن است».

وصل به سکون

«وصل به سکون»: «حذف حرکت حرف آخر کلمه و وصل آن به کلمه بعدی است».

قاعده کلی در زبان عرب و قرائت قرآن براین است که «وقف به حرکت و وصل به سکون جایز نیست»؛ از این رو در هنگام وصل کلمات، باید اعراب آخر کلمات آورده شود، قرآن کریم نیز بر همین اساس، علامت گذاری گردیده است، تا اگر قاری قرآن بخواهد کلمات و آیات (به ویژه آیات کوتاه) را پشت سرهم بخواند، اعراب آن مشخص باشد.

حال اگر قاری قرآن بدون اینکه عمل وقفی انجام دهد، حرکت آخر کلمه یا آیه را حذف و به صورت ساکن بخواند و بدون مکث و فاصله آن را با کلمه یا آیه بعدی وصل کند، می گویند: «وصل به سکون» انجام داده که صحیح نمی باشد.

وقف

«وقف»، در لغت به معنای: «بازداشتن و ایستادن» است. و در اصطلاح قرائت: «قطع صوت بر آخر کلمه است (به اندازه نفس کشیدن عادی) به قصد ادامه قرائت».^۱

مباحث علم وقف، شامل دو مبحث کلی است.^۲

۱- انتخاب محل مناسب برای وقف و ابتدا؛

۲- نحوه وقف کردن بر آخر کلمات و آغاز نمودن از ابتدای کلمات.

۱. شرح شافیه ابن حاجب، ج ۲، ص ۲۹۳؛ النشر، ج ۱، ص ۲۴۰.

۲. النشر، ج ۱، ص ۲۲۴.

وَقْفِ اِخْتِبَارِی

«اِختِبَار»، در لغت به معنای: «آزمون و آگاهی یافتن از چیزی» است. و در اصطلاح قرائت: «وقفی است که معلم جهت آزمون و یادگیری قرآن آموزان، دستور می دهد بر آخر کلمه ای مشخص وقف کنند، تا تشخیص دهد که نحوه وقف کردن را به درستی یاد گرفته اند».

وَقْفِ اِخْتِیَارِی

«اِختِیَار»، در لغت به معنای: «برگزیدن، در کاری یا امری آزادی و تسلط داشتن» است. و در اصطلاح قرائت: «وقفی است که قاری قرآن، بدون هیچ گونه عارضه ای، با اراده و اختیار خود، عمل وقف را انجام می دهد».^۱ و آن در جایی صحیح است که «عبارت یاد شده تمام، و درگیرنده معنای مفیدی است». چرا که هیچ سخن وری در جایی که سخن ناقص باشد با اراده و اختیار توقف نمی کند. «وَقْفِ اِخْتِیَارِی» بر سه قسم است: «تام، کافی، و حَسَن».

وَقْفِ اِضْطِرَارِی

«اضْطِرَار»، در لغت به معنای: «ناچار شدن، درمانده شدن» است. و در اصطلاح قرائت: «وقفی است که قاری قرآن، به خاطر کمبود نَفَس و مانند آن، ناچار شود عمل وقف را انجام دهد».^۲ و آن در جایی است که «عبارت یاد شده، تمام و دربرگیرنده معنای مفیدی نیست».

و قاری قرآن به خاطر عواملی، ناچار شده که عمل وقف را انجام دهد، و طبیعی است که وقف در چنین مواردی از روی اختیار، برای قاری قرآن صحیح نبوده و قبیح است.

۱. همان، ص ۲۲۵.

۲. النشر، ج ۱، ص ۲۲۶.

وقف ازدواج

«وقف ازدواج»: «درجایی است که دو عبارت، هر کدام از نظر لفظ و معنا مستقل هستند ولی بین آنها، تقابل و تعادل وجود دارد»؛ مانند:

﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا﴾^۱

در این گونه موارد، گرچه وقف بر عبارت اول جایز است، ﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ﴾ اما بهتر است که بر عبارت دوم وقف شود؛ این نوع وقف را «وقف ازدواج» نامیده‌اند، به این مناسبت که دو عبارت قرینه، همچون دو زوج هستند.^۲

بعضی از قراء، در چنین مواردی، قائل به تفصیل شده‌اند، گفته‌اند: اگر دو عبارت، کوتاه بودند، بهتر این است که با هم خوانده شوند، ولی اگر دو عبارت، طولانی بودند، بهتر این است که روی عبارت اول وقف گردد، زیرا نفس قاری، گاهی برای تلاوت دو عبارت کفایت نمی‌کند و ناچار به وقف اضطراری در اثنای جمله دوم گردد، و بعضی وقت‌ها این وقف اضطراری باعث تغییر معنی می‌شود.^۳

وقف تام

«وقف تام»: «وقف بین عبارتی است که رابطه لفظی و معنوی میان آنها وجود نداشته باشد»؛ مانند:

﴿مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ * إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾

در وقت تام، وقف بر عبارت اول و ابتدا از عبارت دوم نیکو و پسندیده است و وقف بر آن، اولی از وصل است.^۴

وقف جائز

«وقف جایز»: «وقف بین دو عبارتی است که وقف و وصل آن جایز باشد» و هیچ کدام بر دیگری، برتری نداشته باشد.^۵

۱. فصلت / ۴۶؛ جاثیه / ۱۵.

۲. النشر، ج ۱، ص ۳۳۰ و ۳۳۱.

۳. معالم الاهتداء الى الوقف والابتداء، ص ۱۶۹.

۴. همان، ص ۲۵۹.

۵. معالم الاهتداء، ص ۷۵؛ وقواعد وقف وابتدا در قرائت قرآن کریم، ص ۱۱۹.

بیشتر موارد «وقف کافی» از این قبیل است، زیرا عدم رابطه لفظی (اعرابی) بین دو عبارت، اقتضای وقف را دارد، و وجود رابطه معنوی، اقتضای وصل را دارد؛ مانند:

﴿لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا * وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ﴾

لازم به توضیح است که «وقف جائز نزد سجاوندی»، «وقف بر عبارتی است که جهت وقف و وصل در آن وجود داشته باشد ولی جهت وقف آن، بهتر است».^۱

وقف جایز از موارد وقف کافی است و آقای حصری در «وقف کافی»، «وقف را بهتر از وصل» قلمداد کرده است.^۲

وقف جبرائیل (وقف نبی)

«وقف جبرائیل»: «وقف بر محل هایی است که پیامبر به متابعت از جبرائیل امین، بر آنها وقف می کرد».

به این نوع از وقف، «وقف النَّبِيِّ» و «وقف اِتِّبَاع» نیز گفته شده است؛ و درده جای قرآن ذکر کرده اند و بعضی، هفت مورد دیگر را نیز به آن اضافه کرده اند، ولی هیچ کدام سند معتبری ندارد و به گفته مؤلف «معالم الاهتداء» در منابع احادیثی و تفسیری، حتی اثر ضعیفی که دلالت بر این معنا کند، وجود ندارد.^۳

وقف حَسَن

«وقف حَسَن»: «وقف بر عبارتی است که معنای آن تمام و مقصود باشد؛ ولی عبارت بعدی از نظر لفظ و معنا وابستگی به عبارت قبلی دارد»؛

در وقف حَسَن، وقف بر عبارت اوّل، حَسَن و نیکو است ولی مشهور این است که اگر وسط آیه باشد نمی توان از عبارت بعدی ابتدا کرد؛ مانند: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ * رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ ولی اگر آخر آیه باشد می توان از عبارت بعدی ابتدا کرد؛ مانند: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ * الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾.

در وقف حَسَن، وقف بر عبارت اول، وقتی جایز است که معنای آن برخلاف

۱. تجوید استدلالی، ص ۳۱۱-۳۱۴؛ سرالبیان فی علوم القرآن، ص ۳۵۰ و ۳۵۱؛ تهذیب القراءة، ص ۱۰۲.

۲. معالم الاهتداء الی معرفة الوقف و الابتداء، ص ۶۰.

۳. همان، ص ۳۵.

مقصود خداوند نباشد، در غیر این صورت، نه تنها حسن نیست بلکه قبیح و ممنوع است؛ مانند وقف بر کلمه «الصَّلوة» در آیه ۴۳ سوره نساء:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ * وَأَنْتُمْ سُكَارَىٰ﴾

وقف سُنت

«وقف سُنت»: «وقف بر آخر آیات است».

«وقف بر آخر آیات، سُنت نبوی» است به دلیل روایتی که اُمّ السَّلَمه (رضی الله عنها) زوجه گرامی پیامبر گرامی اسلام ﷺ از شیوه قرائت آن حضرت، بیان کرده است. «كَانَ يُقَطِّعُ قِرَاءَتَهُ آيَةً آيَةً»^۱.

و مراجع بزرگوار شیعه، وقف بر آخر آیات را بهتر و آن را سنت نبوی، دانسته اند.^۲

وقف صالح = وقف کافی

وقف غُفران

«وقف غُفران»: «وقف بر آن، موجب آمرزش و مغفرت است».^۳

روایت شده که هر کس در ده موضع، وقف کند، موجب آمرزش و مغفرت الهی قرار می گیرد؛ ولی سند معتبری ندارد و در منابع احادیثی و تفسیری، حتی اثر ضعیفی که دلالت بر این معنا کند، وجود ندارد.^۴

وقف قبیح

«وقف قبیح»: «وقف بر عبارتی است که معنای آن، تمام نباشد و یا دارای مفهومی باشد که مورد قصد و اراده خداوند نیست».

از «وقف قبیح» باید پرهیز کرد، به ویژه اگر موجب فساد و یا تغییر در معنا شود، مگر این که قاری به خاطر عواملی که خارج از اختیار اوست، ناچار به وقف شود؛ از

۱. مُسْنَدُ أَحْمَد، ح ۲۷۱۱۸؛ الاتقان، ج ۱، ص ۸۹؛ البرهان، ج ۱، ص ۴۲۷؛ النشر، ج ۱، ص ۲۲۶.

۲. العروة الوثقی، ج ۱، ص ۶۶۱، (فصل فی مستحباب القراءة، الخامس؛ الوقف علی فواصل الآیات).

۳. قواعد وقف و ابتداء، ص ۱۷۳.

۴. معالم الاهتداء، ص ۷۵.

این رو به آن، «وقف اضطراری» یا «وقف ضرورت» گفته می‌شود، چرا که هیچ عاقلی بدون جهت در جایی که کلام ناقص است، وقف نمی‌کند.

وقف کافی

«وقف کافی»: «وقف بین دو عبارتی است که رابطه لفظی میان آنها، وجود ندارد ولی رابطه معنوی میان آنها برقرار است».

در وقف کافی، وقف بر عبارت اول و ابتدا از عبارت دوم جایز است، چرا که هر دو عبارت، مفهوم و رسا و بی‌نیاز از یکدیگر هستند.^۱ و همچنین در صورت توانایی می‌توان دو عبارت را به یکدیگر وصل کرد، ولی آقای حصری در کتاب دیگرش «وقف کافی» را «وقف بهتر از وصل» قلمداد کرده است.^۲

وقف لازم = واجب

«وقف لازم»: «وقف بر عبارتی است که وقف بر آن لازم و حتمی باشد و اگر به مابعدش وصل شود، موجب خلل و فساد در معنا می‌گردد و یا معنای خلاف مقصود را به ذهن متبادر می‌سازد».

بعضی به این نوع وقف، «وقف واجب» نیز می‌گویند؛ و مراد واجب شرعی نیست، بلکه واجب صناعی است، یعنی نزد علمای قرائت، «واجب» است.^۳

وقف مُتَعَسِّف یا تَعَسُّف (مُتَكَلِّف)

«مُتَعَسِّف»، در لغت به معنای: «بدون تأمل به کاری پرداختن، بیراهه رفتن» است. «مُتَكَلِّف»، در لغت به معنای: «خود را به سختی انداختن» است. «وقف مُتَعَسِّف» یا «وقف مُتَكَلِّف»: «وقف بر عبارتی است که بدون توجه و اندیشه ادامه آن، به ظاهر لازم و شایسته به نظر می‌آید ولی بعد معلوم می‌گردد که چنین نیست».

۱. احکام قراءۃ القرآن الکریم، ص ۲۵۷.

۲. معالم الاهتداء الی معرفة الوقف والابتداء، ص ۶۰.

۳. النشر، ج ۱، ص ۲۳۲.

و قاری به خاطر عدم تأمل و اندیشه مرتکب آن شده و به بیراهه رفته است (مُتَعَسِّفٌ)، و بی خودی خود را به زحمت انداخته است (مُتَكَلِّفٌ)؛ مانند وقف بر ﴿يَحْلِفُونَ﴾ در آیه ۶۲ سوره نساء:

﴿ثُمَّ جَاءَكَ يَحْلِفُونَ* بِاللَّهِ إِنَّ آرْذَنَّا إِلَّا إِحْسَانًا وَتَوْفِيقًا﴾^۱

وقف مُجَوِّز لِضَرُورَةٍ (مُرْخَّص لِضَرُورَةٍ)

«وقف مُجَوِّز لِضَرُورَةٍ»: «وقف بر عبارتی است که به خاطر طولانی بودن آیه یا داستان، نتوان آن را به یک نفس خواند، از این رو از باب ضرورت، اجازه وقف داده شده است».

و این نوع وقف، با وجود ارتباط جمله بعدی با قبلی، با این حال، جمله دارای مفهوم است و نیازی به اعاده عبارت قبل نیست؛ مانند وقف بر کلمه ﴿بَنَاءٌ﴾ در آیه ۲۲ سوره بقره:

﴿الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بَنَاءً* وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً﴾

وقف مُجَوِّز لَوَجْهِهِ

«وقف مُجَوِّز لَوَجْهِهِ»: «وقف بر عبارتی است که جهت وقف و وصل در آن وجود داشته باشد ولی جهت وصل آن، بهتر است».^۳
و فرق آن با وقف جایز در این است که «وقف جایز»، جهت وقفش قَوِّی تر است و «وقف مُجَوِّز»، جهت وصلش قَوِّی تر است.

وقف مُرَاقِبِهِ (مُعَانِقِهِ)

«وقف مُرَاقِبِهِ»: «جواز وقف است بر یکی از دو موضع و بر هر دو نمی توان وقف کرد» و آن در جایی است که در یک کلمه یا عبارتی، دو احتمال باشد، هم می تواند وابسته به عبارت قبل از خود باشد و هم به عبارت بعد از خود، و هر کدام از دو

۱. النشر، ج ۱، ص ۲۳۱.

۲. النشر، ج ۱، ص ۲۳۶.

۳. الاتقان، ج ۱، ص ۸۶ (النوع الثامن والعشرون، فی معرفة الوقف والابتداء).

احتمال طرفدارانی داشته باشد، در چنین مواردی قاری قرآن، مختار است یکی از دو نظر را انتخاب کند ولی انتخاب هر کدام، مانع از جواز وقف بردیگری خواهد بود و به آن «مُرَاقِبَةُ عَلَى التَّضَادِّ» گفته می‌شود.^۱

به این نوع وقف، اضافه بروقف مراقبه، «وقف معانقه» نیز می‌گویند. «مُرَاقِبَةُ»، به معنای: «مواظبت کردن» است و در چنین مواردی، قاری قرآن باید مواظب باشد، وقف بر هر کدام، مانع از وقف بر موضع دیگری است. «مُعَانِقَةُ»، به معنای: «در آغوش گرفتن» است و در چنین مواردی، عبارت مورد نظر حتماً باید در آغوش یکی از دو طرف قرار گیرد تا خللی در معنای آن ایجاد نشود.

وقف مُطْلَق

«وقف مُطْلَق»: «وقف بر عبارتی است که وقف بر آن محل و ابتدای از بعد آن، پسندیده و به جا باشد و در عین حال، وصل آن نیز مانعی نداشته باشد».^۲ وقف در چنین مواردی، مطلقاً خوب است، چه قاری با کمبود نفس مواجه شود یا نشود.

وقف ممنوع = وقف قبیح

مبنای علمای قرائت در «وقف ممنوع» مختلف است؛ بعضی موارد آن را جایی می‌دانند که عبارت اول به کلی ناقص و نامفهوم باشد و بعضی دیگر (از جمله سجاوندی)، موارد آن را جایی می‌دانند که در صورت وقف، از عبارت بعدی نشود ابتدا کرد، و این نکته‌ای است که ابن الجزری^۳ بر آن تأکید دارد و می‌گوید: «بعضی از قاریان به خاطر عدم آشنایی با این مبنا (وقف ممنوع نزد سجاوندی) وقتی به رمز «لا» می‌رسند، به خاطر کمبود نفس، برای اینکه وقف ممنوع را انجام ندهند، روی

۱. النشر، ج ۱، ص ۲۳۷؛ سرالبیان فی علوم القرآن، ص ۲۴۶.

۲. الالتقان، ج ۱، ص ۸۶ (النوع الثامن والعشرون، فی معرفة الوقف والابتداء).

۳. النشر، ج ۱، ص ۲۴۳.

کلمه بعدی وقف می کنند و مرتکب وقف قبیح و ممنوع می شوند در حالی که وقف بر آن جایز است ولی ابتدای از بعد ممنوع می باشد».

وقف به حرکت

«وقف به حرکت»: «آوردن حرکت حرف آخر کلمه در هنگام وقف است».

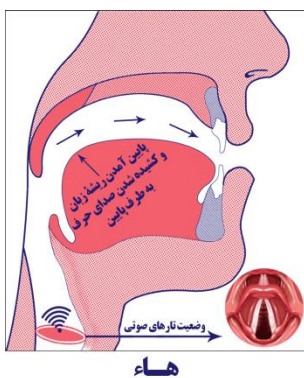
قاعده کلی در زبان عرب و قرائت قرآن، براین است که «وقف به حرکت و وصل به سکون جایز نیست»، براین اساس، اگر آخر کلمه متحرک باشد و قاری قرآن بخواهد عمل وقف را انجام دهد، باید تغییرات لازم (اسکان، ابدال و الحاق) را در آخر کلمه انجام دهد و آن را به صورت ساکن بخواند.

حال اگر قاری قرآن، در هنگام وقف، حرکت آخر کلمه را بیاورد، می گویند: «وقف به حرکت» انجام داده که صحیح نمی باشد.

قسمت هاء

هـ = هاء

حرف هاء «هـ»، بیست و ششمین حرف از الفبای زبان عرب است. «حرف هاء»، از «حروف حلقی»، و منخرج آن: «انتهای حلق و در محلّ حنجره و تارهای صوتی است».



«هنگام تلفظ حرف هاء»: انتها و ریشهٔ زبان پایین آمده (استیفال) و سطح زبان از کام بالا جدا می‌باشد (انفِتَاح) تارهای صوتی بدون ارتعاش (همس) به یکدیگر نزدیک شده و هوای بازدم با حالت سایشی (رخوت) از میان آنها به طرف کام پایین کشیده شده و به صورت نازک و کم حجم (تَرْقیق) تولید می‌گردد؛ هنگام تلفظ حرف هاء، صدا در هیچ نقطه‌ای قطع

نمی‌گردد و حالت مخفی بودن «خفاء» دارد؛ از این رو «حرف هاء» دارای صفات: «همس، رخوت، استیفال، انفِتَاح، خفاء و تَرْقیق» است؛ مانند: اَهُوْی، رَسُوْلُ اللهِ.

هَاءُ التَّأْنِیْثِ

«هَاءُ تَأْنِیْثِ» در واقع همان «تاء تَأْنِیْثِ» است که در آخر اسامی مفرد به صورت تاء گرد «ة، ة» نوشته می‌شود و در این صورت به آن «هَاءُ تَأْنِیْثِ» نیز گفته می‌شود. علّت آن را این گونه گفته‌اند: «اصل در نگارش عربی این است که حالت وصلی و وقفی را رعایت می‌کنند»، از این رو کلماتی که حالت وقفی و وصلی آن به صورت «تاء» باشد، به صورت «تاء کشیده» می‌نویسند؛ مانند:

عَالِمَاتٌ در هنگام وقف عَالِمَاتُ

اما کلماتی که در حالت وقفی به صورت «هاء» و در حالت به صورت «تاء» خوانده می شوند، به صورت هاء نقطه دار (ة، ة) می نویسند تا قابلیت هر دو صورت را داشته باشد؛ مانند:

عَالِمَةٌ در هنگام وقف عَالِمَةٌ

هَاءُ السَّكْتِ

«هاء سکت»: «هاء ساکن که جزء اصل نیست و معنا و مفهومی ندارد و برای توازن در اشعار یا حرکت حرف آخر کلمه، هنگام وقف اضافه می شود» (و به آن وقف الحاق می گویند).

«هاء سکت» در قرآن، مجموعاً در «هفت مورد» آمده است که عبارتند از:

إِفْتَدَتْهُ لَمْ يَتَسَنَّهْ، حِسَابِيَّةٌ، كِتَابِيَّةٌ، سُلْطَانِيَّةٌ، مَالِيَّةٌ، مَا هِيَ

هَاءُ الضَّمِيرِ = هَاءُ الْكِنَايَةِ

«هاء ضمیر»: «هاء متحرکی است که در آخر کلمه می آید و جانشین اسم می شود» و بر مفرد مذکر غایب دلالت می کند.

«هاء ضمیر» همیشه مضموم یا مکسور است (هُ، هُ، هِ) و گاهی با «اشباع» و گاهی «بلا اشباع» خوانده می شود.

هَذَرَمَةٌ

«هَذَرَمَةٌ»، در لغت به معنای: «در خواندن یا سخن گفتن شتاب کردن» است.

و در اصطلاح قرائت: «سرعت و شتاب در قرائت قرآن است که باعث عدم بیان صحیح حروف و حرکات گردد».

ابن الجزری بعد از بیان معنای هَذَرَمَةٌ، می فرماید: «باید از ناقص ادا کردن حروف مدّی و اختلاس حرکات و نیاوردن غُنه‌ها پرهیز گردد و سرعت در قرائت، نباید باعث خروج از حدّ ترتیل گردد».^۲

۱. مبادئ العربية، ج ۴، ص ۱۶۵؛ و صرف ساده، ص ۱۶۶.

۲. النشر، ج ۱، ص ۲۰۷.

در روایات اسلامی از خواندن قرآن با سرعت زیاد نهی شده است؛ امام صادق علیه السلام می فرماید: «قرآن با سرعت و شتاب خوانده نمی شود، بلکه باید به صورت شمرده و آرام خوانده شود».^۱

و از ابن عباس نقل شده: «اگر سوره بقره و آل عمران را شمرده و آرام همراه با تدبّر و اندیشه در آیاتش بخوانم، برای من بهتر است از اینکه کل قرآن را هَـذَرَمَةً (با سرعت و شتاب) بخوانم».^۲

همزه قطع

«همزه قطع»: «الفی است که در ابتدا، و وسط کلام خوانده می شود»، مانند: أَرْسَلْنَا؛ لَقَدْ أَرْسَلْنَا.

در بعضی از قرآن ها، برای نشان دادن همزه قطع، از شکل همزه «ء» استفاده می کنند؛ مانند: ﴿أَتَى أَمْرُ اللَّهِ﴾.^۳

همزه وصل

«همزه وصل»: «الف متحرکی است که در ابتدای کلام خوانده می شود ولی در وسط دو کلمه خوانده نمی شود»؛^۴ مانند: ادْخُلُوا؛ يَا قَوْمِ ادْخُلُوا.

در زبان عربی، ابتدا به ساکن جایز نیست، چرا که سخت و غیرممکن است، از این رو برای تلفظ کلماتی که ابتدای آنها ساکن است، از «الف متحرکی به نام همزه وصل» کمک می گیرند تا به وسیله آن، تلفظ حرف ساکن امکان پذیر شود «تَوْصُلًا بِهَا إِلَى التَّنْقِطِ بِالسَّاكِنِ»؛ زیرا به وسیله آن، نطق به ساکن امکان پذیر می شود.

در بعضی از قرآن ها، برای نشان دادن همزه وصل، از شکل صاد غیر آخر «ص» ابتدای کلمه «صله» کمک گرفته اند؛ مانند: ﴿اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ﴾.

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۶۱۷، ح ۲؛ «...إِنَّ الْقُرْآنَ لَا يُقْرَأُ هَذَرَمَةً وَلَكِنْ يُرْتَلُّ تَرْتِيلًا».

۲. الْمُحَجَّجَةُ الْبَيْضَاءُ فِي تَهْذِيبِ الْأَحْيَاءِ، ج ۲، ص ۲۲۴.

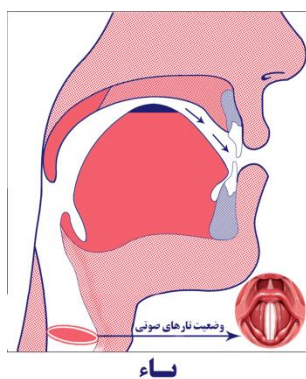
۳. قواعد املائی عربی، ص ۱۱۵؛ علم الاملاء والخط (طه عبدالرؤوف سعد)، ص ۴۷.

۴. سرف ساده، ص ۱۷۴، شرح شافیه ابن حاجب، ج ۲، ص ۳۶۵؛ قواعد املائی عربی، ص ۱۲۱؛ علم الاملاء والخط (طه عبدالرؤوف سعد)، ص ۴۸.

«قسمت یاء»

ی = یاء

حرف یاء «ی»، بیست و هشتمین حرف از الفبای زبان عرب است.
«حرف یاء» از «حروف شجری» و مخرج آن: «وسط زبان و قسمت مقابل آن از سقف دهان (سخت کام) است».



«هنگام تلفظ حرف یاء»: انتها و ریشهٔ زبان پایین آمده (استفال) و وسط زبان به کام بالا نزدیک شده ولی انتها و سرزبان از کام بالا جدا می‌باشد (انفتاح)، هوای بازدم با ارتعاش تارهای صوتی (جهر) و با حالت سایشی (رخوت) به طرف کام پایین کشیده شده و به صورت نازک و کم حجم (ترقیق) از مخرج آن خارج و تولید می‌گردد؛ از این رو «حرف یاء»، دارای صفات: «جهر، رخوت، استفال، انفتاح و ترقیق» است؛ مانند: ءَاتَيْنَاهُ، تَبَيَّنَ.

یاء مدّی

«یاء مدّی»: «یاء ساکنی است که بعد از حرف مکسور قرار می‌گیرد و باعث دو برابر مد و کشش صدای کسره می‌گردد».

یاء مدّی در قرآن‌های با رسم شبه قاره، دارای علامت سکون است؛ مانند: ﴿سَبِيلِي﴾ ولی در رسم الخط‌های دیگر، به خاطر کثرت کاربرد و اختصار، بدون علامت سکون نوشته شده است؛ مانند: ﴿سَبِيلِي﴾.

در رسم الخط ایرانی، کسره قبل از یاء مدّی خوانا را به صورت ایستاده «پی» نوشته‌اند، تا فرق باشد بین یاء مدّی خوانا و ناخوانا؛ مانند: فِي صُدُورٍ فِي الْمَدِينَةِ.

فهرست منابع

- ۱- قرآن کریم
- ۲- ابن اثیر، مجدالدین، النهاية فی غریب الحديث والاثر، اسماعیلیان، قم، ۱۳۶۴ ش.
- ۳- ابن الجزری، محمد بن محمد، النشر فی القراءات العشر، مكتبة التجارية الکبری، مصر.
- ۴- ابی طالب، ابو محمد مکی، الرعاية فی تجوید القراءة، مكتبة اولاد الشيخ للتراث.
- ۵- استرآبادی، رضی الدین محمد بن الحسن، شرح شافية ابن حاجب، مكتبة پارسا، ۱۳۹۰ ش.
- ۶- الحصری، محمد خلیل، احکام قراءة القرآن الکریم، دارالبشارة الاسلامیة، مصر، ۱۴۱۷ ق.
- ۷- الحصری، محمد خلیل، معالم الاهتداء الی معرفة الوقف و الابتداء، أسوه، ترجمه خسرو شاهی، تهران ۱۳۷۰ ش.
- ۸- الدانی، ابو عمرو عثمان بن سعید، التحذید فی الاتقان والتجوید، دارعمار، عمان، ۱۴۲۱ ق.
- ۹- الدانی، ابو عمرو عثمان بن سعید، المحکم فی نقط المصاحف، دمشق، دارالفکر، ۱۴۰۷ ق.
- ۱۰- الدانی، ابو عمرو عثمان بن سعید، المقنع فی معرفة مصاحف اهل الامصار، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۳ ق.
- ۱۱- العاملی، محمد جواد، قواعد التجوید، مكتبة المفید، نجف، ۱۳۷۵ هـ ق.
- ۱۲- بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح بخاری، بیروت، دارالمعرفة.
- ۱۳- بنیاد دائرة المعارف اسلامی، دانشنامه جهان اسلام، تهران، ۱۳۶۲ ش.
- ۱۴- بیگلری، حسن، سرالبيان فی علوم القرآن، کتابخانه سنایی، تهران، بی تا.

- ۱۵- پورفرزب، ابراهیم، تهذیب القراءة، مكتبة پارسا، قم، ۱۳۹۰ ش.
- ۱۶- حبیبی، علی، آداب و احکام تلاوت قرآن کریم، چاپ و نشرین الملل، تهران، ۱۳۹۳ ش.
- ۱۷- حبیبی، علی، روش های حفظ قرآن کریم، نشر هاجر، ۱۳۹۳ ش.
- ۱۸- حجتی، محمدباقر، پژوهشی در تاریخ قرآن، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۸ ش.
- ۱۹- حرّ عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة، دارالکتب عربی، بیروت، ۱۴۰۳ ق.
- ۲۰- خوئی، سید ابوالقاسم، البیان فی تفسیر القرآن، قم، مطبعة العلمية.
- ۲۱- رحیمی نیا، مصطفی، ترجمه المنجد، انتشارات صبا، تهران، ۱۳۸۰ ش.
- ۲۲- زرکشی، محمد بن عبدالله، البرهان فی علوم القرآن، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۸ ق.
- ۲۳- زنجانی، عبدالله، تاریخ القرآن، طهران، منظمة الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴ ق.
- ۲۴- سجستانی، عبدالله بن ابی داوود، المصاحف، بیروت، دارالکتب العلمية، ۱۹۸۵ م.
- ۲۵- سیوطی، جلال الدین، الاتقان فی علوم القرآن، دارالفکر، (دو جلدی در یک مجله) بی تا.
- ۲۶- شرتونی، رشید، مبادئ العربية فی الصرف والنحو، دارالمشرق، بیروت، بی تا.
- ۲۷- شاکر، محمد کاظم، قواعد وقف و ابتداء در قرائت قرآن کریم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۸ ش.
- ۲۸- طبری، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، قم، مكتبة آية الله نجفی، ۱۴۰۳ ق.
- ۲۹- طوسی، محمد بن الحسن، تفسیر التبیان فی علوم القرآن، داراحیاء التراث العربی.
- ۳۰- عمید، حسن، فرهنگ فارسی عمید، مؤسسه امیرکبیر، تهران، ۱۳۸۲ ش.
- ۳۱- فاضل گروسی، تجوید استدلالی، نشر شفا.
- ۳۲- فراهیدی، خلیل بن احمد، العین، اسوه، طهران، ۱۴۳۲ ق.
- ۳۳- فیض کاشانی، محمد بن مرتضی، تفسیر صافی، المكتبة الاسلامية، طهران ۱۳۶۲ ش.
- ۳۴- فیض کاشانی، محمد بن مرتضی، الْمُحَجَّاةُ الْبَيْضَاءُ فی تهذیب الاحیاء، دفتر انتشارات اسلامی، قم.

- ۳۵- قمحاوی، محمدصادق، البرهان فی تجوید القرآن.
- ۳۶- کُلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، الاصول من الکافی، دارالکتب الاسلامیة، تهران، ۱۳۶۵ ش.
- ۳۷- مارغنی، ابراهیم بن احمد، دلیل الحیران علی موردالظمان، طرابلس، مكتبة النجل.
- ۳۸- مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، مؤسسة الوفاء، بیروت، لبنان.
- ۳۹- مکارم شیرازی، ناصر، تفسیرنمونه، تهران، دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۶۸ ش.
- ۴۰- معرفت، محمدهادی، آموزش علوم قرآن، مؤسسه فرهنگی تمهید، قم، ۱۳۸۱ ش.
- ۴۱- معرفت، محمد هادی، تاریخ قرآن، تهران، سمت، ۱۳۷۵ ش.
- ۴۲- معرفت، محمد هادی، التمهید فی علوم القرآن، مؤسسه التمهید، قم، ۱۳۸۶ ش.
- ۴۳- مولی محسن کاشانی، محمد بن مرتضی، الْمُحَجَّةُ الْبَيْضَاءُ فِي تَهْذِيبِ الْأَحْيَاءِ، دفترانتشارات اسلامی، قم، بی تا.
- ۴۴- نجفی، محمد حسن، جواهرالکلام فی شرح و شرائع الاسلام، دارالکتب الاسلامیة، تهران ۱۳۶۵ ش.
- ۴۵- نصر، محمد مکی، نهاية القول المفید فی علم التجوید، مصطفى الباس الحلبي واولاده، مصر.
- ۴۶- یزدی، محمد کاظم، العروة الوثقی، المكتبة العلمية الاسلامية.
- ۴۷- یمین، ناصف، قواعد املاى عربی، ترجمه حسن عبداللهی، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۰ ش.

مجموعه تألیفات قرآنی از همین مؤلف:

۱. آموزش روخوانی قرآن کریم، سطح یک (برای دوره ابتدایی)
۲. آموزش روخوانی قرآن کریم، سطح دو (برای دوره راهنمایی)
۳. رسم و ضبط و مهارت‌های تدریس روخوانی قرآن کریم (برای معلمان قرآن)
۴. آموزش تجوید قرآن کریم، سطح یک (تجوید الصلاة) برای عموم
۵. آموزش تجوید قرآن کریم، سطح دو (برای دوره تکمیلی، تجوید کامل)
۶. شرح منظومه جزریه به ضمیمه راهنمای تدریس تجوید قرآن کریم
۷. آموزش روخوانی و روان خوانی قرآن کریم (بر اساس رسم الخط عربی)
۸. تعلیم قراءۃ القرآن الکریم (به زبان عربی)
۹. تعلیم تلاوت قرآن کریم (به زبان اردو)
۱۰. روان خوانی و تجوید قرآن کریم (برای طلاب علوم دینی و دانشجویان)
۱۱. آداب و احکام تلاوت قرآن کریم به ضمیمه اذکار تلاوت
۱۲. آشنایی با ترجمه و مفاهیم قرآن کریم (با رویکرد «اصول عقائد»)
۱۳. آیات الاحکام (برای مسابقات حفظ آیات الاحکام) حفظ موضوعی
۱۴. کتابت و جمع‌آوری قرآن کریم (رساله علمی سطح ۳ حوزه علمیه قم)
۱۵. روش‌های حفظ قرآن کریم
۱۶. تجوید الصلاة مُصَوَّر (قابل استفاده به صورت پرده‌نگار)
۱۷. روان خوانی و تجوید مُصَوَّر (قابل استفاده به صورت پرده‌نگار)

در پایان خداوند را شاکرم که به این بنده ناچیز، توفیق داد تا در زمره مبلغین احکام دین مبین اسلام قرار گیرم و چند صفحه در رابطه با اصطلاحات قرائت و تجوید قرآن کریم به یادگار بگذارم، امیدوارم به فضل و کرمش بپذیرد و ذخیره آخرتم قرار دهد.

از همه عزیزانی که از این نوشته، استفاده می‌کنند، التماس دعا دارم و اگر نقیصه‌ای دیدند، تذکر دهند تا در چاپ‌های بعدی اصلاح گردد.

برای استفاده از این نوشته، به سایت اندیشوران حوزه علمیه قم، قسمت علوم قرآنی، علی حبیبی احمدآبادی مراجعه فرمایید.

۲۱ رمضان المبارک ۱۴۳۹. مصادف با ۱۶ خرداد ۱۳۹۷

قم - شیخ علی حبیبی - همراه: ۰۹۱۲۲۵۳۲۹۶۹